

نوشته‌های دیروز

از منوچهر آرمون

۶۰: ۶۰

نوشته های دیروز

منوچهر آزمون

۰۰

۲۷

این کتاب تحت شماره ۲۹۸ مورخه ۴۸/۴/۱۵ کتابخانه ملی به ثبت
رسیده است.

نوشتہ ہاکی دیروز



کتابخانہ شخصی ایس بی ٹی

از منوچہر آزمون

از این کتاب یک هزار نسخه در تیرماه ۱۳۴۸ در چاپخانه شرکت سهامی چاپ رنگین
بیچاپ رسید



فهرست

صفحه

-	مقدمه
۱	۱- انقلاب ایران
۱۰	۲- آیا رئیس جمهوری مصر عامل کمونیزم در خاورمیانه است
۱۸	۳- بدبختی آمریکا در ویتنام
۲۵	۴- زیربنا و روبنا
۳۲	۵- جوانان و انقلاب
۳۸	۶- افسانه همزیستی مسالمت آمیز
۴۸	۷- چرا امیدواریم
۵۵	۸- فساد دستگاه دولت
۶۳	۹- انتقاد
۷۲	۱۰- تفسیری بر وقایع چین کمونیست
۸۰	۱۱- مسئولان امور و مردم
۸۹	۱۲- مجلس آینده
۹۶	۱۳- دستگاه تبلیغات
۱۰۶	۱۴- دانشگاه و دانشجو

- ۱۱۳ - ۱۵- دولت و ولگردان
- ۱۱۸ - ۱۶- انقلاب در سازمانهای اداری
- ۱۳۲ - ۱۷- وزارت علوم و انقلاب فرهنگی
- ۱۳۸ - ۱۸- دانشجو در اجتماع
- ۱۴۱ - ۱۹- روزیکه ملت بپا خاست
- ۱۴۷ - ۲۰- انقلاب در عمل
- ۱۵۳ - ۲۱- امکان مساعد
- ۱۶۰ - ۲۲- فقط پنج سال
- ۱۶۵ - ۲۳- مطبوعات یار وفادار دموکراسی
- ۱۷۰ - ۲۴- تجاوز
- ۱۷۵ - ۲۵- تفالهای استعمار، وصله‌های ناجور
- ۱۸۰ - ۲۶- مارش آزادی و زنجیر اسارت فکر
- ۱۸۶ - ۲۷- حزب و افکار عمومی
- ۱۹۳ - ۲۸- نه فقط دولت بلکه مردم هم وظیفه‌ای دارند
- ۱۹۷ - ۲۹- انقلابی که در بطن نظام ورشکسته فتودالیزم قوام گرفت

مقدمه

من از انتشار مجدد این نوشته ها دو هدف دارم ، یکی آنکه شما با توجه به تاریخ چاپ اول که زیر هر مقاله معین شده است ملاحظه خواهید فرمود که از آن مشکلات دیروزی چقدر باقی مانده است و دیگر اینکه اگر با همین شیوه و سرعت کار کنیم چند سال دیگر وقت لازم است تا همه دردها درمان شود و همه کارها سامان گیرد .

در این کتاب بیست و نه مقاله، که قسمتی از نوشته های من در سالهای اخیر است جمع آوری شده ، این مقالات مربوط به مسائل مختلفی است که هر يك در جای خود یکی از دردهای اجتماع ما بشمار میرفته است و البته نمیتوانم ادعا کنم که آن مسائل دیروزی امروز دیگر مطرح نیست ، گرچه برای برخی از آنها دورنمای امید به یافتن راه حل های قطعی نمایان شده است و نسبت به برخی دیگر گامی چند فراتر نهاده ایم و قسمتی را هم که اصولا ازمیان برداشته ایم .

در هر صورت در این دوره اخیر یعنی از آغاز تحول بزرگ جامعه ایران که

پنج سال بیشتر از آن نمیگذرد ماشین زندگی ما حرکتی شایسته زمان داشته است ، حرکتی که توانست جامعه درجا زده و بخواب رفته ما را بخود آورد تا ببیند چقدر از زمان عقب مانده است و آنگاه که با این حقیقت تلخ آشنا شد بمیدان عمل آمد تا بنای سعادت فردای خود را پی نهد و راه بسوی نیکبختی گشاید ، با اینکه ثمرش از آن نسل فردا باشد . و اگر انقلاب ایران تا بهمین حد موفق شده باشد و تا اینجا در این جامعه تأثیر گذاشته باشد باز میتوان گفت که درلوی این انقلاب ایران جهشی عظیم کرده است زیرا بحقیقت بنظر میرسد که اگر مردم ایران از جای جنبیده باشند تا بنائی نو بسازند و اگر روح انقلابی زمان را پذیرفته باشند چنین خصلت تحرك آوری بدرستی میتواند رابط ما با جهان فردا باشد و در عمق جامعه امروز برداشت های نورا از پیروزی های عصر حاضر که میرود تا طبیعت را مقهور خود سازد جستجو کند . و باز تکرار میکنم که اگر جنبش جامعه ما تا همین جا و بهمین حد تأثیر مطلوب خود را در محیط اجتماعی ایران تثبیت کرده باشد این خود پیروزی عظیمی است و شما قبول کنید که اگر مردمی بدانند و بآنچه میدانند معتقد باشند و بآنچه معتقد هستند هدفشان باشد دیگرانگیزه ای برای عقب ماندن و بخواب غفلت فرو رفتن نخواهند داشت ، انقلاب ها همیشه همین را بمردم داده اند امید به آینده ، امید به آنچه که معتقدند بآن احتیاج دارند تا بهتر زندگی کنند ، تا انسان کاملتر و شایسته تری باشند . و منم مانند ملیونها ایرانی دیگر اعتقاد دارم که انقلاب اجتماعی ایران این را بما داده است که بدانیم چرا زنده ایم ، بدانیم هدفمان چیست و بدانیم که چرا باید امروز را بسازیم بشکلی که بنیاد کاخ انسانهای فردا باشد . تمیز این حقیقت از باطلی که دیروز داشتیم يك تكان شديد لازم داشت و حالا احتیاج به يك حرکت موزون ، مداوم و سازنده دارد بعد از آن تكان ، برای این حرکت موزون ،

مداوم و سازنده يك جریان فكري ضرور مينمايد ، فكري كه زائیده انقلاب باشد ، فكري كه محصول آن تكان انقلابی باشد ، آن تكانى كه همه ما را بيدار كرد .

برای اینکه انقلاب پا بگیرد بنظر میرسد که تجمع و تبادل نظر رهبران جامعه از واجبات باشد . ولی برای اینکه فکر محصول انقلاب پا گرفته بمیان توده ها برود فقط احتیاج به تشکیلات انقلابی و فرم های انقلابی است ، وقتی مردم حرکت کردند ، حرکت خودش الهام بخش خواهد بود ، تنها باید کوشش کرد که این حرکت پراکنده و چند شاخه و بی یگانگی در هدف نباشد .

سرعت ما در پادار کردن انقلاب خوب بوده است، شاید با آن کیفیت بهتر از این نمیشد ، اما حرکت ما در پی آن میتوانست بهتر از این و همه جانبه تر از این باشد ، انقلاب ایران مردم را تكان داد اما این تكان در قالب آن فکر انقلابی که وجود دارد شکل نگرفته است و این بی شکلی این صدمه را داشته و دارد که قسمت عمده ای از شور انقلابی مردم را بخطا میبرد، مثل این است که نیروی عظیمی را در راه بحرکت در آوردن ماشینی بکار میبریم که آن ماشین فرسوده و از کار مانده است .

فکر انقلابی میگوید باید ماشین را عوض کرد تا نیروی محرکه درست و در جای خودش بمصرف رسد و اگر ماشین عوض نمیشود ، معنایش این است که فکر انقلابی هنوز حاکم نیست گرچه تظاهر بآن میشود .

من کتاب انقلاب سفید نوشته رهبر انقلاب ایران را چند بار خوانده ام و چون هدفم از این خواندن آموختن و درك و سپس بکار بستن اندیشه های ژرف راهنمای جامعه ما در طریق پیشرفت و تکامل بوده است باین حقیقت رسیده ام که متأسفانه هنوز احکام مشخص شده در کتاب انقلاب سفید را بیشتر برای ظاهر سازی انقلابی بکار میبرند تا سازندگی عمیق انقلابی ، و اما اینکه چرا باید اینطور باشد بحثی

است که همه معتقدان به آرمان رهبر بزرگ انقلاب بآن می‌اندیشند و من اعتقاد دارم که این اندیشه‌ها بی‌تأثیر نخواهد بود. سرانجام راهی برای تجلی عالی‌ترین نتایج همبستگی شاه و مردم بصورتی که رهبر آزاده ایران و ملت قهرمان ما خواستار آنست نمایان خواهد شد.

این را آینده بصورت عینی نشان خواهد داد، شما ازمن قبول کنید.

منوچهر آزمون

۷ تیرماه ۱۳۴۸

انقلاب ایران

پیشرفت‌هایی که طی سالهای اخیر حیات جامعه ما در زمینه ساختمان ایران نو بمنصه ظهور رسیده تأثیر مطلوب و مسرت بخشی در همه افراد ترقیخواه و وطن دوست کشور نموده و دستجات مختلف مردم مخصوصاً نسل جوان و طبقات زحمتکش را نسبت به آینده مملکت و سرنوشت خود امیدوار و دلگرم ساخته است. ولی جای شك نیست که برای رسیدن بکاروان پیشتاز عصر حاضر و برای کسب پیروزی نهائی هنوز راهی بس مشکل و پر از سنگلاخ در پیش داریم که طی آن جز با همتی والا . اعتقادی پاک و ایمانی راسخ امکان پذیر نخواهد بود . آنچه مسلم است ما اکنون در راه تکامل گام برمیداریم و هدف اینست که از طریق ایجاد رفورم‌های عمیق اقتصادی و اجتماعی آنچنان شرایط عینی بوجود آوریم که بر مبنای آن بتوانیم :

اولا - موجودیت و استقلال و حاکمیت ملی خود را حفظ کنیم .
ثانیاً - کوتاهترین راه را که ضمناً اصیل‌ترین و شرافتمندانه‌ترین هم باشد برای رسیدن بجامعه مترقی نیمه دوم قرن بیستم پیدا کرده و برنامه کار، آتی را بر آن استوار سازیم . کوشش برای نیل باین هدف که نتیجه آن سربلندی و آبادانی همه جانبه کشور خواهد بود مهمترین وظیفه هر ایرانی میهن پرست و شرافتمند است و از این جهت و برای رسیدن

بچنین پیروزی عظیم باید بدو مسئله اساسی توجه شود

۱ - بررسی وضع گذشته و مشخص ساختن علل اصلی عقب ماند گیها.

۲ - دقت در شناسائی کامل شرایط زندگی جدید و جدیت صادقانه

برای رفع نقائصی که نقش ترمز کننده را در حرکت جامعه ایفاء میکنند.

در مورد اول باید متذکر شویم که بررسی وضع گذشته و مشخص ساختن علل

اصلی عقب ماند گیها زمانی با نتیجه مطلوب توأم خواهد بود که با در نظر گرفتن

تمام عوامل عینی مثبت و منفی و بدون دخالت دادن هر گونه انتظار و آرزوی خیالی

و تنگ نظریهای جاهلانه صورت گیرد. یعنی ارزیابی اقدامات گذشته (بمعنی کلی

کلمه) باید بر پایه علمی بعمل آید زیرا در غیر این صورت امکان گرفتن آموزش

صحیح از آن برای ایجاد دنیای آینده متصور نیست فی الواقع وقتی یک بررسی عینی

و متکی بحقایق است که ضمن آن مشکلات و امکانات آنطور و بهمان اندازه که

واقعاً وجود دارد مورد بحث و موشکافی قرار گیرد از یکطرف بزرگ جلوه دادن

مشکلات و ناچیز گرفتن امکانات و از طرف دیگر کوچک شمردن مشکلات و بزرگ

کردن امکانات ما را از راه درست منحرف میکند. پس بررسی وقضاوتی که متکی

به روشن بینی علمی و غیر متعصبانه نباشد بسیار خطرناک بوده و میتواند موجب

صدمات و اطمات غیر قابل جبران گردد.

و اما در مورد دوم یعنی دقت در شناسائی کامل شرایط زندگی جدید و جدیت

صادقانه برای رفع نقائصی که نقش ترمز کننده را در حرکت جامعه ایفاء میکنند

باید از دو نظر تحت مطالعه و توجه قرار گیرد.

اول از نظر داخلی - لازم است کلیه امکانات. خصوصیات و ویژگیهای

جامعه از هر جهت ارزیابی شده و طرح استفاده از آنها بر مبنای واقعیات تهیه و

تدوین شود.

دوم از نظر خارجی - باید با بررسی اثر کیتو «عینی» اوضاع جهانی و تعیین نوع

رابطه و چگونگی برخورد با آن و انتخاب اشکال متنوع و جدید برای همراه شدن با

جریان تکامل نو کوهاترین. اصیلترین و انسانیترین راه را برای جبران

سستی‌های گذشته بر گزید. جای تردید نیست که عوامل فاسد سازمان قدیمی کشور برای حفظ منافع نامشروع و تحکیم موقع از دست رفته خود از پا ننشسته و با ایجاد يك نوع وحدت پوشالی و کاملاً متزلزل در صدد متوقف ساختن حرکت جامعه بسوی تکامل و ترقی بر می‌آیند. آنها تلاش میکنند که استیلای مطلقه خود را بر سازمانهای مختلف کشور حفظ کرده و ماشین اجتماع را همچنان بنفع تأمین خواستهای خود بحرکت درآورند. غافل از اینکه اینک دیگر مسئله انتقال قدرت از دست طبقه حاکمه سابق و یا همان باصطلاح هزار فامیل بدست نیروهای مترقی و طبقات زحمتکش از مرحله حرف بمرحله عمل درآمده و شرایط موجود که مبتنی بر جبر زمان و قانون تکامل مداوم و بدون وقفه میباشد راه را برای تحقق قطعی آرمانهای مقدس ملت و تحکیم مبانی رفورم‌های ایجاد شده در کلیه زمینه‌های حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و صنعتی وطن ما هموار کرده است و در این مساله دیگر شك نمیتوان کرد که هر گونه تشبث عوامل ارتجاع بهر رنگ و با هر قیافه‌ایکه باشد برای ترمز کردن حرکت و جنبش مترقیانه کشور بنا کامی خواهد کشید. زیرا با درهم شکستن نظام فئودالیسم و محو مناسبات ارباب و رعیتی اینک نحوه آرایش قوا در صحنه سیاسی و اجتماعی ایران تغییر کرده و نیروهای مولده کشور که تا دیروز اسیر نظم فئودالی بودند بمثابه بنیان‌گذاران ایران نو وظیفه اصلی سازندگی را برعهده گرفته‌اند. گرچه طبقات زحمتکش و نسل جوان بر اثر عدم رشد سیاسی و نداشتن تبحر لازم هنوز در آن مرحله قرار نگرفته‌اند که بتوانند بسادگی و بدون اشکال کشتی طوفان زده کشور را بساحل نجات برسانند ولی تردید نیست که تحت نظم جدیدیکه اکنون قوام میپذیرد بآنها این فرصت داده خواهد شد که در مدتی کوتاه خود را از هر جهت شایسته این سازندگی کنند.

و این نیز از خصوصیات انقلاب سفید است انقلابی که کشور ما مرحله تدارك آنرا پشت سر گذاشته و با اطمینان و امید بآینده بمرحله شکوفان آن گام مینهد. آنچه که انقلاب میهن ما را از سایر انقلابها متمایز میکند نداشتن خصوصیات تبهکارانه و جنگ طلبانه آن است. انقلاب ایران یعنی آنچه‌ای که با توجه

بحفظ منافع نسبی کلیه طبقات و با روشی کاملاً مسالمت آمیز و طبق برنامه تدوین شده ای که هیچگونه مغایرت اصولی با قوانین اساسی کشور ندارد صورت گرفته است. روشن است که چنین انقلابی میتواند حافظ حقوق و منافع طبقات جامعه بوده و اصل عدالت اجتماعی را که از مظاهر اولیه هر سیستم دموکراسی است محترم بشمارد. و درست بهمین جهت میتوان امیدوار بود که سازمان سیاسی و اجتماعی انقلاب ایران از نظر تئوری و عمل بآن مرحله از قدرت و تکامل برسد که از هر حیث شایستگی رهبری بلامنازع ملت را برای احراز مقام و منزلت جهانش در بین ملل پیش افتاده و متمدن پیدا کرده و این رسالت تاریخی را برای دوران آینده نیز محفوظ بدارد. لذا جای تردید نیست که تحولات اخیر توانست نارسائیهای انقلاب مشروطیت را جبران کرده و تکمیل کند. اگر انقلاب مشروطیت بخاطر ایجاد حکومت قانون و سرنگون ساختن استبداد مطلقه صورت گرفت انقلاب اخیر ایران نیز راه ترقی و تعالی کشور را بسوی دنیای متمدن هموار ساخت. زنجیر اسارت طبقاتی را گسست نیروهای اجتماعی را از قید استثمار و بندگی آزاد کرد و دموکراسی و عدالت اجتماعی را در کادر ملی توسعه و تعمیم داد. با اجرای قانون اصلاحات ارضی مانع بزرگ رشد اقتصادی کشور برطرف شده و زمینه مساعد برای پرورش طبقه تولید کننده و نضج سرمایه داری ملی و کشاورزی صنعتی فراهم گردیده است. شرکت کارگران در سود کارخانه ها موجب ایجاد و احیاء صنایع شده و سرمایه صنعتی امکانات وسیع عملی بدست آورده است. بسیج سپاه دانش. فرهنگ کشور را با تحول عمیقی روبرو ساخته و علم و دانش بدهات راه یافته است.

شرکت زنان در امور اجتماعی و سیاسی و استفاده از نیروی آنها در امر ساختمان کشور موجب شده که ماشین جامعه با سرعت بیشتری بحرکت درآید و از این جهت نیز عقب ماندگی ما نسبت بجهان مترقی و پیشرفته جبران شود. ملی شدن جنگلها و فروش سهام کارخانه های دولتی بعنوان پشتوانه اصلاحات ارضی ایجاد سپاهیان بهداشت و ترویج و آبادانی هریک بنوبه خود طلیعه کامیابهای جدیدی در تحکیم مبانی ایران آزاد و آباد بشمار میروند. پس بحق باید انقلاب

ایران را انقلابی علیه نظم قدیم . علیه کهنه و کهنه پرستی و علیه عقب ماندگی و اسارت طبقاتی دانست . انقلاب ایران واضح و مبتکر آنچنان قوانینی میباشد که هماهنگ با شرایط جدید بوده و موجب رفع موانع رشد اقتصادی . اجتماعی و سیاسی گردیده است .

شك نیست تا زمانیکه جامعه ایرانی اسیر نظم فئودالیزم و مغلوب آن بود تا زمانیکه نقش ارزنده دهقانان . کارگران و روشنفکران در تعیین سرنوشت کشور و بنای آینده آن بی اهمیت گرفته میشد و تا زمانیکه اکثریت مردم این کشور از حق دخالت در امور مربوط بجامعه و مملکت خود محروم بودند تضاد بین حقوق اکثریت مظلوم بامنافع ظالمانه اقلیت حاکم و مقتدر اجازه نمیداد که کشورما در جهان متمدن و مترقی وضع و موقعی کسب کند که درخور مقام تاریخی آن و شایسته و برارنده ملت کهنسال و آزاد منش ایران باشد.

اما انقلاب ایران بآن وضع رقت بار که وطن مارا بصورت یکی از کشورهای عقب مانده و بی ثبات درآورده بود خاتمه داد و با جهشی موزون و هماهنگ بنحوی استوار جامعه ایرانی را بطرف ترقی و کمال هدایت کرد و اکنون نیز در راه بشمر رساندن آرمانهای ملت میکوشد و موانع را پشت سر میگذارد . مخصوصاً در این مرحله از انقلاب توجه برفع نقائص موجود و درك شرایط جدید برای هماهنگ شدن با آن از هر جهت الزام آوراست . دقت درشناسائی محتوی زندگی نو و مبارزه عاقلانه و منطقی علیه کلیه گرایشهای انحرافی و مخرب که هر يك بنحوی و بشکلی در راه پیشرفت و ترقی جامعه و میهن ما مانع و رادع ایجاد میکنند شرط اصلی پیروزی و ظفر است . در اینجا نیز بدو مسئله اساسی بعنوان دویروی تعیین کننده سرنوشت انقلاب باید توجه کرد.

اول : ایجاد آنچنان سازمان و تشکیلاتی که بطور یکپارچه و متشکل در راه تحقق شعارهای انقلاب حرکت کند و از هر جهت قابلیت و شایستگی درك عمیق ایدئولوژی انقلاب را داشته باشد.

دوم : مجتمع ساختن طبقات مختلف جامعه در يك جبهه واحد و بهره برداری

از قدرت خلاق چنین وحدت و همبستگی بمنظور جلوراندن تشکیلات و احراز موفقیت در ساختمان مبانی اجتماع نو .

فی الواقع شرط اساسی برای هر گونه پیشرفت و ترقی و برای موفقیت در کوشش بخاطر بثمر رساندن اصلاحات پیش بینی شده در تعالیم انقلاب بهره کشی از نیروی عظیم همه افراد اجتماع بصورت بهم پیوسته و کاملاً متشکل میباشد. یعنی تا زمانیکه لا اقل تمام نیروهای فعاله کشور بصورت واحد در راهی که آرمان انقلاب معین کرده است بحرکت در نیایند امید به پیروزی قطعی و نهائی انقلاب نمیتوان داشت. این دیگر بارها تجربه شده است که بدون جلب اعتماد تمام طبقات و شرکت دادن فعال آنها در تدوین و اجرای برنامه ها کار اصلاحات و رفورم ها سرانجام نگرفته است. پس کوشش برای تحقق اتحاد طبقات مختلف اجتماع و ایجاد جبهه واحدی از آنها بشرحی که اشاره شد باید جهت اساسی سیاست انقلاب سفید را تشکیل دهد و مناسبات اجتماعی آنرا دربر گیرد.

طبیعی است برای ایجاد چنین وحدتی طبقات مختلف نسبت بوضعی که دارند مجهز میشوند یعنی باید با توجه بچگونگی وماهیت آرایش طبقات در صحنه اجتماع و طرز تمرکز نیروهای مولده و با در نظر گرفتن اهمیتی که این طبقات در امر ساختمان کشور و تأمین آینده پر شکوه آن میتوانند داشته باشند مسأله وحدت ملی را مورد دقت و توجه خاص قرار داد.

مثلاً کشوری که اکثریت افراد آن را دهقانان تشکیل میدهند و یا طبقه کارگر آن (بمعنی مشخص و کاملاً علمی کلمه) در حال پیدایش و تکامل است حق ندارد در مسأله وحدت ملی بدون در نظر گرفتن موقع اجتماعی و اقتصادی این دو طبقه و بدون توجه بحفظ منافع آنها اقدام کند.

علت اصلی عقب افتادگی ایران در اقتصاد کشاورزی که اینک در نتیجه انقلاب اخیر کشور متوقف شده قبل از هر چیز محصول مستقیم عدم توجه بحقوق دهقانان و کشاورزان است. کشور ما که از نظر کشاورزی دارای امکانات بسیار وسیعی است تا همین گذشته نزدیک از لحاظ شکل و مناسبات تولیدی و میزان تولید

محصولات کشاورزی یکی از کشورهای عقب مانده جهان بشمار میرفت طبق آمار موجود از ۱۶۴۳ میلیون هکتار مساحت ایران در حدود ۵۰ میلیون هکتار آن زمین قابل کشت و زرع - ۱۸ میلیون هکتار آن جنگل و ۱۰ میلیون هکتار آن مرتع و چراگاه است طبیعی است که درچنین کشوری طبقه دهقان میتواند و باید بعنوان یکی از نیروهای اصلی تولیدی نقش حساسی را در سازمانهای سیاسی و اجتماعی برعهده بگیرد و امتیازات خاصی داشته باشد. درمورد طبقه کارگر نیزوضع بهمین ترتیب است یعنی بهمین جهت که کشور ما در حال رشد و تکامل سریع میباشد و باین علت که در این سیر تکاملی مسأله ایجاد و تأسیس صنایع ملی در درجه اول اهمیت قرار دارد و بالاخره باین دلیل که برای حفظ استقلال اقتصادی خود ناگزیر از توسعه صنایع داخلی و بالا بردن سطح تولیدات صنعتی و ماشین آلات میباشیم بالاچار باید نیروی مولده صنعتی یعنی طبقه کارگرا بعنوان یکی از ارکانهای حیات اجتماعی و اقتصادی مترقی ایران قبول کنیم . باید باین طبقه امکانات بیشتری برای شرکت در تعیین مقدرات کشور داده شود. نباید فراموش کرد که دنیای آینده دنیای تکنیک و ماشین خواهد بود و کشور مانیز از این سیر تکامل برکنار نیست .

پس روشن است که امکان ایجاد وحدت ملی بنحویکه تآمین کننده خواستهای ملت ایران باشد بدون در نظر گرفتن حقوق جدید و دنیا پسند برای طبقات دهقان و کارگر هرگز متصور نیست . قانون اصلی انقلاب سفید که مبتنی بردفاع از حقوق و تقاضاهای همه زحمتکشان وطن ما اعم از دهقانان . کارگران. روشنفکران. پیشه وران و سایر صنوف میباشد و در مجموع خود سرمایه داری ملی را بمعنی اخص کلمه و بر مبنای تقسیم عادلانه ثروت تقویت میکند باین واقعیت نیز کمال توجه را کرده است .

جای تردید نیست که با اقدام موثر ملت ایران در تصویب ۶ ماده معروف شاهنشاه که فی الواقع زیربنای انقلاب سفید ایران را تشکیل میدهد. نهضت مترقیانه کشور برای ساختن ایران نو از مرحله ثنوری بمرحله عمل قدم گذاشت ولی نباید

پنداشت که کار بهمین مرحله خاتمه میپذیرد . نباید سرمست از باد این پیروزیهای ابتدائی بخواب رفت و بالاخره نباید واژگون شدن سیستم ارباب رعیتی را آخرین مرحله پیروزی دانست ، ما هنوز در آغاز انقلابیم باید برای حفظ . تحکیم و توسعه کامیابیهای بدست آمده و کامیابیهای آتی که از هم اکنون دورنمای پر از جلال و عظمت آنرا مجسم میکنیم جانانه کوشش نمائیم . باید فاصله ما با دنیای مترقی در حد اقل زمان لازم از بین برود و عقب ماندگی خود را از قافله پیش آهنگ جهان جبران کنیم .

تنها مسئله ارضی در دروا نمیکند . مسئله ارضی یکی از دهها مسائل اساسی است که حل آنها تحت یک برنامه معین میتواند کشور ما را بسر منزل مقصود برساند نباید بوجود طرح و برنامه دل خوش کرد . تدوین و تنظیم برنامه و طرح فقط یک قسمت از کار است . قسمت دوم و ضمناً مهمتر اقدام عملی برای تحقق برنامههای مترقی و تنظیم شده است . بعلاوه صحت و اصالت برنامهها تنها در عمل و در پخته آزمایش بمنصه ظهور میرسد و اما برای اینکه در عمل با ناکامی و شکست روبرو نشویم باید اجرای منویات انقلاب را بدست مردان کار بدست نسل جوان . بدست مغزهای متفکر و بالاخره بدست آنهائیکه منافعشان در تحکیم مبانی انقلاب است بسپاریم . زیرا در غیر اینصورت اصل سازندگی دچار انحراف و ناسامانی خواهد شد و این ضربه ای بس جانگداز و مهلك بر پیکر نیم بند انقلاب است . ضربه ای که برای جبران و مرمت آن هرگز فرصت پیدا نخواهیم کرد . و لذا صادقانه و صمیمانه باید برای روشن ساختن تاریکیها و برای نشان دادن آنچه که انقلاب مقدس ما فاقد آن است و آنچه که در ظاهر بنام انقلاب و در باطن علیه آن است کوشش کنیم کوشش جانانه و همه جانبه و این مهمترین وظیفه هر زحمتکش و روشنفکر وطن پرست و میهن دوست ایرانی است زیرا اگر آنها باین امر حیاتی نپردازند و از زیر بار مسئولیت تاریخی خود شانه خالی کنند آنوقت دیگران با معیارهائی که برای کشور ما ساخته نشده اقدام خواهند کرد و از خلاء فکری و سیاسی جامعه که بدون تردید درجه آسیب پذیری آنرا در برابر تهاجمات مسلکی

بنحو غیر قابل تصویری افزایش میدهد بنفع تأمین تمایلات و اندیشه های دیکته
شده خود سوء استفاده میکنند و این خطری است که عمیقاً جامعه ما را تهدید
میکند .

شهریور ماه ۱۳۴۵

آیا رئیس جمهور مصر عامل کمونیسم در خاور میانه است؟

بررسی اوضاع کنونی خاورمیانه و ارزیابی وقایع و حوادث مربوط بآن نشان میدهد که کمونیست‌ها بطرز خستگی‌ناپذیری در راه تحکیم مبانی ایدئولوژیک مارکسیسم - لنینیسم و بسط نفوذ توسعه طلبانه خود در این منطقه حساس جهان میکوشند. تردید نیست که نقش طبقات مختلف مردم و همچنین رهبران سیاسی کشورهای خاور میانه در تأیید یا عدم تأیید این سیاست بسیار مؤثر بوده و دارای اهمیت خاصی است.

حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی که خواستار وحدت جنبش بین‌المللی کمونیستی در کادر حفظ منافع اقتصادی و تمایلات مسلکی خود میباشد با در نظر گرفتن جزر و مدهای سیاسی در خاورمیانه و توجه به هدف استراتژیک کمونیسم در دوران کنونی تا کتیک مشخصی ابداع کرده و بایکاربستن آن در صحنه مبارزات خاورمیانه و نزدیک‌حادثرین و سوزان‌ترین مسائل زمان ما را فراهم ساخته است و لذا آنچه که در این پژوهش میتواند مورد علاقه مفرط و توجه دقیق ما قرار گیرد بررسی اثری است که این مسائل در اوضاع داخلی و خط مشی سیاست خارجی کشورهای شرق میانه و نزدیک بر جای میگذارد.

نکته شایان ذکر این است که همه کشورهای مستقل خاورمیانه و نزدیک

بویژه آن دسته که دوران سازندگی را برای جبران عقب ماندگیهای گذشته با سرعت طی میکنند نه فقط برای جلوگیری از پیروزی این تاکتیک فریبنده بلکه در واقع بمنظور دفاع از استقلال سیاسی و اقتصادی و تمامیت ارضی خود ناگیر از بکار بستن آنچنان شیوه‌های پسندیده‌ای در مبارزه با کمونیزم می‌باشند که متضمن کلیه نکات مهم و اساسی دوران ما است.

برای طرح چنین مسئله‌ای ابتدا باید باین سؤالا پاسخ داد.

۱- وسائل و عواملی که کمونیستها برای نفوذ در منطقه خاورمیانه و نزدیک بآنها تکیه میکنند کدام است؟

۲- آیا کشورهای خاورمیانه و نزدیک برای مبارزه با کمونیزم و نفوذ آن نباید با عواملی که راه را برای توسعه و گسترش این نفوذ بار مینمایند مبارزه کنند؟

۳- آیا سیاست جمال عبدالناصر پیروزی کمونیستها را تسهیل میکند؟

یکی از مؤثرترین طرقی که کمونیستها برای بسط اقتدار سیاسی و مسلکی خود بآن متوسل میشوند ایجاد هرج و مرج در منطقه یا کشور مورد نظر میباشد. این موضوع در باره کشورهای چون ممالک خاورمیانه و نزدیک که کم و بیش از خواب غفلت و خرگوشی برخاسته و در گذرگاه عصر جدید به پیش میتازند و لذا احتیاج مبرم به ایجاد رفورم‌های اقتصادی و اجتماعی دارند بیشتر صدق میکند. زیرا بروز هر گونه نا امنی و اخلال در امر سازندگی اجرای برنامه‌های تنظیم شده را بتعویق میاندازد و پیشرفت کشور را بسوی عصر صنایع و تمدن نو ترمز میکند و در چنین شرایطی طبقات تولید کننده کارگران - دهقانان و بورژوازی کوچک که نقش عمده‌ای در حفظ وحدت و استقلال جامعه ایفا میکنند بیش از سایر قشرهای اجتماع متحمل فشارهای ناشی از بحرانهای شدید سیاسی و اقتصادی میشوند و زمینه‌ای بس مناسب برای بروز انحرافات سیاسی و کج رویهای مسلکی فراهم میگردد و در چنین شرایطی است که فقیرترین قشر طبقه کارگر

و دهقان و ناراضی ترین افراد طبقه روشنفکر آمادگی بیشتری برای جذب تبلیغات کمونیستی پیدا کرده و متمایل به کمونیزم میگردند.

در این مسئله که زمینه جلب توجه طبقات کارگر - دهقان و روشنفکر نسبت به تعالیم و آموزش مارکسیسم، لنینیسم در شرایط هرج و مرج و بحرانهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی ناشی از آن کاملاً فراهم میشود تردیدی نیست. پیشرفت حیرت انگیز کمونیستها در فرانسه و ایتالیا طی سالهای جنگ جهانی دوم و در سالهای اولیه بعد از جنگ پیروزی کمونیستها در کشور چین که در دوران بحرانهای شدید اقتصادی اجتماعی و سیاسی امکانپذیر شد توسعه اقتدار روزافزون احزاب کمونیست در کشورهای عقب افتاده و در حال رشد و بالاخره ایجاد پایگاههای اجتماعی کمونیزم در کلیه مناطق استعمار زده و استثمار شده مؤید این مطلب است.

این حقیقت را باید پذیرفت که در کشورهای خاورمیانه و نزدیک بدون گسترش انارشیزم و ایجاد بحران در زمینه های مختلف حیات جامعه کمونیستها موفقیت شایان توجهی بدست نخواهند آورد لذا بی دلیل نیست که کمونیستها هر گونه پیروزی خود را در این منطقه مربوط و وابسته به نا استواریهای اجتماعی دانسته و از عواملی که بطور مستقیم یا غیر مستقیم در ایجاد چنین سیاستی مؤثرند جانبداری و حمایت میکنند. عبارت دیگر بین هر جریان تخریبی در خاور میانه با دیپلماسی کمونیستها هم آهنگی برقرار است.

تردید نباید کرد که یکی از عوامل مؤثر ایجاد هرج و مرج در خاورمیانه سیاست جمال عبدالناصر است.

ناصر برای اجرای نقشه های توسعه طلبانه خود در سراسر منطقه خاورمیانه تضعیف نظام اجتماعی موجود در کشورهای این منطقه را از شرایط اصلی موفقیت میداند فعالیت شدید عمال سیاست عبدالناصر در خاورمیانه طی چند سال اخیر تردیدی در این امر باقی نمیگذارد. البته اگر مسأله بهمین جا خاتمه پیدا میکرد مبارزه با آن برای کشورهای مستقل و آزاد - خاورمیانه و نزدیک چندان مشکل نمینمود

ولی آنچه که این کشورها را بر آن میدارد تا برای حفظ استقلال و حاکمیت ملی خود در برابر یورش و تهاجم ظالمانه سیاست ناصر تصمیمات شایسته و کاملاً جدی اتخاذ کنند هم آهنگی این سیاست با تاکتیکی است که کمونیستها برای پیروزی کمونیزم در خاور میانه و نزدیک طرح کرده اند .

بموازات پیشرفت سیاست تحریک آمیز و ریاکار عبدالناصر که نتیجه منطقی آن ایجاد ناامنیهای گوناگون در کشورهای منطقه میباشد، احزاب کمونیست و عوامل وابسته به آنها فرصت مناسب برای ترویج اندیشه های مارکسیسم - لنینیسم بدست آورده و دیپلماسی کمونیزم را به آرامی ولی کاملاً مطمئن به پیش میکشند .

احزاب کمونیست در خاور میانه و نزدیک بمنظور توسعه قدرت کیفی خود احتیاج مبرم به آنچنان شرایط مساعد سیاسی و اجتماعی دارند که سیاست جمال عبدالناصر خالق آنست . آیا رئیس جمهوری مصر با این حقیقت تلخ آشنا نیست . ؟

پاسخ این سؤال مثبت است ولی مسئله اینست که عبدالناصر هر گونه پیشرفت سیاسی خود را در خاور میانه وابسته به اجرای شیوه های باصطلاح ضد امپریالیستی و تهییج افکار توده های وسیع مردم علیه سیاست غرب میندازد. اصولاً باید توجه داشت که بقای رژیم ناصر مدیون همین روش است لذا نباید انتظار داشت که در راه خود تجدید نظر قطعی و همه جانبه کند .

عبدالناصر در حالیکه همکار کاملاً مطمئنی برای کمونیستها نیست و در حالیکه هر گونه فعالیت علنی کمونیستها را در مصر قدغن و تاحدی غیر ممکن کرده است از اینکه احزاب کمونیست در سایر کشورهای خاور میانه و نزدیک در اثر اجرای سیاست او بموفقیتها و برسند و حشمتی ندارد . زیرا رئیس جمهوری مصر اولین شرط موفقیت خود را در خاور میانه بروز و تشدید تیرگی در روابط کشورهای این منطقه با سیاست غرب میداند و بهمین دلیل در این مرحله از مبارزه بخاطر کسب قدرت با کمونیستها در يك راه واحد قرار گرفته است و درست بهمین جهت

است که به عقیده کمونیستها سیاست کنونی عبدالناصر رسیدن به هدف استراتژیک کمونیسم را تسهیل میکند. تا کتیک شناخته شده کمونیستها در کشورهای در حال توسعه ورشد اقتصادی مبارزه با به اصطلاح امپریالیزم یا عبارت دیگر نبرد با هر گونه همکاری با غرب است.

احزاب کمونیست - سندیکاهاى کارگران متمایل به چپ - هواداران صلح و سایر گروهها و سازمانهایی که تحت نفوذ و اراده کمونیستها قرار دارند در کشورهای توسعه نیافته و یا بیطرف و غیر متعهد موظفند که اولین هدف خود را مبارزه با دیپلماسی دنیای غرب قرار دهند. کمونیستها این تا کتیک را نه تنها در خاورمیانه و آفریقا بلکه در کشورهای متمدن و صنعتی مانند فرانسه و ایتالیا نیز دنبال میکنند.

لذا مشاهده میشود که در شرایط کنونی جهان و با توجه به تعادل نظامی موجود بین شرق و غرب کمونیستها تا کتیک معقول برای کسب قدرت و اقتدار سیاسی و اقتصادی و دنبال آن مسلکی و اجتماعی را تقویت مستقیم احزاب کمونیست نمیدانند بلکه کلیه نظامهای اجتماعی را که مخالف سیاست غرب باشند و همبستگیهای خود را با ممالک رهبر اردو گاه با اصطلاح «رمایه داری قطع کنند و یا اینکه در این راه گام نهند و لو آنکه به احزاب کمونیست اجازه فعالیت علنی و شدید ندهند مورد پشتیبانی قرار میدهند.

برای کمونیزم جهانی این مسأله که زمین بین دهقانان تقسیم شود و کارگران در منافع کارخانهها سهیم باشند و یا اینکه ثروتهای بزرگ تعدیل گردد و تأسیسات عظیم صنعتی و بازرگانی بصورت ملی در آیند آنقدر اهمیت ندارد که مبارزه با هر گونه همبستگی با غرب و بهمین جهت است که سیاست عبدالناصر گسترش نفوذ و پیروزی کمونیستها را تسریع میکند. در این جاست که هم آهنگی تا کتیک بین کمونیزم و ناصریسم چشم گیر میشود. تردید نیست که رهبران کمونیزم جهانی بخوبی متوجه این حقیقت هستند که سیاست کلی ناصر در جهت مخالف خواست کمونیستها در خاورمیانه و نزدیک حرکت نمیکند و اگر جز این بود هر گز اقدام

به كمك‌های وسیع فنی و اقتصادی و نظامی به مصر نمی‌کردند دولت‌های کمونیست میدانند که هر يك روبل اسلحه و مهماتی که در اختیار ناصر می‌گذارند برای بسط نفوذنهایی کمونیستها و برای مبارزه با غرب و تضعیف پیمان‌های تدافعی در خاورمیانه بمصرف میرسد زیرا در غیر این صورت اقدام بهر گونه كمك به مصر بمثابة خنجری مینمود که از پشت به کمونیزم وارد آید .

حقیقت این است که احزاب کمونیست بدون استفاده از دولت « ضد کمونیست !! » جمال عبدالناصر نمیتوانند در خاورمیانه و نزدیک برنامه‌های سیاسی خود را اجرا کنند .

وقتی مسأله جدا ساختن کشورهای خاورمیانه از خط مشی سیاسی غرب مطرح میشود این کار را عبدالناصر ماهرانه‌تر و عوام پسندتر از هر عامل کمونیست انجام میدهد .

زمانیکه فشار کمونیستها بر روی پیمانهای دفاعی خاورمیانه متمرکز میشود و هدف متزلزل ساختن و تضعیف هر گونه اتحادیه‌های منطقه‌ای غیر کمونیستی میباشد باز دولت جمال عبدالناصر بهتر از هر متحد دیگر به سیاست جهانی کمونیست ها كمك میکند .

بدین ترتیب چگونه امکان دارد سیاست ناصر وسیله‌ای برای اجرای برنامه‌های وسیع کمونیزم در خاورمیانه شناخته نشود ؟
توجه به هم آهنگی‌های سیاسی کمونیست ها و دولت قاهره این حقیقت را روشن میکند .

۱- کمونیستها و عبدالناصر ایجاد هرج و مرج و گسترش آناشیزم را در خاورمیانه و نزدیک از عوامل عمده موفقیت خود میدانند .

۲ - کمونیستها و عبد الناصر مخالف پیمانهای ملی دفاعی در منطقه خاور میانه میباشند .

۳ - کمونیستها و عبدالناصر خواهان تشکیل يك جبهه ضد غرب و متمایل به چپ در خاورمیانه هستند .

۴- کمونیستها و عبدالناصر محکوم کردن هر گونه همکاری اقتصادی و سیاسی با غرب را در خاورمیانه لازمه پیشرفت و ترقی این کشورها محسوب میدارند.

۵- کمونیستها و عبدالناصر با بقای رژیم‌های سلطنتی در خاورمیانه مخالفت کرده و یکی از هدف‌های اولیه خود را تحریک مستقیم و غیر مستقیم افکار عمومی برضد این رژیم‌ها قرار داده‌اند.

بی دلیل نیست که کنگره کمونیست‌های عرب که چندی پیش بریاست خالد بکتاش در پراگ تشکیل شد اعلام کرد که (تضاد منافی بین شوروی و کشورهای عرب وجود ندارد) و در محافل حزب کمونیست شوروی عنوان گردید که احزاب کمونیست عرب باید، در روش خود نسبت به ناصر تجدید نظر کنند.

یک سند زنده از کنفرانس احزاب کمونیست کشورهای آسیائی منعقد در ۲۸ سپتامبر سال ۱۹۶۴ در تاشکند که هنوز بقوت خود باقیست حقیقت دردناکی را آشکار میکند این سند قطعنامه کنفرانس مزبور است که ضمن آن تاکتیک و برنامه کار احزاب کمونیست خاور میانه و نزدیک بشرح زیر تشریح شده است.

۱- کلیه کمونیست‌های فراری کشورهای خاورمیانه و نزدیک که هم اکنون در شوروی یا جمهوری‌های توده‌ای بسر میبرند باید بتدریج و در فرصت‌های مناسب به کشورهای غیر کمونیست نقل مکان کنند تا امکان تجدید فعالیت آنها در آینده فراهم شود.

۲- باید در امر تشکیل جبهه واحد ضد استعمار که متضمن وحدت کلیه طبقات مبارز باشد اقدامات جدی و اساسی بعمل آورد.

۳- پیروی از روش‌های انقلابی فقط در حد متعادل با خواست‌های ملی صحیح بوده و بکاربردن شیوه‌های تهاجمی شدید باید برای مراحل نهائی گذاشته شود. زیرا بدون ایجاد کادر تعلیم دیده قابل اعتماد و کاملاً وفادار، انقلاب باشکست مواجه خواهد شد.

۴- تأیید برنامه‌های مترقی که از طرف دولتها دنبال میشود زیرا در غیر اینصورت کمونیستها با مخالفت افکار عمومی روبرو میشوند .

۵- در حالیکه شعارهای سیاسی کمونیستها باید هم‌آهنگ با اقدامات مترقی دولتها باشد لازم است خصوصیات انقلابی آن نیز در نظر گرفته شود تا حزب کمونیست بهر حال پیشاپیش خواسته‌های مردم حرکت کند .

۶- عقاید مذهبی مردم باید مورد احترام قرار گیرد و از هرگونه اقدامی که موجب تخطی باین اعتقاد گردد دوری شود .

بطوریکه ملاحظه میشود این قطعنامه با زبانی گویا تا کتیک و روش جدید دیپلماسی کمونیسم را در خاورمیانه و نقش جدید احزاب کمونیست را در این منطقه روشن ساخت و آشکارا نشان میدهد که در شرایط کنونی تنها عواملی میتوانند مجری نظریات کمونیست‌ها در خاورمیانه و نزدیک باشند که ماسک ناسیونالیسم - ضد امپریالیسم ضد شرکت و عضویت در پیمانهای دفاعی منطقه‌ای و همچنین دفاع از مذهب و تمایلات مسلکی توده‌های مردم را بر چهره داشته باشند .

آیا برای مقابله با چنین تا کتیک فریب کاری نباید جدی تر اقدام کرد؟ برای آن دسته از کشورهای خاورمیانه و نزدیک که بهای آزادی و استقلال خود را گران پرداخته و امروز نیز قهرمانانه از سنگرهای میهن خود پاسداری میکنند، راه بیشتر وجود ندارد و آن عبارتست از مبارزه مجدانه و پی‌گیر با کلیه عواملی که موجبات پیشرفت کمونیسم را فراهم میسازند زیرا در غیر این صورت باید از موجودیت خود چشم‌پوشند و شکست و اضمحلال ملی خود را بپذیرند .

شهریور ماه ۱۳۴۵

بدبختی آمریکا در ویتنام

- مسبب آدم کشی در ویتنام کیست؟ آمریکا!
- چه کسانی بآتش جنگ در ویتنام دامن میزنند و توسعه آنرا ببقع خود میدانند؟ صاحبان صنایع جنگی آمریکا!
- آتش افروزان جنگ جهانی و آنها که بصلح خیانت میکنند کیانند؟ طبیعی است امپریالیستها یعنی آمریکائیا.
- آمریکا چه باید بکند که آتش افروز جنگ و خائن بصلح شناخته نشود؟ قدم اول این است که فوراً از ویتنام خارج شود.
- اگر آمریکا ویتنام را رها کند تبلیغات ضد امریکائی تمام خواهد شد؟ هرگز... زیرا ویتنام که تنها نیست امریکائیا باید از همه جا بخانه خود بازگردند.
- اگر چنین کردند آن وقت باز هم امپریالیست و آتش افروز جنگ شناخته میشوند؟ البته زیرا ماهیت حکومت و رژیم امریکائی امپریالیستی است.
- پس قاعدتاً باید رژیم امریکا را عوض کرد؟ این کاملاً صحیح است تنها وقتی دنیا روی آرامش و صلح پایدار را خواهد دید که هیچ گونه اثری از هیچ

يك از حكومت‌ها و رژيم‌هاى امپرياليستى بر جاى نمانده باشد .

- مرك بر امريكا . مرك بر امپرياليسم . مرك بر رژيم‌هاى كه جيره خوار امپرياليسم و سرسپرده آن مى‌باشند . همه جا بايد پوزه امپرياليستها را بخاك ماليد . هميشه بايد از تمام امكانات براى تضعيف و نابودى حاكميت آنها استفاده كرد . هيچ موقع مناسبى را نبايد از دست داد .

در كوبا در كره يادرويتنام فرق نمى‌كند . تمام دنيا و چند جنگ بي امانيت عليه امپرياليزم ستمكار .

وقتى كار باين جا مى‌كشد ديگر دستگاه عظيم تبليغاتى موفق شده است . چشم حقيقت بين مردم بسته مى‌شود مانند اين ميمانند كه جادو كار خود را كرده است حتى بزرگ ترين مفسرين زمان ما از تشريح منطقى اوضاع و احوال بصورتى كه تمام خصوصيات عيني قضايا را در نظر بگيرند عاجز مى‌شوند همه در يك خط حركت مى‌كنند . همه يك چيز مى‌گويند . همه يك مسأله فكر مى‌كنند . آن خط . آن چيز و آن مسأله همان است كه قبل از آن نيروى عظيم تبليغاتى با قدرت بي همتا و جادوئى خود پيش پاى همگان گذاشته است . هر جا . در هر گوشه دنيا در هر منطقه‌اى اگر جنگى بين كمونيستها و غير كمونيستهاروى دهد حق با كمونيستها است گويا اين را از روز ازل تعيين كرده‌اند . وقتى قضيه كوبا دنيا را بلب‌پرتگاه جنگ جهانى مى‌كشد همان دستگاه تبليغاتى همه را بشكلى هدايت مى‌كند كه يك دل ويك زبان بگويند چرا كوبا را بحال خود نمى‌گذاريد يا ننگى بخانهات بر گرد تو از جان كوبائى چه مى‌خواهى ؟ وقتى مسأله امنيت اروپا در برابر تجاوز كمونيزم مطرح مى‌شود باز همين نغمه را ساز مى‌كنند كه اى امريكائى تورا بكار اروپا چكار بر گردد بخانهات و اروپا را براى اروپائى بگذار .

طبيعى است كه حوادث افريقا و آسيا هم از اين قاعده كلى مستثنى نيستند . منتهى هر روز نوبت يك جا است امروز هم نوبت ويتنام است . حرف اين است كه امريكا بايد ويتنام را تخليه كند امريكا چه منافعى در ويتنام دارد كه تا اين حد براى حفظ آن ايستادگى مى‌كند - ويتنام بازار خوبي براى بنجل امريكائى است

این صحیح ولی این بازار تا این حد ارزش ندارد که ملت امریکا بهترین فرزندان خود را قربانی حفظ آن کند ، امریکا بنجلی را که بویتنام میفرستد بالاخره یکجای دیگر وبشکل دیگری آب خواهد کرد

- امریکا از نیروی کار ارزان ویتنام استفاده میکند . اینهم حرفی است منطقی ولی حتماً حفظ این نیروی کار ارزان باین شکل صرف ندارد .

امریکا از منابع مواد خام ویتنام مجاناً بهره کشی میکند . مگر ارزش مواد خام موجود در ویتنام چقدر است که امریکا بخاطر آن بار، چنین بودجه عظیم جنگی را تحمل نماید و تازه حیثیت و آبروی جهانی خود را هم ملعبه دست مردم کند.

امریکا از ویتنام جنوبی بعنوان يك پایگاه نظامی استفاده میکند . البته صحیح است ویتنام جنوبی یکی از دهها پایگاه امریکا شناخته میشود ولی شما تصور میکنید از دست دادن این پایگاه در قدرت تهاجمی یا تدافعی امریکا کوچکترین تغییری ایجاد خواهد کرد . امروز قدرت سلاح های جنگی و تکنیک آن بمرحله ای رسیده است که دیگر موضوع پایگاه روی کره خاکی ما کاملاً ارزش و اهمیت خود را از دست داده است کسانی که سفینه ای را آرام بر سطح کره ماه فرود میآورند قاعدتاً باید بتوانند هر مقدار مواد انفجاری را از هر مبدئی بهر مقصدی روی کره زمین برسانند.

بهر حال ویتنام آنچنان پایگاهی نیست که در تعیین سر نوشت جنگ احتمالی آینده نقش حساسی را بر عهده داشته باشد .

پس چرا امریکائیا در ویتنام باقی مانده اند. چرا بهترین جوانان خود را در این جهنم روی زمین قربانی میکنند چرا هزینه سنگین چنین جنگی را با رغبت تحمل مینمایند چرا نفرت لا اقل نیمی از مردم گیتی را باین خاطر بر خود هموار میکنند. باز هم پایداری میکنند ایستادگی میکنند و بایک عمل ساده یعنی تخلیه ویتنام بهمه این بدبختی ها خاتمه نمیدهد چرا... چرا... چرا... پاسخ باین چراها را چه مرجعی صالح تر از خود امریکائیا میتواند بدهند . آنچه مسلم است امریکا

میدانند چرا در قتلگاه ویتنام در میان آتش و خون ایستاده و میجنگد اما این کافی نیست منم قبول دارم که این کافی نیست زیرا مردم دنیا باید بدانند چرا امریکا مبارزه میکند همه آنهائیکه آزادی را انتخاب کرده اند باید بفهمند چرا امریکای امپریالیست و سرمایه دار تا این اندازه پایمردی نشان میدهد. در این جا حق نداریم مسأله را با دید ناسیونالیزم آنهم از دریچه چشم يك ویتنامی محروم و ستم کشیده که ۲۵ سال تحت ناگوارترین شرایط غیر انسانی و زیر شکنجه و عذاب در کارزار با بیگانگان بوده است و هنوز هم سراسر کشورش لگد کوب اجنبی است بنگریم زیرا چنین داوری در بهترین صورت خود فقط حق همان ویتنامی است.

اگر دید ما نسبت بقضیه يك دید جهانی باشد منطقی و اصولی است. امریکا در ویتنام در برابر کمونیزم ایستاده است. این را باید دید این را باید لمس کرد به این حقیقت باید توجه داشت و درست بهمین خاطر است که ملت امریکائی قربانی میدهد.

از ویتنام بعنوان بازار فروش اجناس امریکائی میشود صرف نظر کرد. از ویتنام بعنوان منبع نیروی کار ارزان میشود چشم پوشید. از ویتنام بعنوان مخزن مواد خام اولیه میتوان گذشت. از ویتنام به مثابه پایگاه جنگ جهانی سوم امکان دارد صرف نظر کرد. از ویتنام بعنوان مرکز آزمایش سلاح های جنگی میتوان گذشت و احتمالا ننگ شکست را نیز تحمل کرد. ولی از ویتنام به مثابه صحنه مبارزه آزادی و دموکراسی علیه استبداد کمونیستی نمی توان و نباید خارج شد این شرط آزادی و آرمان خواهی نیست. « نگوین هوتو » رهبر ویت کنک میگوید.

« تازمانیکه امریکائیها ویتنام را تخلیه نکنند و یا از این کشور بیرون رانده نشوند و يك دولت واقعاً مستقل که پایه و اساس آنرا صلح و بیطرفی تشکیل بدهد زمام امور را در دست نگیرد جنگ ویتنام همچنان ادامه خواهد یافت. اگر نسل کنونی ما نتواند در این پیکار آزادی بخش پیروز شود پسران و نوه هایمان پیروزی نهائی را

از آن خود خواهند ساخت .

دروود فراوان ما بر رهبر ویت گنگ که بخاطر استقلال کشورش مبارزه میکند ولی آیا آقای نگوین هوتو که نه خودش بلکه دشمنانش او را کمونیست معرفی میکنند میتواند تعهد کند که با تسلیم شدن امریکا امکان این هست که در ویتنام حکومتی واقعاً مستقل که پایه و اساس آنرا صلح و بی طرفی تشکیل دهد بوجود آید ؟

آیا رهبر ویت گنگ تاب مقاومت و ایستادگی در برابر هوشی مینه مقتدر را خواهد داشت ؟

آیا تسلیم شدن امریکا بنظریات آقای نگوین هوتو معنایش تسلیم شدن بدیکتاتوری کمونیستی نیست . و آیا این گامی در راه پیروزی جهانی کمونیسم شناخته نمیشود ؟ اگر قضاوت ما ذهنی و متعصبانه نباشد بدرستی قضایا قابل فهم است .

منظور از فهم درست قضایا و درك واقعیات چیست ؟ برای اینکه مقصراصلی جنگ خانمانسوز ویتنام را بشناسیم چه باید بکنیم ؟

آیا باید گوش خود را بدستگاه تبلیغاتی بدهیم و آنچه را آنها دیکته میکنند ما هم تکرار کنیم، آیا با تکفیر امریکا و محکوم ساختن اقدامات نظامی این کشور در ویتنام مشکل حل خواهد شد ؟ آنچه مسلم است هر گونه اقدام علیه صلح جهانی بهر شکل و نحوه ای که باشد خیانتی است به انسانیت و جامعه بشری ، این حقیقت را همه مردم دنیا حتی مرتجع ترین قشر طبقه حاکمه امریکا همان کسانی که با توسل به ناجوانمردانه ترین متدها پای بنای پیوسیده تبعیضات نژادی ستون میزنند تا شاید از ریزش بقایای آن جلوگیری کنند و تصورات کاملاً احمقانه نسبت به خصوصیات زندگی در عصر نو دارند نیز قبول میکنند که باید از جنگ گریخت و نباید گذاشت با يك عمل جنون آمیز آن انفجار نهائی، انفجاری که همه از وقوع آن وحشت دارند و همه برای جلوگیری از بروز آن میکوشند اتفاق افتد.

دیگر درك واقعات هولناك جنك و اثرات ناشی از آن احتیاج به مطالعه و تحقیق یا مو شکافی و ژرف بینی ندارد. در صحت این مطالب تردید نمیتوان داشت اما حرف اینجاست که چرا با وجود این باز هم بعضی از رهبران سیاسی کشورها آنچنان اشتباهاتی در تعیین «استراتگور» سیاسی و خط مشی کلی کشورهای خود میکنند که واکنش آن بدون تردید قدمی است در راه توسعه طوفانهای که جهان را بسوی جنك میبرد ؟

ملت امریکا مخالف جنك است این را مردم دنیا می پذیرند و یا لااقل آنقدر حسن نیت دارند که اصطلاح امریکای اشتباه کار و ناپخته در رهبری امور جهانی را بجای اصطلاح امریکای جنك افروز بکار برند .

و این دسته مخصوصاً همان دوستان واقعی امریکا هستند ، آنهایکه شکست ایدئولوژیک امریکا را بمنزله شکست دنیای آزاد میدانند.

این دوستان روشن بین و حقیقت جو میخواهند امریکا بعنوان پیش قر اول دنیای آزاد از اعمال هرگونه روشهای استثمارطلبانه که بنحوی از انحاء موجب پیدایش اندیشه ضد امریکائی میشود جداً خودداری کند. هیئت حاکمه امریکا حق ندارد به بهانه مبارزه علیه کمونیزم استقلال و تمامیت سیاسی - اقتصادی و اجتماعی کشورهای هم پیمان و دوست خود را الگدمال کرده و برای تحمیل نظریات خود متوسل بزور و یا اعمال جبر و یا توطئه سازیهای گردد.

از این راه نه تنها با کمونیزم مبارزه نخواهد شد بلکه مقدمات پیشروی آن نیز فراهم میشود .

جنك ویتنام بخاطر حفظ منافع امریکا در این کشور نیست . زیرا منافع امریکا در ویتنام دیگر با هیچ قدرتی محفوظ و مصون از تعرض نخواهد بود، ملت ویتنام از امریکائی ولو اینکه پاسدار امنیت و استقلال او باشد متنفر است . ویتنامی برای این که از شر امریکائی رهائی یابد بدامان کمونیزم میگراید و از برخورد با این بدبختی بزرگ نیز وحشتی ندارد.

مقصر کیست؟ ملت ویتنام چرا قربانی میشود؟
چرا کم کم آخرین روزنه‌های امید در ویتنام از بین می‌رود ؟
آیا ویتنام مدفن ایدئولوژی امریکا خواهد بود؟
حقیقت این است که مقصر هیئت حا کمه امریکا است ولی این تقصیر با
تقصیری که کمونیست ها در جنگ ویتنام متوجه امریکا میکنند
متفاوت است .
هدف باید روشن ساختن همین تفاوت باشد . و این همان واقع بینی نسبت
به تشریح و توضیح مسائل و وقایع است که ما روی آن تکیه میکنیم .
شهریورماه ۱۳۴۵

زیر بنا و روبنا

تحولات سال‌های اخیر کشور و اقداماتی که در زمینه نوسازی وطن ما بعمل آمده جامعه پیشتاز و کلیه عناصر مترقی را با این حقیقت که توفیق در امر نوسازی مستلزم زیرسازی مطمئن و دقیق می‌باشد آشنا ساخته است .

در این مسأله که زیر بنا و روبنا مجموعاً نشان دهنده حد پیشرفت و تکامل می‌باشند و فی الواقع لازم و ملزوم یکدیگرند تردیدی نیست تشریح علمی مفهوم این دو اصطلاح مقصود را روشن‌تر خواهد کرد در مباحث فلسفی و علوم اجتماعی وقتی اصطلاح زیر بنا و روبنا بکار برده میشود معنای مورد نظر در کادر مسائل اقتصادی جامعه محدود می‌گردد. یعنی زیر بنا بنظام اقتصادی حاکم در مرحله معنی از تکامل و بمجموعه روابط اقتصادی جامعه اطلاق میشود و متضمن نیروهای مولده و روابط تولیدی که جهات دو گانه تولید بشمار می‌روند می‌باشد.

و اما رو بنا یا بنای فوقانی که گاهی تحت عنوان بنای ایدئولوژیک اجتماع نیز بکار برده میشود بمجموعه نظریات و بینش‌های سیاسی - قضائی - مذهبی - فلسفی و هنری جامعه و سیستم مؤسسات و ادارات و تشکیلات مربوطه اطلاق می‌گردد .

با این توضیح دلیل قاطع لزوم هماهنگی و تناسب بین زیر بنا و رو بنا برای

پیشرفت جامعه کاملاً آشکار میشود مسأله بصورت ساده تر اینطور قابل تشریح است که تنها توجه به روبنا مانند آن میماند که بخواهیم يك عمارت موریا نه زده و سست بنیان را بضرب تزئینات بیآرائیم و باصطلاح پوشالی بودن آنرا در پس گیج کاریهای زیبا و دلپسند و گول زننده پنهان داریم و حال آنکه این عمل هرگز ازواژگون شدن و درهم ریختن عمارت جلوگیری نمیکند. همینطور ساختمانی که در کمال استحکام بنا شود ولی فاقد وسائل زندگی و لوازم راحت زیستن باشد نیز ناتمام است و قابل استفاده نخواهد بود.

این مثال عیناً قابل تطبیق با مسائل مربوط به اجتماع میباشد و علت لزوم هم آهنگی و همگامی زیر بنا و روبنا را مشخص میکند در شرایط دنیای عصر حاضر که تکنولوژی مهمترین نیروی سازنده روبنا با سرعتی بی مانند و تقریباً معجزه آسا پیش میرود تناسب زیر بنا و روبنا اهمیت بیشتری پیدا کرده است پیشرفت تکنولوژی لازمه اش برهم خوردن روابط تولیدی و ایجاد تغییرات عمده در نحوه آرایش نیروهای مولده در صحنه روابط اقتصادی جامعه خواهد بود این حقیقت را حالا دیگر همه قبول دارند که با وجود روابط تولیدی و نظام حاکم اقتصادی فتودالسم در کشور نمیتوانستیم امیدوار به اجرای صحیح و قطعی اصلاحات باشیم و هم اکنون نیز اگر عیب و نقصی در کار دیده میشود و اگر کلیه عوامل ترمز کننده از میان نرفته و هنوز موانعی بر سر راه ترقی جامعه وجود دارد مفهومی نیست که صورت و مضمون (زیر بنا) و روبنا همطراز نبوده و از نظر کمی و کیفی دچار تناقضات و تضادهائی میباشند که - بل آنها مستلزم موشکافی و باریک بینی دقیق در تمام مسائل است و چنین دقتی حاصل نخواهد شد مگر آنکه تدارك آن از هر جهت دیده شود. علمای جامعه شناس اجتماع مفروض را مانند بیماری میدانند که برای معالجه او نخست باید درد را تشخیص داد و سپس بدرمانش پرداخت والا معالجاتی که بر اساس شناسائی کامل مرض نباشد در بهترین صورت خود وقت تلف کردن خواهد بود. يك جامعه مریض و دردمند قبل از هر اقدام احتیاج به تشخیص صحیح و قطعی مرض و درد خود دارد

و این همان وظیفه‌ایست که بر عهده علما و محققان علوم اجتماعی و اگذار شده است هر قدر این کارشناسان در کار خود متبحرتر و دقیق‌تر باشند بهمان نسبت درمان اجتماع سریعتر آسان‌تر و کامل‌تر خواهد بود . و خوشبختانه با توجه شایان تقدیری که در دوران ما نسبت به علم جامعه شناسی شده و میشود این امیدواری برای بشریت مترقی باقی میماند که در آینده‌ای نزدیک بنای استوار جامعه خوشبخت و سلامت را بنیان نهد و همین امیدواری است که ما را بر آن میدارد تا جامعه خود را بهتر بشناسیم بیماریش را دقیق‌تر تشخیص دهیم و مجدداً گرد هم آئیم تا تمام قدرت و نیروی خود را در راه درمانش بحرکت درآوریم سایرین هم جز این نکرده‌اند - شناسائی دقیق و اصولی اجتماعی که در آن زندگی میکنیم - تشخیص و کشف دردهائیکه جامعه را فلج کرده آنرا از کار انداخته و با سرعت متعادل تکامل را کند کرده است - جمع‌آوری همه نیروها برای درمانی همه جانبه قطعی و مداوم اساس موفقیت کشورها نیست که نام مترقی و پیش افتاده بر خود نهاده‌اند و داعیه رهبری میلیون‌ها مردم کشور های در حال رشد و یا عقب مانده را دارند .

وقتی شناسائی جامعه تشخیص بیماری و سپس درمان ، کلید را خوشبختی و سعادت و افتخار است چرا ما که این را میفهمیم و باین پایه از شعور و منطق رسیده‌ایم که خود را شایسته و لایق بهتر زیستن و انسان بودن بدانیم گام‌های بلند و باز هم بلند تر در این راه بر نداریم ؟ آنچه که تا کنون در این زمینه شده است قابل تحسین و شاید هم اعجاب انگیز است ولی آیا این کافی است ؟ آیا همه قدرت خود را در راه ساختمان کشور خود بکار انداخته‌ایم ؟ آیا نسبت با آنچه که میکنیم و با آنچه میگوئیم صادق و مؤمن هستیم و بالاخره آیا میتوانیم بهتر از این باشیم سریعتر از این حرکت کنیم از مشکلات هر اندازه که بزرگ باشند نهراسیم امید خود را متزلزل نکنیم و چون سربازان فدا کار و از جان گذشته استوار و همگام به پیش به سوی دنیای مترقی برای بدست آوردن همه آن چیزهائیکه حق داریم داشته باشیم و نداریم گام برداریم .. ؟ آیا میتوانیم ؟ حتماً در این توانستن و وقادر

بودن نباید تردید کرد.

امید به آینده باید امیدی زنده و ارمان دهنده باشد امیدی سازنده و آبادکننده بخصوص نسل جوان زحمتکش و روشنفکر باین واقعیات باید توجه کند جوانان امروز چشم و چراغ نسل حاضر و تربیت کنندگان نسل آینده و سازندگان دنیای فردایند . و درست بهمین جهت باری سنگین و وظیفه‌ای حساس بر عهده دارند جوانان هر اجتماع نقش منتقل کننده قدرت را از نسل قدیم به نسل جدید ایفا میکنند عبارت دیگر تضاد شدید بین زیر بنا و روبنا که در سیر تغییرات، کمی و کیفی اجتماع متولد شده و تکوین مییابد بوسیله و از طریق نسل جوان شکل یافته و فرم‌اسیون مشخص و جدیدی را ارائه میدهد شك نیست که این فرم‌اسیون جدید نظام نورا طلب میکند که از هر جهت با نظام قدیمی متفاوت و متضاد است مدافعین سر سخت این نظام جوانان هستند و این وظیفه‌ایست که طبیعت و اجتماع بایشان محول نموده و آنها بر حسب لیاقت استعداد ایمان و شهامتی که دارند در انجام این وظیفه عظیم میهنی و انسانی میکوشند و ماشین غول پیکر اجتماع را بجلو میکشند در این راه مشکلات فراوان است و ظفر در پس ناهمواریهای صعب العبور پنهان. آنها که زودخسته و ناتوان میشوند آنها که وسایل کافی برای این راه پیمائی مشکل ندارند آنها که منظور اصلی و هدف نهائی از انجام چنین تلاش بزرگ و ارمان دهنده‌ای را درك نمیکنند و عمیقاً بآن اعتقاد ندارند آنها که زندگی وسیع انسانی را محدود بچند روزه حیات خود دانسته و کلیه مسائل را در ترازوی خواهش‌های نا محدود خود حل و فصل میکنند چنین افرادی ولو آنکه از نسل جوان باشند بفرض آنکه روشنفکر و تحصیل کرده باشند هرگز موفق نخواهند شد ، هیچگاه به هدف انسانها نخواهند رسید در نیمه راه باز میمانند و همانجا کاخ سعادت ! خود را بنا میکنند .

این برجای ماندگان و این رفقای نیمه راه اگر تعدادشان زیاد شود کم کم بصورت آنچنان خطری برای تحرك و جنبش نو طلبی اجتماع در میآیند که بقای ناپایدار خود را از طریق بخطر انداختن موجودیت و ترمز کردن حرکت تکاملی

اجتماع امکان پذیر میدانند . و این جزء كوچك از تضادی است كه هماهنگی زیر بنا و روبنا را در يك اجتماع در حال رشد و توسعه بر هم میزند مقدار قابل توجهی از نیروها را بهدر میدهد سرعت و قدرت سازندگی را كم میکند با از بین بردن حالت دیناميك و فعال جامعه امکانات را برای بروز سستی و لاقیدی، بی بند و باری، فرصت طلبی بهانه جوئی و عوام فریبی فراهم میسازد و باین شکل اجتماعی بیمار بوجود میآید اجتماعی كه احتیاج بدرمان فوری دارد اجتماعی كه باید بند، بند آنرا مورد معاینه و معالجه دقیق قرار داد . هیچيك از امراض اجتماع قابل چشم پوشی نیست هر بیماری در خود میتواند كشنده و مهلك باشد و اصولا ناراحتیهای بزرگ اجتماع نتیجه كسالت های جزئی و كوچك آنست پس بهمه چیز و بهمه جا باید توجه داشت و این توجه و رسیدگی از وظایف حتمی خود مردم است .

اما تا مردم متشكل نباشند تا مردم هدف اجتماعی معینی را تعقیب نکنند تا مردم ایمان و اعتقاد راسخ نداشته باشند تا مردم معتقد به همکاری وسیع و همه جانبه با دولت بعنوان هیأت برگزیده اجتماع نباشند و بالاخره تا مردم خود را مقصر اصلی عقب ماندگیها و در جازدن ها ندانند چگونه امکان دارد وظیفه خود را بشناسند، برای اجتماعی كه مسئولیت ندارد وظیفه ای هم وجود نخواهد داشت . «كار مردم را بمردم واگذار كنید» این شعار را اغلب داده و میدهند اما برای تحقق آن كمتر صادقانه اقدام شده است چرا ؟

برای اینکه كمتر به وجود مردم توجه داشته اند گفته اند مردم اما این فقط جنبه سو بژكتیو «ذهنی» داشته است میخواسته اند كار اجتماع را به صاحبان اصلی اجتماع بسپارند اما از روی عمد و یا بعلت عدم درك صحیح واقعیات از زیر بار آشنا شدن با این صاحبان اصلی گریخته اند زیرا وقتی آنها را میشناختند آنوقت دیگرانكار وجودشان امکان نداشت . مادر كشور خودمان شاهد این وضع بودیم اربابان سابق آن خداوند گان بی رقیب سرزمین های وسیع كشور كه با شیوه های جابرانه قرون وسطائی بیش از

۷۵٪. از مردم وطن ما را از ابتدائی‌ترین حقوق انسانی یعنی حق دخالت در تعیین سر نوشت خود محروم کرده بودند تا آنجا که قدرت داشتند از شناسائی و آشناسدن با توده محرومان و مظلومان خود داری کردند آنها نمیخواستند قربانیان خود همان رعایای سر و پا برهنه سابق را بعنوان انسان‌های زنده‌ایکه بآنها آزادی و ثروت داده شده است بشناسند در هر جریان نوسازی و در هر رفورم اجتماعی چنین واکنش‌های انحرافی وجود دارد این اجتناب ناپذیر است زیرا تا آن هنگام که زیر بنا و روبنا در يك جهت و هم‌طور از حرکت نکنند ما در جامعه ناظر کشمکش‌های متضاد بین جریانی نو و پیش رونده و نیروئی ارتجاعی و مقاوم خواهیم بود.

اما بهر اندازه که صورت و مضمون در اجتماع هم‌آهنگ شوند واکنش‌های ارتجاعی نیز ضعیف و ضعیف‌تر خواهند شد تا بکلی از بین بروند ولی هم‌آهنگی صورت و مضمون یا زیر بنا و روبنا بخودی خود و بدون دخالت مستقیم و فعالانه مردم عملی نخواهد شد و برای اینکه مردم بچنین کوشش جانانه‌ای رغبت و تمایل نشان دهند باید کارزندگی را بآنها واگذار کرد دولت موظف است از دخالت‌های بی جهت و غیر لازم در کار مردم بپرهیزد تا هم حس قبول مسئولیت در افراد اجتماع بوجود آید و هم آمادگی کافی برای انجام کلیه فعالیت‌هایی که امروز بغلط بوسیله دولت عملی می‌گردد - در آن صورت دولت و مردم از هم جدا نخواهند بود مفهوم دولت بعنوان حاکم و مردم بعنوان محکوم و فرمانبردار از بین خواهد رفت و البته این مرحله خود نتیجه حل و فصل بسیاری از مشکلات و معضلاتی است که ما نیز در جامعه خود با آن روبرو هستیم یعنی همان بیماریهای اجتماعی که بروی آن تکیه کردیم بیماریهایی که هر يك بنحوی و بشکلی از سرعت متعادل و لازم برای هم‌آهنگ شدن زیر بنا و روبنا میکاهند. و در راه پیشرفت جامعه رادع و مانع ایجاد میکنند. اعتقاد ما مبنی بر اینکه یکشنبه ده صد ساله پیموده‌ایم بی‌چوجه بآن معنی نیست که بهتر از آنچه که کرده‌ایم نمیشده است و یا آنچه که کرده‌ایم خالی از هر گونه عیب و نقص بوده است همه افتخار ما بعلت کار

ابتکاری و کاملاً بدیعی است که انجام داده‌ایم جنبش نوسازی ملت ما در نوع خود از هیچیک از الگوهای موجود تبعیت نکرده و قواره‌های دیگران را بعنوان نمونه غیر قابل تغییر نپذیرفته است. و این قابل تحسین است. قابل تحسین از آن جهت که برای نخستین بار بهمه جهانیان به آن کسانی که قواره‌های مسلکی و الگوهای اجتماعی خود را تنها ضامن پیروزی ملت‌ها در مبارزه بخاطر ایجاد زندگی بهتر میدانند و متعصبانه در این باره نظر میدهند نشان دادیم که در چهارچوب حفظ صلح جهانی و با در نظر گرفتن حقوق مساوی ملت‌ها میتوان با شیوه‌های جدیدی که خالی ازهر گونه «اژیتاسیون» و خرابکاری و خونریزی باشد نظم جدیدی را جانشین نظم قدیم کرد و بنیان زندگی نو را استوار ساخت این گام بزرگ و اساسی را برداشته‌ایم و اینک با در نظر گرفتن همه اشکالات و نا هماهنگی‌ها که اجباراً عامل زمان در رفع آنها نقش اصلی را ایفا میکند بسوی آینده مینگریم آینده‌ای که باید آنرا بسازیم و شك نیست که این سازندگی احتیاج به زحمت و کوشش فراوان دارد تا همه پدیده‌ها در جامعه ما هم آهنگ نشوند و تا زمانی که شیوه‌های مقتضی و قاطع برای تحلیل منطقی کلیه مسائل و حل معضلات و مشکلات اجتماع خود نیابیم بنای جنبش عظیم کشور ما تحکیم نخواهد یافت و این راه طی نمیتواند بشود مگر با وحدت و قدرت ملت ایران.

مهرماه ۱۳۴۵

« جوانان و انقلاب »

در قبول این حقیقت که تاریخ کشور ما در سالهای اخیر مشحون از يك رشته تحولات عمیق و شگرف می باشد تردید نباید کرد، ما و شما و همه کسانی که به اصالت انقلاب و اهمیت رفورم های ایجاد شده در تمام شئون کشور معتقد بوده و خود را ابزار و ادوات این ترقی و تکامل میدانند در حالی که با غرور محصول کار و کوشش خود را عرضه میدارند از این که مشاهده میکنند آنچه که تا بحال شده است پاسخگوی انتظارات و احتیاجات جامعه ما نیست بناچار متوجه علل رکود و سستی ها میشوند و ناگزیر از ایراد انتقاداتی میگردند که در مجموع خود میتواند راه حل مناسبی برای همه مشکلات و نارسائیهای کنونی باشد و درست بهمین خاطر است که در هر اجتماع مرقی که باشیوه دموکراسی اداره و رهبری میشود حق انتقاد کردن بسیار محترم است و اولیای مملکت در کمال صمیمیت و برد باری حرف حساب را میشوند به خرده گیریهای مردم توجه میکنند و هم و غم خود را مصروف تأمین رضای خاطر آنها مینمایند ، مفهوم دموکراسی و اصول پارلمانتاریسم هم جز این نیست در يك رژیم دموکراتیک همه میتوانند و باید از حق تعیین سرنوشت کشور خود بهره مند باشند و بهر اندازه که این حق عمومی تر و همه جانبه تر باشد بهمان نسبت دموکراسی دوام و بقای بیشتری خواهد داشت و خوشبختانه آن خصوصیت ممتازی

که بمثابة روان انقلاب کشورما بر چهره جامعه میدرخشد و بحق خود آرائی میکند همین عمومی شدن حق دخالت در امور کشور و استفاده از مزایا و برتری های سیستم دموکراسی است اما از آنجا که مرکب اعطای این آزادی و برابری هنوز خشک نشده است و از آنجا که عوامل محافظه کار و سودجو از این دکترین منحط که میگوید کار از نکردن عیب نمیکند تبعیت میکنند وبالاخره از آنجا که هنوز بعضی از عناصر فاسد ، رشوه خوار و خائن بمنافع ملی ماسک عوض کرده همان راه سابق را میپیمایند و در دل نه تنها معتقد به مبانی و حقانیت انقلاب ایران نیستند بلکه بی رحمانه تیشه بریشه آن میزنند نباید انتظار داشت که بشر رساندن انقلاب بدون کوششی عظیم میسر گردد. شك نیست که طبقات مختلف جامعه ایران بتناسب وضع و موقع خود باین مسأله حیاتی توجه پیدا کرده و برای حفظ سنگرهای انقلاب مجدانه در تکیا پو هستند ولی بنظر ما این تلاش قهرمانانه بدو علت اصلی بهره مورد نظر را باز نمیدهد یکی آنکه وحدت و همبستگی ندارد و دیگر آنکه بدرجه اقتدار و اصالت خود واقف نیست و حال آنکه اگر باین دو موضوع که لازمه ادامه حیات موفقیت آمیز و پرافتخار هرملت است عنایت شود بسزرگترین مشکلات باسانی حل خواهند شد و شرایط مساعد برای نضج و پرورش معقول جامعه فراهم میگردد.

وحدت و همبستگی

سازندگی در هر شرایط زمانی و مکانی و با هر کمیت و کیفیتی که باشد احتیاج به همبستگی و وحدت نیروهای سازنده دارد اگر ارتباط مداوم و ناگسستنی بین عوامل و عناصر سازنده وجود نداشته باشد کمترین ضرر و صدمه اش پراکنده شدن قدرت و نیروئی است که بار ساختمان جدید اجتماع را بر دوش میکشد این را تکرار میکنیم که طبقات در هر اجتماع سازنده و در حال رشد باید بتناسب وضع و موقع خود انجام وظایفی را بر عهده بگیرند و در حسن جریان تعهدات خود صادقانه و صمیمانه بکوشند و این در صورتی امکان پذیر است که اولاً کلیه مهره ها در جای

خود قرار گیرند و ثانیاً همه مهره‌ها به صحنه کوشش و فعالیت کشانده شوند ، بررسی دقیق و همه جانبه پاره‌ای از مسائل جامعه ایران مخصوصاً آنقسمت از مسائلی که نقش ترمز کننده را ایفاء میکنند بسادگی ، این حقیقت تلخ را آشکار میسازد که در انقلاب ایران قسمتی از نیروهای حساس و قابل استفاده بی‌مصرف مانده‌اند و زمانی کراحت این بی توجهی زننده‌تر میشود که ملاحظه میکنیم این برکنار ماندگان و گوشه نشینان در واقع بهترین و ارزنده ترین نیروهای جامعه ما هستند، یعنی جوانان کشورما، انقلاب ایران نقطه عطف تاریخ جدید وطن ما است، چگونه میتوان قبول کرد که در این نقطه عطف نقش جوانان بارسالت تاریخی ایشان هماهنگ نباشد ؟

این را قطعاً باید قبول کرد که هیچ تحولی بدون نیروی جوانان بشمر نخواهد رسید جوانان هر اجتماع اصیل ترین عناصر نوآور بشمار میروند زیرا ذاتاً «انتی تزی» کهنه پرستی و ارتجاع میباشد و بحق نقش پیشقراول هر انقلابی را بر عهده دارند .

بدون پرده پوشی وبدون ماست مالی کردن حقایق باید بگوش زعمای قوم بگوش دولت وبالاخره بگوش کسانی که دلسوز انقلاب شاه ومردم هستند و یالاقل اینطور عنوان میکنند برسانیم که انقلاب بدون شرکت فعال و دخالت مستقیم جوانان کشور ب نتیجه مطلوب و پربار نخواهد رسید ، جوانان وطن ما تجهیز نشده اند ، آنها فورم سیاسی مشخصی ندارند. وبهمین جهت هنوز در کادر انقلاب مکان و منصب آنها مشخص نشده است درحالی که شایسته این است که ستون های انقلاب بر دوش آنها استوار باشد، شك نیست که سپاهیان دانش، بهداشت و ترویج وآبادانی مجری قسمت عمده ای از شعارهای اساسی انقلاب بشمار میروند ولی همه قبول داریم که این کافی نیست ، کافی نیست به این علت که انقلاب به نیروی متحد ، فشرده ودائم احتیاج دارد وحال آنکه اکنون مانند آن میماند که این جوانان فقط يك دوره انقلابی را طی میکنند و بعد از آن عملاً از صحنه مبارزه و

گوشش انقلابی خارج میشوند ، برای جوانانی که بعنوان سپاهی دانش - بهداشت و ترویج و آبادانی دوران خدمت خود را گذرانده‌اند چه فکر اساسی کرده‌اید؟ این سیل جوانان دیپلمه بسوی چه سرنوشتی حرکت میکنند؟ آیا این بی توجهی و نداشتن برنامه درجه آسیب‌پذیری جامعه را بالا نمیبرد ، آیا تبلیغات ما در این زمینه با حقایق موجود هم‌آهنگ است ؟ یکبار دود عدم توجه بزندگی و سرنوشته جوانان کشور بچشم ما رفته است هنوز آثار آن باقیست ، هنوز هم - زخم‌های جامعه ما التیام نیافته است هدف باید این باشد که لااقل در بین جوانان ، زندانی سیاسی نداشته باشیم و این معنایش آنستکه بتوانیم ریشه‌های انحرافات سیاسی را خشک کنیم و مصونیت واقعی برای جوانان کشور در برابر هر گونه تبلیغات مضر بیگانگان و بیگانه پرستان بوجود آوریم این دستگاه سیاسی و آموزشی مملکت است که وظیفه دارد آنچنان سطح شعور سیاسی و اجتماعی جوانان را بالا برد که بنحوی قاطع شرایط پیروزی و حاکمیت مسلکی اجنبی پرستان مضمحل و منکوب گردد .

زنجیر اسارت و بردگی فکری جوانان کشور باید در دبستان‌ها ، دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها پاره شود در این مرحله از تعلیم و تربیت است که باید قالب سیاسی نسل جوان ریخته شود دولت انقلاب لااقل باید باین واقعیت که دانشجویان ، جوانان و روشنفکران کشور بیش از سایر طبقات اجتماع در معرض خطر هجوم مسلکی و ایدئولوژیک قرار دارند توجه پیدا کند و این روش محکوم شده را که دست روی دست بگذاریم تا هر وقت منحرفی پیدا شد او را تعقیب و مجازات کنیم یکبار دیگر محکوم نماید .

مقصود این نیست که مجازات در جامعه نباید وجود داشته باشد بلکه منظور همین است که علل مجازات را از بین ببریم شما می‌خواهید زندان‌ها را مبدل به مکتب پرستی و ارشاد کنید ، این عملی است قابل تحسین و شرافتمندانه ولی چه بهتر که سازمان‌های آموزشی مملکت را مبدل بچنین مکتبی بنمائید تا احتیاج به زندان نداشته باشید مسأله آموزش و پرورش کشور را حل کنید ، نسل جوان آرمان دهید ، هدف خود

را از کشاندن نو باوگان به آموزشگاهها روشن، کنید آنوقت مسأله جوانان حل خواهد شد.

نسل جوان رکن اساسی انقلاب است، رکنی است که وحدت و یکپارچگی انقلاب را باید تأمین کند، دولت انقلاب موظف است به خواستهای این نسل با دیده احترام بنگرد و دردهای او را درمان کند، اگر شما عقده‌ها را نگشایید، اگر شما به علل عصیان روحی جوانان نپردازید اگر شما این نیروی لایزال و شکوفان را در راه خیر و صلاح جامعه، در راه ساختمان ایران نو تجهیز نکنید مانند آن خواهد بود که ارزنده ترین قدرت کشور و نماینده نیروی ملت را به آغوش باز دشمنان مملکت سوق داده‌اید و بادست خود تیشه بر ریشه استقلال کشور و مبانی انقلاب زده‌اید.

اقتدار و اصالت

انقلاب ما در حالیکه اصیل است از اقتدار کافی برخوردار نیست و علت این امر آنستکه نیروهای انقلاب هنوز بشکل دلخواه متحد و متشکل نشده‌اند علل عدم وحدت انقلابی را تشریح کردیم و نتیجه گرفتیم که نیروهای انقلاب بتناسب موضع و موقع خود در صحنه انقلاب قرار نگرفته‌اند و این مطلب خودکافیست که اقتدار انقلاب را تضعیف کند، لازمه اقتدار هم آهنگی و رشد یکنواخت جهات گوناگون انقلاب است چه اگر سانترالیزم انقلابی برای یکنواخت کردن جهش‌های سازنده و دموکراتیک وجود نداشته باشد کمترین ضررش پراکنده شدن قدرت انقلاب خواهد بود، منظور این است که نیروهای پراکنده بفرض آنکه با مطمئن‌ترین سلاح ایدئولوژیک هم مسلح باشند تنها باین علت که فاقد وحدت میباشند دارای اقتدار قابل اطمینان نخواهند بود، چنین نیروی ازهم گسیخته‌ای هرگز لیاقت اجرای طرح‌های بزرگ انقلاب را نخواهد داشت آرمان مقدس انقلاب در نیروهای انقلاب و در سایه وحدت انقلابی متجلی میگردد، نسل جوان ایران بحق میتواند و باید سکان دار انقلاب عظیمی باشد که در کشور ما بوقوع پیوسته است وحدت

انقلاب نتیجه و محصول وحدت ملی است و وحدت ملی ما بستگی به همبستگی طبقات اجتماع ما دارد، آنچنان همبستگی که نسل جوان در کانون آن قرار گرفته باشد. این واقعیت را دنیای متمدنی و پیشرفته قبول دارد، آیا دولت انقلاب هم قبول میکند؟
آبانماه ۱۳۴۵

افسانه همزیستی مسالمت آمیز!

بنیان گذاران مارکسیسم این نکته را خاطر نشان ساخته اند که گویا مارکسیسم مجموعه ای از احکام جامد -- بی روح و لایتغیر نیست بلکه راهنمای زنده عمل است و بهمین جهت نمیتواند تغییراتی را که در اجتماع ظاهر میشود در خود منعکس نکند بعبارت دیگرمارکسیسم آموزش خلاق است که بلاانقطاع تکامل میابد و در ارتباط با پدیده های نو غنی میشود .

اگر واقعاً چنین باشد باید گفت هر اندازه که واقعیت اجتماع تغییر میابد مارکسیسم نیز همپای آن باید بجلو رود و در نظریات و خط مشی اصولی خود تجدیدنظر بعمل آورد ، و شرط چنین عملی این است که اولاً بتوان هر نوع واقعیت را بر اساس اصول مارکسیسم بدرستی تحلیل نمود ثانیاً تضاد های خارج و داخل جامعه سوسیالیستی را از نظر کلی و جزئی بویژه راجع به تضاد طبقاتی مبارزه طبقاتی و تناسب نیروهای طبقاتی برمحور تجربیات و دانش نو برطرف ساخت و راه شایسته ای که مغایرت اصولی با شرایط زندگی کنونی جهان نداشته باشد برای این تضادها که در حقیقت ریشه و اساس مارکسیسم بشمار میروند پیدا کرد .

فی الواقع هم آنهك ساختن مارکسیسم با واقعیات موجود مطلب بسیار با

اهمیت و بغرنجی است که امروز بعنوان حادترین مسئله در برابر بزرگترین تئوریسین‌ها و محققین فلسفه مارکسیسم قرار گرفته و اجباراً ایجاد اختلافاتی هم در بلوک شرق کرده است در اینجا بدون هیچگونه غرض مسلکی باین تذکر باید توجه داشت که اگر بنا بگفته زعمای مارکسیسم، فلسفه مزیور مجموعه‌ای از احکام جامد بیروح و لایتغیر نبود پیروان مارکس امروز در تنگنای (یافتن راه حل برای رفع تضاد مارکسیسم با دانش و واقعیات زندگی نو) قرار نمیگرفتند.

آنچه مسلم است جامعه انسانی ظرف یک قرن اخیر تحولات شگرفی را پشت سر گذاشته تحولاتی که سیمای جامعه را بکلی دگرگون ساخته است.

وقتی کارل مارکس و همکار او فریدریش انگلس مارکسیسم را میساختند بناچار تحت تأثیر شرایط و عواملی قرار داشتند که آغاز نهضت صنعتی در اروپا آنرا ایجاد میکرد.

در اوایل قرن نوزده بورژوازی در صحنه بین‌المللی حکمرانی مطلق داشت. تکامل جامعه طبق قوانین دلخواه اوصورت میگرفت: هیچگونه سازمان دمکراتیک دولتی وجود نداشت و لذا تغییرات و اقدامات اصلاحی نمیتوانست از راههای قانونی و یا دمکراتیک صورت گیرد بهمین جهت هم، مارکس نظریات خود را بر خشونت‌های انقلابی بنا نهاد. این حقیقت را باید همواره بخاطر داشت که مارکسیسم محصول آغاز انقلاب صنعتی در انگلستان و اوضاع و احوال خاص و محدود آن بود. در واقع مارکسیسم همه مظاهر انقلاب صنعتی قرن نوزده را بعنوان خصلت مشخصه‌ای برای خود حفظ کرد و بهمین جهت است که تجزیه و تحلیل مارکسیستی نسبت به گذشته اگر از جنبه‌های تبلیغاتی و یا متعصبانه آن بگذریم مقداری از حقیقت را در بردارد ولی در جهان کنونی، جامعه انسانی با مسائل جدیدی روبرو است که طبقاً باید آنها را بر مبنای موازین زمان حاضر و موقع خاص و شرایط نپنی و واقعی آن در نظر گرفت.

راه حل‌های مارکسیستی يك سلسله تئوریهای میباشند که نمیتوان آنها را بعنوان الگو در حل مسائل جدید مورد استفاده قرار داد. ممکن

است روشهای مارکسیستی برای حل مسائل مربوط به نیمه اول قرن نوزده مناسب بوده باشند ولی باین علت که نمیتوان پیوند آنها را از تاریخ مربوط بآنها گسست اگر بخواهیم برای رفع مشکلات کنونی بشیوه مارکسیسم و طبق آموزش آن عمل کنیم نتیجه ای جز گمراهی و عدم و موفقیت عاید نخواهد شد.

مارکس اوضاع و احوال جامعه بشری را بهمان صورت که در زمان او وجود داشت میدید و همانها را مبنای تئوریه استدلالات و نتیجه گیریهای خود قرار داد.

اما بعد از اوشراط تکامل حیات مادی جامعه بطور کلی تغییر کرد و نیروهای اجتماعی بشکل جدیدی درآمدند. اساس تشکیلاتی جامعه بر مبنای کملاً بدیعی استوار گشت و دمکراسی در مفهوم عالیتری متظاهر شد. این دمکراسی جدید تغییرات مسالمت آمیز را امکان پذیر ساخت. بدین معنی که از یکسو پیشرفتهای عظیم و سریع علمی و فنی، جهان را بشکل انقلابی بطرف تکامل میبرد و این مسئله زیر بنای جامعه را عمیقاً تحت تأثیر و نفوذ خود قرار داد و از سوی دیگر سازمانهای سیاسی و اجتماعی که مجبور به همگامی با شرایط جدید بودند موجب آنچنان تغییراتی در روبنای جامعه شدند که مستلزم تحقق عدالت اجتماعی در زمینه های مختلف حیات سیاسی بود.

این پیشرفتهای علمی و فنی از لحاظ نظری و عملی درحالیکه برای مشکلات و معضلات اوایل قرن نوزده بنحو غیر قابل تصویری پاسخهای مقتضی و قانع کننده بوجود آورد جهان را درحالت جدید خود با مسائل کلی تری روبرو ساخت که قاعداً دیگر مارکسیسم نمیتوانست بعنوان داروی شفا بخش، آن مسائل را حل و فصل کند.

بدین ترتیب آشکار میشود که دنیای امروز با تمام مظاهر- مشخصات و خصوصیات خود با جهان قرن نوزده تفاوت فاحش دارد.

اکنون هیچ پدیده ای در صحنه جهانی بدون محاسبه موجودیت نیروهای

مادی و معنوی جدید قابل درك نیست یعنی اگر مثلاً ۵۰ سال پیش هنوز سیستم مستعمراتی امپریالیسم برای حفظ منافع غیر عادلانه خود و استثمار ملل مظلوم دست به کشتارهای عمومی میزد و بدون هیچگونه واهمه با استفاده از جنك و خونریزی حاکمیت مطلقه خود را بر ملل مظلوم تحمیل میکرد و در حقیقت بر جهان تسلط کامل داشت. اکنون دیگر آن شرایط با آن صورت وجود خارجی ندارد بعلاوه صورتهای جدید سیستم سرمایه داری کلاً و جزاً تغییر شکل یافته و در صحنه بین المللی فقط بصورت یکی از نیروهای موجود خود نمائی میکند و دایره قدرت و دخالتش در سرنوشت جهان محدود است، در حقیقت سیستم جهانی مستعمراتی امپریالیسم فرو ریخته و بجای آن دولتهائی پدید آمده اند که از لحاظ سیاسی استقلال دارند و روش مستقلى را (البته با توجه بشرايط وامكانات موجود) دنبال میکنند.

ضمناً پیدایش کشورهای با اصطلاح سوسیالیستی که علی الظاهر مکانیزم حیات اجتماعی آنها بر نیروی طبقه کارگر استوار است و فی الواقع در صحنه حوادث بین المللی نقش بس بزرگی را بازی مینمایند یکی از مظاهر دنیای جدید است که در بهم زدن محاسبات مارکسیستی در زمینه تحول جامعه و توزیع طبقاتی - موضع مبارزه طبقاتی و تناسب نیروهای طبقاتی تأثیر عمیق داشته است.

شاید در آغاز انقلاب اکتبر چنین بنظر میرسید که کشور نمونه ای که مارکس از آن سخن گفته میخواست متولد شود ولی مطالعه سیر تکامل در جامعه شوروی و سپس طرز پیدایش و ایجاد جمهوریهای توده ای که نه نتیجه حقانیت و اصالت تئوریهای مارکسیسم بلکه ما حصل جنك دوم جهانی و اشتباهاتی ناشی از آن بود عدم صحت چنین پیش بینی را نشان داد.

خصوصیات دوران معاصر

تقسیم جهان بدو اردو گاه مشخص با مفاهیم قرار دادی سرمایه داری و

سوسیالیستی از خصوصیات عصر حاضر است گرچه همانطور که اشاره شد پیدایش شوروی بعنوان اولین کشور سوسیالیستی با هیچیک از مبانی و تعلیمات تئوریک مارکسیسم مطابقت و هم‌آهنگی نداشت ولی بهر حال ایجاد آن موجودیت دوسیستم اجتماعی را که دارای رژیمهای مختلف اقتصادی و سیاسی میباشند بیک واقعیت عینی مبدل ساخت .

در اینجا باید توضیح داد که مارکس و انگلس پیروزی انقلاب پرولتاری را فقط در صورتی امکان پذیر میدانستند که پرولتاریای تمام کشورهای پیشرو و یا لاقلاً اکثریت کشورهای متمدن صنعتی شده در يك زمان واحد قیام کنند یعنی پیروزی انقلاب پرولتری را در يك کشور واحد و غیر صنعتی مطلقاً غیر ممکن میشمردند. آنها کلیه تعلیمات خود را در این زمینه بر روی این اصل بنا نهاده و هر نظریه مخالف آن را ضد علمی و مخالف اصول مارکسیسم میدانستند. لنین در سالهای ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ در اثر خود بنام (در باره شعار کشورهای متحدۀ اروپا و بر نامه جنگی انقلاب پرولتری) کوشش کرد که نارسائی مارکسیسم را در این باره جبران نموده و راه حل مناسبی برای تطبیق آن با شرایط جدید بیابد. لذا تئوری امکان پیروزی انقلاب پرولتری را در کشور واحد سرمایه داری بنیان نهاد . او برای اثبات صحت نظریه خود از مسئله ناموزون بودن تکامل اقتصادی و سیاسی جامعه سرمایه داری استفاده کرد و این چنین نتیجه گرفت که انجام انقلاب پرولتری آنطور که مارکس و انگلس در دوران حیات خود پیش بینی میکردند در تمام کشورهای سرمایه داری در زمان واحد امکان پذیر نیست بلکه این انقلابها بدو « در چند کشور و یا حتی در يك کشور واحد پیروز خواهد شد » و حتماً ضروری نیست که کشوری که در آن انقلاب سوسیالیستی پیروز میشود از ممالك مترقی و پیش افتاده باشد و البته بدنبال این نظریه چنین میآید که گذر جامعه انسانی از کاپیتالیسم به سوسیالیسم جریانی طولانی است و از طریق جدا شدن تدریجی کشورها از سیستم سرمایه داری عملی میگردد و این بآن معنی است که تا مدتی کشورهای سوسیالیستی و ممالك سرمایه داری اعم از اینکه این کشورها را خوش آید یا بد آید بناچار در

کنار یکدیگر زیست خواهند کرد. لذا همزیستی دو سیستم اجتماعی و اقتصادی مختلف یعنی سوسیالیزم و کاپیتالیزم يك واقعیت عینی است که اساس مناسبات جامعه کنونی بشر را تشکیل میدهد، بنا بر این مسئله بر سر این نیست که آیا این دو سیستم بایکدیگر همزیستی دارند یا ندارند موضوع بر سر این است که این همزیستی چگونه باید باشد زیرا وقتی واقعیت عینی وجود دو سیستم را پذیرفتیم آنوقت نفی لزوم ارتباط مداوم بین آنها نامعقول خواهد بود، چه آنها ناگزیر از داشتن چنین ارتباطی میباشد در این صورت آنچه که برای بحث و موشکافی باقی میماند این است که این ارتباط باید چه جهاتی از زندگی جامعه کنونی را در بر گیرد و چگونه اجرا شود.

مفهوم همزیستی مسالمت آمیز

مضمون اساسی همزیستی مسالمت آمیز میان دو سیستم اجتماعی و اقتصادی مختلف قبل از هر چیز عبارتست از احتراز از جنگ - حل اختلافات از طریق مذاکرات و اتخاذ روش دوستانه - عدم مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر - اجرای سیاست صلحجویانه در صحنه بین المللی که مستلزم پایان دادن بجنک سرد و احتراز از تجدید آن و تحدید تسلیحات تا اجرای کامل و صادقانه طرح خلع سلاح عمومی است.

متأسفانه استراتژیک سیاست همزیستی مسالمت آمیز بنحویکه مطرح میشود با آنچه که ما تحت عنوان همزیستی مسالمت آمیز میفهمیم منافات دارد زیرا دول بزرگ فقط تا آنجا به تز همزیستی مسالمت آمیز معتقدند که پیروزی سیستم اجتماعی و اقتصادی مشخص آنها را در کادر جهانی در بر داشته باشد.

بدین معنی که اولیای دول بزرگ از یکطرف به مسابقه صلح آمیز بین شرق و غرب در زمینه های ساختمان اقتصادی و فرهنگی معتقدند و از طرف دیگر همزیستی

مسالمت آمیز را در حیطه ایدئولوژیک فقط تا آنجا قبول دارند که متضمن تشدید مبارزه بین دویستم باشد و در واقع کوشش میکنند تا از راه ایجاد تضادها و گسترش اختلافات شرایط لازم را برای پیروزی ایدئولوژیک خود فراهم سازند.

اقدامات کشورهای مقتدر در صحنه بین‌المللی همه حاکی از آن است که سیاست خارجی آنها درست در جهت مخالف همزیستی مسالمت آمیز حرکت میکند. با فشاری این دول در تحمیل نظریات خود بیکدیگر شاهد این واقعیت است

در حال حاضر بیش از نیمی از بودجه کشورهای بزرگ بمصرف تهیه سلاحهای سنگین جنگی- آزمایشات اتمی و ارتش میرسد. سیاست مسابقه تسلیحاتی با شدت دنبال میشود در حالیکه ادامه این سیاست ملل دنیا را بفلاکت ورشکستگی هرچه بیشتر سوق میدهد.

دول مقتدر برای حفظ موقع خود در صحنه جهانی و ادامه تسلط جابرانه بر ملل ضعیف مجبور به داشتن ارتش مجهز و عظیمی هستند که تحمل قسمتی از بار هزینه آن بر عهده همین کشورها است.

امتناع از گردن گذاردن به خلع سلاح کامل و ایجاد کنترل دقیق بین‌المللی موجب آن شده است که دول فقیر جهان نیز برای دفاع از استقلال ملی و تمامیت ارضی خود مبالغ گزافی را اختصاص به صنایع جنگی دهند و وجوهی را که باید در رشته‌های تولید بکار افتد بمصرف نگاهداری ارتشهای خود برسانند.

با این ترتیب آیا میتوان انتظار داشت که گام مثبتی برای تحقیق هدف بزرگ سیاست همزیستی مسالمت آمیز برداشته شود؟

همزیستی بچه قیمت و تحت چه شرایط

در واقع این مسئله که همزیستی بچه قیمت و تحت چه شرایط باید تأمین شود از جمله مسائلی است که برای غرب و شرق بعنوان زندگی و مرکز مطرح

میشود البته تردید نیست که تأمین همزیستی فقط از راه بحث و مذاکره آنها در صورت وجود حسن نیت و صداقت کامل و گرفتن و دادن امتیازات امکان پذیر خواهد بود.

انعقاد جلسات و کنفرانسهای بین المللی و بسط هر چه بیشتر روابط سیاسی- اقتصادی و فرهنگی بشرطی که بر پایه حفظ حقوق طرفین باشد میتواند کوتاهترین راه برای رسیدن باین هدف منظور گردد ولی آنچه که از سیاست کلی کمونیستها در این زمینه مشاهده شده است آشکار میسازد که آنها هر گونه توافق با جبهه غرب را در مورد مسائل بین المللی نقض اصول و معامله بر سر مبانی سوسیالیزم میدانند و لذا در همان مراحل اولیه امکان هر گونه توافق را غیر ممکن می سازند.

نیکیتا خروشچف نخست وزیر و دبیر کل اسبق حزب کمونیست شوروی که ضمناً به عامل اجرای سیاست همزیستی مسالمت آمیز معرفی شده است در ۳۱ اکتبر ۱۹۵۹ در گزارشی که به شهری عالی اتحاد شوروی داد در مورد سیاست همزیستی مسالمت آمیز خود چنین گفت :

« تبادل امتیازات متقابل را بنفع تأمین همزیستی مسالمت آمیز کشورها نباید با دادن امتیازات اصولی - اصولی که بماهیت هر رژیم سوسیالیستی و ایدئولوژی آن مربوط است مخلوط کرد . در اینجا حتی سخنی هم از تغییر اصول و امتیاز نمیتواند در میان باشد معامله بر سر اصول بر سر مسائل ایدئولوژیک معنایش لغزیدن بمواضع دشمنان ماست معنایش آن يك تعییر کیفی سیاسی و خیانت بمقصد طبقه کارگر است. کسی که در این راه قدم گذارد در راه خیانت بمقصد سوسیالیزم قدم نهاده است و بی تردید آتش يك انتقاد بی رحمانه باید بروی او گشوده شود »

و اینك نیز رهبران حزب کمونیست شوروی متذکر میشوند که:

«در مسائل ایدئولوژیک ما همیشه مانند صخره‌ای بر اساس مارکسیسم
لنینیسم ایستاده‌ایم و خواهیم ایستاد» .

این رهبران کاملاً حق دارند زیرا بر خلاف آنچه که تبلیغ میشود .
مارکسیسم مجموعه‌ای از احکام جامد - بیروح و لایتغیر است و بهمین
جهت هرگز نمیتواند تغییراتی را که در اجتماع و شرایط حیاط جامعه بوقوع
می‌پیوندد در خود منعکس کرده و با آن هماهنگ شود . مارکسیسم مخالف جدی و
سرسخت هر گونه همزیستی و مسالمت است .

مارکسیسم مبنای خود را بر جنگ طبقاتی گذاشته است مارکسیسم از وحدت
احتمالی سخن نمیگوید و هر گونه همکاری را بخاطر تأمین صلح دوستی و برادری
بین طبقات مختلف اجتماع محکوم میکند و مجریان چنین سیاستی را دشمنان خون
آشام خود میدانند .

در این جا مسأله باین صورت مطرح میشود که مارکسیست ها قاعده‌تاً
نمیتوانند مبتکر و مدافع تزهیزیستی مسالمت آمیز باشند مگر اینکه در مارکسیست
بودن آنها تردید کنیم و تزلزلی هم که اکنون در ارکان و اصول تعالیم مارکسیسم
مشاهده میشود . نتیجه مستقیم و اجتناب ناپذیر عدم انطباق آموزش مارکسیسم
با بنای جامعه نو و تکنولوژی غول پیکر آنست ، آندسته از مارکسیست ها
که باین حقیقت انکار ناپذیر پی برده و با این ضعف منطق مارکسیسم
آشنا شده اند محدود شدن در چهار چوب جهان بینی مارکسیستی را
محکوم کرده و گرائیدن بهر گونه دگماتیسم را در این باره بمنزله جدا
شدن از سیر پیشرفت و ترقی تکنیک و فرهنگ جدید می‌پندارند
و این خود هر روز با وضوح بیشتر و چهره‌ای آشنا تر متجلی میشود و این اطمینان
بیش از پیش حاصل میگردد که آنتی تز مارکسیسم در بطن آن نضج میگیرد و
اقتدار خود را برخ بنائی میکشد که مارکس و انگلس معماری آنرا بر عهده

داشته‌اند ، و این هنوز آغاز کار است ، آغاز کاری که تحول مارکسیسم در متن آن قرار دارد .

آغاز کاری که همزیستی واقعی بین ملت‌ها نتیجه آن خواهد بود.

آبانماه ۱۳۴۵

چرا امیدواریم؟

چرا امیدواریم؟

این مسأله که کشور ما در دوران حاضر حساس ترین لحظات تاریخی خود را طی میکند مورد بحث و موشکافی مجالس و محافل سیاسی و اجتماعی است گام های بلندی که در زمینه نو سازی برداشته ایم ، اقداماتی که در تحکیم مبانی استقلال و تمامیت کشور بعمل آورده ایم ، روش های متین و منطقی که در تعیین خط مشی سیاسی و ارتباطات خود با سایر کشورهای جهان اتخاذ کرده ایم و بالاخره کوشش عظیمی که برای درك شرایط کمی و کیفی جهانی که در آن زندگی میکنیم مبذول داشته ایم بناچار چنان حالتی ایجاد کرده است که همه افراد ملت را نسبت به سرنوشت مملکت علاقه مند کند . تا همین گذشته نزدیک که هنوز در قید زنجیر اسارت و بندگی اصول و مقررات کهنه و پوسیده ادوار سیاه تاریخ کشور خود بودیم و بعلت عقب ماندگیهای غیر قابل انکار در تمام شئون زندگی قدرت تفکر منطقی و بررسی دقیق راجع به چگونگی حیات جامعه خود را از دست داده بودیم هرگز تصور نمیرفت کشور عزیز ما بتواند در اندك زمانی بچنین تحول درخشانی دست زده و تا این حد از فاصله خود با دنیای پیش رفته بکاهد ، ما و هر جامعه در حال رشد که مرحله انتقال از دوره برزخ به شکوفان را میگذراند اجباراً با دو مسأله اساسی روبرو خواهد بود یکی گسستن از قید و بند های گذشته که تا حدی هم ممکن است جنبه سنتی

و یا تمایلات عمومی و عادات همگانی پیدا کرده باشند که در واقع همان گریختن از کهنه پرستی است و دیگر پیوستن به اصول و مقررات جدید و نوظهور است که غالباً با روحیات و خصال يك ملتى که با سرعت پیشرفت زمان به جلو نرفته و حالت عقب ماندگی پیدا کرده است هم آهنگ و مطابق نیست، و در این میان کشتی بوجود می آید که یکسوی آنرا ارتجاع و سوی دیگرش را نوظلمی و تجدد خواهی تشکیل میدهد و ناگزیر قشرهای مختلف اجتماع با خصوصیاتى که دارند بجانب یکى از این دو قطب متمایل میشوند و آگاه و نا آگاه در حالیکه دسته‌ای به پیش می‌تازد دسته دیگر نمیخواهد از جلد قدیمی و کهنه خود خارج شود و هم آهنگ با تغییرات و تحولات نو گردد. و این کشمکش و تضاد، مشخص‌ترین خصیصه دوره انتقال است. تردید نیست که تبدیل جامعه ترمز شده به جامعه متحرك و نو طلب امری اجتناب ناپذیر و تاحدى خود بخودى است باین مفهوم که تکامل پست به عالی، قانونی است طبیعى و کلی و اجتماعات بشرى نیز از این قاعده اصیل و لا یتغیر نمیتوانند برکنار مانده و یا سد راه تکامل گردند و این يك آموزش کلاسیك است، کلاسیك باین معنی که فقط يك اصل و يك قاعده عمومى و کلی و غیر قابل اجتناب را بیان میکند اما این آموزش کلاسیك زمانى کامل خواهد شد که با تاكتيك و تکنیک تجهیز کننده و نیرو دهنده توأم گردد، مثلاً وقتى امر تکامل يك جریان خود بخودى شناخته میشود بهیچوجه معنایش این نیست که پس باید نقش حساس و قاطع افراد ملت را در ایجاد این تکامل و پیشرفت انکار کرد و لذا توده‌ها میتوانند فارغ‌البال به استراحت و تن پرورى بپردازند و با لاقیدى از کنار مسائل و معضلات جامعه بگذرند تنها با این اعتقاد که تکامل يك جریان خود بخودى است و لذا احتیاجى به تلاش برای تأمین و تسریع آن نخواهد بود.

در این جا متوجه این حقیقت باید شد که فرم کلاسیك تکامل تا زمانیکه در قالب جهش‌های سریع انقلابی ریخته نشود مخصوصاً برای کشورهای عقب

مانده و یا در حال رشد معجزه‌ای نخواهد کرد و جهش‌های سریع انقلابی امکان پذیر نخواهد بود مگر با تجهیز کردن مردم در جهت درك عمیق اصالت جهش‌های انقلابی که لازمه آن پاره کردن تمام بندهائیست که بنحوی توده‌ها را با رکود و عقب ماندگی پیوند میدهد. و اما تشخیص اینکه چه پدیده‌ای در جامعه موجد رکود و عقب ماندگیست نیز خالی از اهمیت و احیاناً اشکال نیست زیرا بدون تردید بسیاری از پدیده‌های جامعه قدیمی که میتوان آنها را تحت عنوان پدیده‌های ملی معرفی کرد در تسریع تکامل و ساختن جامعه نو نقش زیر بنا را ایفاء میکنند و در بثمر رساندن تحولات اثر مستقیم و ممتاز دارند، هستند کسانی که در نوآوری شتاب دارند شتابی احمقانه و مخرب این دسته بهمان اندازه دشمن تحولات و اصلاحاتند که مرتجعین خرافات پرست بی مایه. چه فرق است بین آن رمال دعا نویس تاریک بین با آن باصطلاح متمدن مقلد بی ایمانیکه راه حقیقت را گم کرده و در سراشیب فساد و جهل لغزیده و از تجدد و ترقی بمثابة ایجاد انارشیسیم و بی بندوباری در اصول انسانیت و معتقدات ملی و مذهبی یاد میکند؟

بدون تردید این هر دو بیک اندازه در راه تأمین سلامت جامعه و اصالت تحول اخلال کرده و در يك حد مساوی متجاوز بحقوق مردم و خائن بمنافع ملی شناخته میشوند مقصود این است که در امر تکامل تعیین مرز بین کهنه و نو، بین آنچه که باید دور ریخته شود و آنچه که باید حفظ شود و یا بوجود آید کاری حساس و دقیق است تا حدیکه اشتباه در آن جبران ناپذیر خواهد بود، جدا کردن مردم از تدایلات، اعتقادات و روش‌های قدیمی، و برقرار کردن ارتباط بین آنها و جهان نو با تمام مشخصات و خصوصیاتش محتاج به درك عمیق همه مسائل مطروحه و تدارك کافی و همه جانبه است و آنچه که زمان لازم دارد همین تدارك است تدارکی که با متانت، برد باری و صمیمیت همراه باشد و در چگونگی و ایجاد آن مستقیماً از نیروی مردم کمک گرفته شود.

بررسی مراحل تکامل و جهش‌های انقلابی و یا اصلاح طلبانه در کشورهای

مختلف دنیا این حقیقت را بیش از پیش آشکار میسازد که توفیق در امر سازندگی انقلابی منوط به هم آهنگ شدن مردم با رهبران و دستگاه رهبری است و در واقع همین هم آهنگی است که هم شرایط مساعد برای پیدا کردن دید صحیح و خالی از اشتباه نسبت بمسائل ایجاد میکند و هم امر تدارك اجرای برنامه‌های مدون شده را تسهیل و تسریع مینماید از این رو شایسته است که مسأله هم آهنگ شدن مردم با رهبران و دستگاه رهبری بنحوی جدی تر مورد توجه واقع شود .

شك نیست در کشورهایی که رژیم حاکم در کادر اصول دموکراتیک رعایت آزادی فکر ، بیان و عقاید را میکند و امکان پرورش معقول توده‌ها را برای بدست آوردن دانش لازم سیاسی و اجتماعی فراهم میسازد این هم آهنگی سریعتر و کاملتر بوجود خواهد آمد و راه برای بشمار رساندن طرح های اصلاحی و تحقق رفورم‌های وسیع در زمینه‌های مختلف هموار میشود .

خوشبختانه در کشور عزیز ما باین مطلب که در خور هر گونه اهمیت است در مقایسه با گذشته توجه بسیار شده است دستگاه رهبری مملکت توجه پیدا کرده است که بدون جلب اعتماد ، علاقه و همکاری مردم قادر به اجرای برنامه‌های انقلابی نخواهد بود . هم آهنگی مردم با دولت قطعی ترین ضامن پیروزی انقلاب و مهم ترین پشتیبان و پشتوانه آنست و اینک که سیاست خارجی ما چهره ای ممتاز و راهی مشخص پیدا میکند این همبستگی ملت و دولت بیش از هر زمان دیگر الزام آور و ضروریست ، زیرا که در پناه چنین همبستگی شایسته ای امنیت و اقتدار ملی حفظ میشود و آنچه ان نیروی عظیمی بوجود می آید که حتی تصور آن برای دشمنان مامرك آورو کشنده است ، هر گاهی که ملت ایران در راه همبستگی ملی و وحدت اجتماعی خود بردارد اقدام مؤثری است برای در هم شکستن توطئه‌های ضد ملی ، توطئه‌هایی که به کارگردانی بیگانگان و استعمار طلبان حرفه ای علیه امنیت و استقلال و منافع ملت ایران سازمان داده میشود و در قبول این حقیقت نیز تردید نباید داشت که عدم وحدت و یکپارچگی نتیجه اش تضعیف امنیت ملی است که محصول آن ورشکستگی سیاسی و اقتصادی و از بین رفتن حیثیت و اعتبار مملکت خواهد بود . و این را همه میپذیریم که يك جامعه بی اعتبار ، ورشکسته و غیر متشکل هرگز قادر به حفظ

منافع خود در برابر بیگانگان نیست و درست بهمین مناسبت ما اعتقاد داریم که علت اصلی نابسامانی های گذشته ضعف امنیت ملی بوده است کما اینکه پیشرفت و ترقی کنونی ما فقط در سایه تقویت امنیت ملی امکان پذیر گشته است .

رشادت بی نظیر ملت غیور ایران در اقدام معجزه آسای خود برای ساختمان وسیع کشور و جبران عقب ماندگیهای گذشته ، بصیرت و هوشیاری قابل تحسین در اتخاذ خط مشی روشن و صریح در سیاست خارجی و در ارتباطات جهانی، توجهی که بمسأله وحدت ملی و یکپارچگی طبقات اجتماع معطوف میدارد و بالاخره حمایت اصیل و شرافتمندانه ای که از رهبر عالیقدر، کاردان و دوراندیش خود بعمل میآورد همه و همه در سایه امنیت ملی و از برکت وجود آن میباشد .

اگر شکوفه های گلستان وطن ما رایحه خوش دارند، اگر امید میرود که امکانات وسیع برای درخشیدن استعداد های نهفته فراهم شود ، اگر آرزوهای پر شکوه برای آینده مملکت از صورت ذهنی خارج شده و جهات مختلف واقعیات عینی را در بر گرفته است .

اگر هر روز که از عمر ملت کهنسال ما میگذرد ساعات گم شده و بی حاصل بحساب نیآید و هر قدمی که برمیداریم تلاشی بزرگ و مبارزه ای جانانه و جوانمردانه در راه بهتریستن است ، و بالاخره اگر از هم اکنون دورنمای عظمتی در خور مقام و منزلت تاریخی خود را مجسم کرده و مصمم و یکدل در راه کسب پیروزیهای بازم بزرگتر و افتخار آمیزتر به پیش میتازیم ، از دشمنان نمپهراسیم و برای آنها که بدوستی با ما مباحث میکنند هم رزمی مطمئن و قابل اعتمادیم باز هم بخاطر وجود امنیتی است که از آن برخورداریم ، امنیتی که حافظ دموکراسی ملی، قانون اساسی و حاکمیت خلق است. امنیتی که فرزندان ملت را از گزند اهریمنان و تعرض دشمنان مصون میدارد و باچشمانی باز و ضمیری آگاه، راه را از چاه تشخیص میدهد و ماسک از چهره

دیو سیرتان و خائنین به ملک و ملت بر می‌کشد .
 لذا تکیه اصولی ما روی اهمیت و ارزش امنیت ملی کاملاً بجای و منطقی است،
 منطقی از این جهت که بدون تأمین و تحکیم مبانی امنیت ملی در کشور خود، هرگز
 موفق با اجرای طرح‌ها، برنامه‌ها و شعارهای انقلاب نمی‌شدیم، ستایش جهانیان نسبت
 بآنچه که طی سالهای محدود انجام داده‌ایم بیشتر از آن جهت است که در همین سالها
 اکثر کشورهای جهان بعزت و جود بحرانیهای شدید داخلی و خارجی، با
 يك نوع نا امنی خطرناك كه موجب پیدایش هرج و مرج و انارشيسم و
 بی بند و باری در تمام شئون زندگی آنها گردیده است روبرو بودم و هر
 روز با برپا شدن آشوب و بلاوی تازه‌ای بیش از پیش بسوی اضمحلال
 و نابودی لغزیده‌اند .

در شرایطی که دنیا بیش از چند قدم با جنك خانمانسوز و نابودکننده اتمی
 فاصله نداشته است و تشدید جنك سرد هر گونه روزنه امید را برای حفظ صلح و
 توسعه دوستی بین ملل از بین برده ما براهی سر نهاده‌ایم و در طریقی به پیش می‌تازیم
 که متضمن حفظ و حراست استقلال و تمامیت کشور، تأمین کننده امنیت ملی و
 سازندگی وسیع و همه جانبه انقلابیست ؛ و این کاریست بزرگ کاریکه ثمره همی
 والا و شگفت‌انگیز است کاریکه نشان دهنده قدرت و عظمت ملتی که سالها، متمددن و
 قهرمان است. ملتی که هرگز نخواهد مرد، ملتی بزرگ با آرمانی بزرگ.

این را دیگر همه مردم دنیا فهمیده‌اند حتی آنها که با تاریخ ملل بیگانه
 و نسبت به چگونگی سیر حوادث در خارج از سرزمین خود نا آشنا و بی تفاوت هستند،
 آری امروز در اقصی نقاط گیتی صحبت از ملت ما، وطن ما، انقلاب ما و پیرزیه‌ای
 ماست این تبلیغ بی پایه نیست، این سخن گزاف نیست يك خود ستائی ابلهانه نیست،
 این واقعیت است واقعی که حاکی از عظمت کاریست که بآن پرداخته‌ایم واقعی که
 دال بر شایستگی و لیاقت ملت غیور ماست .

چرا کشور ما در دوران حاضر حساس ترین لحظات تاریخی خود را طی
 میکند و چرا مسأله ما ، کشور ما ، مبارزات ما ، روش داخلی و سیاست خارجی ما ،

اقتصاد ما ، فرهنگ ما ، صنایع ما و بالاخره اجتماع ما با تمام خصوصیاتش جاب
 توجه جهانیان را کرده و چرا ملت ایران تحقق آرزوهای دیرین خود را در آینه
 زمان، زمانیکه پیروزی فردای نزدیک را بشارت میدهد تماشا میکند و چرا دیگر
 این توهم نیست ، خواب و خیال نیست ، يك واقعیت است، يك واقعیت عینی و قابل
 فهم . چرا . . . ؛ برای اینکه آنچه که در چهار چوب انقلاب و تحت شعارهای
 انقلابی تنظیم و تدوین شده مستقیماً خواست زحمتکشان وطن ما بوده است.
 مردم تشنه اصلاحات و آماده انقلاب ملی بودند مردم تمام قدرت و نیروی
 خود را با اعتماد و اعتقاد به حقانیت و اصالت عملی که میکنند با اختیار رهبر انقلاب
 نهادند و همه تلاش ها و پیگیریهای او را تأیید و تصدیق کردند و این وحدت و هم آهنگی
 بسیار پرازش و گرانها بود ، حلال همه مشکلات و داروی شفا بخش همه دردهای
 جامعه ما بود ، و لذا نتیجه چنین پیوندی آن شد که امروز دنیا ما را میستاید و در
 برابر عظمت کاریکه انجام داده ایم از تعجب نمیتواند خود داری کند اما
 واقعیت این است که ملتی بپا خواسته است تا بهمه آرزوهای
 خود برسد و این آغاز کار است . درود بر ملتی که شرف و افتخار را
 انتخاب کرده و تهنیت بر رهبری که پیشاپیش چنین ملتی پرچم بر
 افراشته است .

آذرماه ۱۳۴۵

فساد دستگاه دولت

وقتی صحبت از فساد میکنیم همه متوجه دستگاه دولت میشوند در حالیکه این فقط تشکیلات دولت نیست که فساد در بعضی از قسمتهای آن به چشم میخورد؛ ولی از آنجا که ما عادت کرده ایم هرگز به عیوب خود توجه نکنیم و بعداً این مختلف از زیر بار انتقاد از خود بگریزیم لذا همیشه بدنبال آن هستیم تا مقصری غیر از خود برای عیوب و فساد اجتماع پیدا کنیم، هدف بهیچوجه این نیست که دستگاه دولت را تبرئه نمائیم زیرا چنین کاری نه عاقلانه است و نه امکان دارد بلکه مقصود این است که با کمک يك استدلال منطقی و با تکیه بر واقع بینی و در نظر گرفتن شرایط عینی و مختصات جامعه ریشه های فساد را پیدا کرده است و راه مبارزه با آن را بیان کنیم.

رنج مردم از فساد

در قبول این حقیقت نباید تردید داشت که مردم از وجود فساد در مملکت رنج ببرند زیرا حتی کسانی که خود عامل فساد هستند از وضع نامطلوبی که در نتیجه اشاعه فساد ایجاد میشود برکنار نمانده و انعکاس اثرات آنرا نه فقط در زندگی اجتماع و بصورت غیر مستقیم، بلکه دروضع فردی خود و خانواده خود و

بصورت مستقیم باید تحمل کنند و لذا بالاجبار مصون از تعرض فساد نخواهند بود. فساد را میتوان به اپیدمی مهلکی تشبیه کرد که با سرعت میتواند وجود جامعه را آلوده سازد و درجه آسیب پذیری اجتماع را بنحو غیر قابل تصویری بالا برد، لطمه ای که فساد بیل، جامعه میزند نه فقط نسل حاضر بلکه نتایج و واکنش های ناشی از آن نسل آینده را نیز متأثر و متألم میکند آنها که له فساد و مروج آنند با عمل خود حتی به نسل های آینده خیانت میکنند و موجبات اضمحلال و نیستی يك ملت را فراهم میسازند، تاریخ جماعات بشری پیاد می آورد ملت های بزرگ و نیرومندی را که تنها بواسطه بروز فساد در شئون مختلف حیات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خود از بین رفته و در عصر حاضر دیگر نشانی از آن ملل و اقتدار و عظمتی که داشته اند بر جای نمانده اگر تاریخ ائینه عبرت و نمایی از درجات تکامل و همچنین تشریح کننده چگونگی بروز حوادث و دگرگونیهای هستی برای جوامع بشری باشد میتوان از آن آموخت، آموخت که چگونه فساد، تباهی و سیه روزی و ناکامی میآورد و چگونه مرگ و نیستی بدنبال خود دارد.

فساد چیست ؟

بعضی ها اینطور تصور میکنند که فساد محدود میشود به دزدی از بیت المال و رشوه خواری و چون این عمل بیشتر در دستگاه دولت دیده شده است لذا فقط دولت را عامل فساد شناخته و هر گاه که صحبت از این مقوله میشود دستگاه دولتی را بعنوان مظهر فساد معرفی مینمایند.

چنین قضاوتی گرچه بسیار خشن و غیر منصفانه مینماید، اما بی دلیل نیست زیرا که در گذشته دولت در کشور ما نقش حاکم و مردم نقش محکوم را داشته اند پس هر بدبختی و اشکالی که در زندگی مردم وجود داشته عملاً بحساب فساد دستگاه دولتی گذاشته میشده اما این فساد را همانطور که اشاره کردیم نمیتوان فقط در حد دزدی و رشوه خواری محدود کرد و بدیگر عوارض آن توجه و اعتنائی نداشت.

نگاهی بگذشته نشان میدهد که هرگاه سخن از سازمان اداری کشور بمیان آمده است مترادف با آن ذهن متوجه یکرشته تبعیضات، قساوت‌ها، نادانیا، تن‌پروری‌ها و بیگانه پرستیا گردیده و این دوعلت عمده داشته یکی آنکه سازمان اداری کشور بعنوان نماینده قشرهای فئودال ودلالان انحصارات بین‌المللی شناخته میشده و دیگر آنکه در داخل این سازمان بوروکراسی بمثابه جریانی فاسد کننده سد را هرگونه پیشرفت و ترقی ملت بوده است.

گرچه در شرایط حاضر حالت اول یعنی اینکه دولت نماینده قشرهای فئودال و کارگذار انحصارات مالی بیگانه باشد درحد بسیار وسیعی از بین رفته. ولی حالت دوم یعنی بوروکراتیسم همچنان حاکم بر سازمان اداری کشور است.

این بوروکراتیسم که در درون دستگاه دولت وسازمان اداری مملکت ریشه دوانده هرگونه تجدید نظر در احکام، قوانین و آئین نامه‌های گذشته را بضرر خود میداند و آنچنان وضعی ایجاد کرده است که کار اداری عملاً فاقد هرگونه تحرك و سازنده و هم‌آهنگ بار فورم‌های خلاق و نو آفرین باشد.

بوروکراتیسم در کشور ما دو ریشه اصلی دارد، ریشه طبقاتی و ریشه تکنیکی ریشه طبقاتی باین معنی که بوروکراسی ماهیتاً نتیجه طرز تفکر قشر محافظه کار و فرصت طلب است، که طی سالیان دراز حاکم بر سازمان اداری مملکت بوده و ریشه تکنیکی از این جهت که سازمان اداری برچنان اسلوبی استوار است وقوانین اجرائی و آئین نامه ها تا بحدی باروح انقلاب مغایر است که انجام يك کار كوچك عملاً احتیاج به تشکیلاتی بزرگ و هزینه‌ای سرسام آور پیدا میکند و نتیجه منطقی چنین وضعی آنست که سازمانهای اجرائی عموماً در خرده کاریهای بیمورد غرق شده وهدف‌های اساسی را فراموش کنند.

بسیاری از رؤسای سازمانها وادارات که باصول فن مدیریت ورهبری صحیح آشنا و وارد نیستند بجای انجام کارهای اصیل و پرمروقت خود را بجزئیات

بی ارزش و کم اهمیت میگذرانند و آن دسته که میخواهد خود را مترقی و انقلابی نشان دهد معمولاً به کلی بافی‌های بی‌سرو ته میپردازد. سخن از انقلاب و منشور انقلاب شاه و مردم میگوید در حالیکه هنوز با الفبای انقلاب آشنا نیست و بعلاوه انقلاب را فقط تا آنجا قبول دارد که وسیله‌ای برای ترقی و پیشرفت شخصی او باشد.

ضمناً برای اینکه ظاهر را حفظ کرده باشد بمردم چنین وانمود میکند که اگر او نباشد يك پای انقلاب لنگ است، این دسته از مدیران و رؤسای ادارات در حالیکه در دوران حیات خود هرگز مرد مثبت و عمل نبوده‌اند خود را آنچنان یک تاز میدان فعالیت‌های مثبت نشان میدهند و بشکلی از فعال بودن سازمان تحت مدیریت خود یاد میکنند که امر بر همگان مشتبه میشود.

جای تردید نیست که این روش نه تنها هیچ مشکلی را حل نمیکند بلکه نتیجتاً دستگاه اداری کشور را از پیمودن راه مشخص علمی و عملی در جهت تحقق اندیشه‌ها و برنامه‌های انقلابی منحرف میسازد.

بوروکراتیسم اداری مامسئله تقسیم کار و تقسیم مسئولیت را از بین برده بنحویکه کاریکه لازم است در يك ساعت انجام شود معمولاً انجام آن از چند روز و گاهی از چند هفته میگذرد. کار، خالی از ابتکار اداری، کارمندان را بصورت يك بروکرات و اشکال تراش حرفه‌ای درآورده، و عیب عمده این جاست که هرچه این خاصیت در کارمند بیشتر باشد زود تر بعنوان يك کارمند شایسته جلب توجه مافوق را میکند و سرعت ترقی اداری او بیشتر خواهد بود.

در حال حاضر سازمان اداری کشور که نقش روبنا را ایفاء میکند بیچوجه بازیربنای مترقی که در حالت نضج و تکوین است هم آهنگ نیست و بهمین مناسبت - شور و توان لازم را برای اجرای برنامه‌های انقلابی ندارد.

- از بر خورد با مشکلات میهراسد و از زیر بار قبول مسئولیت کامل شانه

خالی میکند .

- از تنظیم دقیق وقت و کار عاجز است ولذا درحالیکه سطح بازده کار بسیار پائین است عموماً مسئولان امور و کارمندان از نداشتن وقت و درمقابل وجود کار زیاد شکایت دارند.

- برای فرار از زیر بار انجام وظایف محوله ازروش مذموم باری بهر جهت، کج دار و مریز و کار امروز را بفردا افکندن استفاده میکند.

- با از بین بردن حس ابتکار و کشتن روح خلاق و سازنده در قشر اداری کشور که عموماً افرادی روشنفکر، متخصص و کار آزموده هستند هر گونه اعتماد بنفس و امید به تأمین آینده را متزلزل و منهدم ساخته است .

اینها همه فساد است . فسادى که جامعه را متأثر میکند و درزندگى روزمره مردم اثر نا مطلوب دارد ، و اما همانطور که اشاره کردیم این فساد فقط محدود بدستگاه دولت و سازمان اجرائى مملکت نمیشود ، نمیتواند هم بشود ، مردم هم مقصرند زیرا نه تنها بافساد موجود مبارزه نمیکند بلکه برای بانجام رساندن کار خود از فساد حمایت میکنند ، به قبول آن تن میدهند و آگاه و نا آگاه درترویج آن میکوشند ، سازمان وسیع اداری مملکت از افراد همین کشور تشکیل شده است و عجب اینجاست که آن کارمند دولت، آن رئیس اداره آن مدیر کل ، آن معاون و بالاخره آن وزیر وقتى پشت میز کارش نشسته اصلاً فساد را مشاهده نمیکند و به وجود آن اعتقادى ندارد اما بمحض آنکه از محیط کارش خارج میشود، آنچنان از فساد دستگاه انتقاد میکند که انسان تصور مینماید اصلاح جامعه زمانى عملى خواهد شد که این مرد ، مصدر شغل حساسى در دستگاه دولت شود .

شك نیست که در سالهای اخیر توجه به مبارزه مجدانه علیه فساد بیشتر شده است اما این توجه همه جانبه و اصیل نبوده است همه جانبه نبوده زیرا اینطور تصور شده که گویا فساد فقط در دستگاه دولت است و اصیل نبوده باین جهت که فساد را محدود به دزدی، و رشوه خواری کرده اند.

فساد در کادر وسیع عبارتست از هرگونه اقدام و عملی که مخالف
حیثیت انسانی و شئون ملی و پیشرفت و ترقی اجتماع باشد .

آن شخصی که جنس تقلبی میسازد آن تاجری که این جنس تقلبی را
وارد بازار میکند ، و آن پیشه‌وری که آنرا بمردم میفروشد و آن مردمیکه
این جنس تقلبی را مصرف میکنند و دم بر نمی‌آورند و بالاخره آن دولتی که بر
این جریان نظارت دارد و عملاً اقدامی نمیکند همه در اشاعه و ترویج فساد شریک
و مقصرند .

آن روزنامه نویسی که از تشریح حقایق سرباز میزند ، آن قاضی که حکم
بر باطل میکند ، آن وکیل که وظایف اجتماعی خود را انجام نمیدهد ، آن
دانش آموز و دانشجوئیکه در راه کسب دانش کوتاهی میکند ، آن کارگریکه
از کار میدزدد ، آن کارفرمائیکه هدف اصلیش استثمار کارگر و پایمال کردن
حقوق اوست ، آن کارمندیکه بجای انجام وظایف محوله از زیر کار میگریزد و
کلاه بر سر دستگاه متبوع خود میگذارد و آن دولتیکه تماشاگر این صحنه‌هاست
کجا میتواند بافساد مبارزه کند ، کجا میتواند عوامل فساد را از بین ببرد و از
تشدید و گسترش آن جلوگیری کند .

آیا فساد فقط دزدی و رشوه خواری است . . ؟ آیا فساد فقط در دستگاه

دولت است . . ؟

دولت تصور میکند با سرپوش گذاردن روی مفاصد ، فساد از بین میرود و
مردم نیز فکر میکنند اگر فساد موجود لطمه آشکار و مستقیم به زندگی خصوصی
و شخصی آنها نزنند این فساد قابل تحمل خواهد بود و میتوان از کنار آن گذشت
و بزندگی ادامه داد لذا فقط زمانی در برابر فساد جبهه میگیرند که اثرات نامطلوب
آن بامناف خصوصی و مستقیم ایشان برخورد کند . باین مناسبت مبارزه بافساد صورت
جدی خود را از دست داده است .

چگونه باید ریشه فساد را خشک کرد .

جنگ بی امان علیه فساد باید همیشه ادامه داشته باشد این تنها وظیفه دولت نیست ، وظیفه تمام افراد این مملکت است ، آقای صدر وقتی بر صندلی وزارت دادگستری تکیه زد ، رسماً اعلام کرد که «آرزو میکند هرگز راهش بدادگستری نیافتد» او منظورش از بیان چنین مطلبی که گفته میلیون‌ها نفر از مردم کشور ما میباشد این بود که میخواهد با فساد دستگاه قضائی مملکت شدیداً مبارزه کند .

می‌گذاریم از اینکه چنین مبارزه‌ای به نتیجه نرسید و به نتیجه هم نمیتوانست برسد زیرا مبارزه با فساد را باید از همه جا آغاز کرد از نظر مردم هیچ وزارتخانه‌ای وضعش بهتر از دادگستری نیست ، اگر قرار بر اصلاحات و خشک کردن ریشه‌های فساد است باید این مبارزه طی يك برنامه مدون عمومی برای سراسر کشور بموقع اجرا گذاشته شود هر فرد ، هر گروه و هر دستگاه باید مبارزه با فساد را از خود آغاز کند و این شروع کار باید هم آن‌ها و موزون باشد تا اثرات مطلوب آن در تمام شئون زندگی مردم و جامعه هویدا شود .

اکنون که کشور ما از امنیت کامل و آسایش نسبی برخوردار است ، اکنون که توجه به نوسازی اجتماع بیش هر زمان دیگر مشاهده میشود ، اکنون که شرایط مساعد کافی برای اقدامات بزرگ و اصولی مهیاست و درد سرهای سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی گذشته را نداریم ، چرا خود را از آلودگی‌هایی که محصول دوران سیاه گذشته است نجات ندهیم ، چرا زنک‌های تباهی را پاک نکنیم ، چرا بفکر تصفیه خود نباشیم و فساد را ریشه کن نسازیم ، معلوم نیست در آینده چنین فرصتی را داشته باشیم ، چه بهتر که از تاریخ بیاموزیم ، بیاموزیم که چه باید بکنیم تا ملیت ، استقلال و تمامیت خود را حفظ کنیم ، چه باید بکنیم تا آماج نفرین نسل‌های آینده نباشیم .

نجات کشور از فساد احتیاج به جنبش عظیم ، همه جانبه ، اصیل
و صادقانه دارد و این راهی است که انقلاب ایران پیش پای ملت نهاده و
ما ناگزیر از طی آن هستیم .

دی ماه ۳۴۵

انتقاد

هنوز طنین سخنان شاهنشاه که با عزمی راسخ و نیروئی شگرف در کنکره انقلاب شاه و مردم در سال ۱۳۴۱ ایراد شد در گوش مردم زحمتکش مملکت و نسل مترقی کشور انعکاس مطلوب خود حفظ کرده است. اکنون از آن زمان چهار سال تمام میگذرد، چهار سالی که برای ملت ما ارمغانی از سعادت و نیکبختی به همراه داشته و موجی از امید پرشور و با احساس نسبت به آینده.

در این زمان کوتاه گام‌های بلند برداشتیم، قسمتی از موانع را پشت سر گذاشتیم، بسیاری از سدها را شکستیم و برای رسیدن به کاروان پیشتاز عصر حاضر با عزمی راسخ به نوسازی وطن خود پرداختیم، کارنامه فعالیت ما در مقایسه با گذشته درخشان است ولی نسبت به بزرگی حجم کاری که در پیش داریم ناچیز است، اگر از قبول این حقیقت وحشت نکنیم، اگر شهامت کافی برای درك این واقعیت داشته باشیم و اگر از باده پیروزی، همه جاذبه نشده خود سرمست و مغرور نشویم، انتقاد را بپذیریم و صادقانه در صدد اصلاح خود بر آئیم، شك نیست که مشکلات بهر اندازه که چشم گیر و مأیوس کننده باشند در برابر کار ما، اراده ما، خواست ما و قدرت ما بزانو می‌نشینند و آرام سر باطاعت

میگذارند .

مادر نوشته خود تحت عنوان «فساد دستگاه دولت» با توجه به حقایق و در نظر گرفتن آنچه که مردم این مملکت در کوچه و بازار در آشکار و نهان بر زبان میآورند ، کوشش کردیم از راه انصاف و عدالت و بموجب وظیفه‌ای که بر عهده گرفته‌ایم قسمتی از درد دل‌ها را منعکس سازیم ، پاره‌ای از مسائل را بازگو کنیم و در مقابل کسانی که يك جانبه قضاوت میکنند و بی دلیل به افکار عمومی و نظرات مردم عنایت ندارند بلند گوئی برای انتشار نظرات و اعتقادات مردم باشیم ، زیرا معتقدیم از این راه هم به انقلاب خدمت میکنیم و هم حقایق را بگوش اعضای دولت که بعلمت گرفتاریهای فراوان کمتر با مردم تماس مستقیم دارند میرسانیم ، متنها باید گوش شنوایی باشد که از قبول حقایق وحشت نکند ، و حرف حساب و اصولی را بپذیرد و صادقانه در صدد اصلاح بر آید . که البته چنین امیدواری هست .

شك نیست که جوانان موفق یعنی اعضای دولت آقای هویدا که مجری منشور انقلاب شاه و مردم میباشند و همچنین حزب وابسته بدولت که خود را پاسدار انقلاب شاه و مردم معرفی میکند، همه کوشش خود را مصروف آن میدارند تا راهی بسوی مردم بیابند ، شرایط جبری زمان حاضر را درك کنند، معضلات و گره‌های کور جامعه ما را بگشایند و داروهای مقتضی برای درمان دردهای ملت‌شد پذیر و بردبار و حق شناس ایران تجویز کنند .

در این مسأله تردید نیست که ایرانی میهن پرست و شاه دوست است به رژیم کهنسال خود که میراث نیاکان و اجداد اوست معتقد و مؤمن است و این را بارها در طول تاریخ بمنصه ظهور رسانده است و از حیثیت و اعتبار ملی و میهنی خود ، در سخت ترین شرایط و آشفته ترین اوضاع بین المللی ، آنچنان مطمئن و استوار دفاع کرده که کمتر نظیر آن در تاریخ سایر ملل و اقوام گیتی مشاهده شده است .

پس در قبول این حقیقت که میهن پرستی و ترقی خواهی در جامعه ما انحصاری نیست و ارتباطی با دسته و قشر معینی از اجتماع و طبقات ندارد نباید تردید داشت. بنابراین این کسانی که خود را میهن پرست تر و صادق تر از دیگران نسبت به تعالیم شاهنشاه معرفی کنند نا آگاه در اشتباهند و اگر نخواهیم خیلی خوشبین باشیم باید عنوان کنیم که بعلت سستی و ضعف در درك حقایق برای گام می‌نهند که سر انجام از راه شاه و مردم جداست.

همین دسته از افراد بآنجهت که آمادگی قبول و پذیرش انتقاد سالم را ندارند و در خود خواهی و غرور فرعونی غرق شده‌اند از تمام امکانات برای خفه کردن منتقد و ناصواب جلوه دادن انتقاد استفاده کرده ، حرف حساب را علیه مصالح مملکت و گوینده آنرا دشمن اصلاحات که البته مقصود منافع شخصی و خصوصی آنهاست معرفی میکنند و باین اکتفا نکرده اغلب حقایق را دگرگون می‌سازند ، از ساختن و پرداختن دروغ‌های بزرگ و کوچک ابائی ندارند و در کمال خون سردی و بی اعتنائی و با حساب گریهای دقیق حقوق مردم را پایمال میکنند و چون بوقلمون در هر حال و شرایط رنگ خود را تغییر می‌دهند و بهر صورت، براسب مراد سوارند و می‌تازند .

گرچه این افراد از نظر عددی قابل توجه نیستند ولی از آنجا که نان زرنگی‌ها ، تملق گوئی‌ها و چاپلوسی‌های خود را می‌خورند در تمام شئون اجتماع یکنوع پیشتازی دارند ، مردان حق ، استعداد های درخشان و نهال های اصیل را که بعلت اصالت و بی نیازی ، از شعبده بازی و صحنه سازی بیزارو گریزانند عقب می‌گذارند و برکنار، و این یکی از دردهای بیدرمان اجتماع ماست، که در هر دوره و زمان، بتناسب وضع و شرایط حاکم باشکال و فرم های گوناگون عقده‌ها ایجاد کرده، ناراحتی‌ها تولید نموده ، کشنده روح و جان ملت ما بوده، استعدادها را در نطفه پژمرده و خشک کرده و پرورش سیاسی و اجتماعی افراد جامعه را متوقف ساخته است .

و البته کسانی که در دستگاه دولت صاحب عنوانند و از نزدیک با این دردها آشنا، بعلت مقام و منصبی که احراز کرده‌اند، از نویسنده که حاشیه نشین و ناظر است عمیق‌تر و بیشتر همه این حقایق را درک میکنند و این مرض را که هم مسری است و هم علاجش چندان آسان نیست بهتر می‌شناسند، و درست بهمین جهت لبه تیز انتقادها متوجه آنهاست، زیرا بقول خودشان که مورد قبول ما هم میباشد هم قدرت قانونی دارند و هم فهم، از فهم باید برای درک مسائل و شناخت دقیق مشکلات و معضلات استفاده کرد و از قدرت قانونی برای گشودن گره‌های کور، این دو پدیده یعنی فهم و قدرت قانونی که مکمل یکدیگر و لازم و ملزومند در دست آنهاست و خوشبختانه با رفوهای اساسی که در کشور ما بوقوع پیوسته امکانات هم از هر جهت برای اقدام بفعالیتهای مثبت و ثمر بخش فراهم است، رهبر مملکت از هر گونه ریاکاری، سستی و منتفعت طلبی منزجرند و بارها ضمن سخنان و تعالیم گرانبهای خود باین مطلب اشاره کرده‌اند که کشور ما در دوران حاضر مخصوصاً در دستگاه رهبری خود بیش از هر زمان دیگر احتیاج به مردان وزنان متقی، پرهیز کار و فعال دارد، دیگر دوران صحنه سازی و عوام فریبی سپری شده است و هر گز نباید اجازه داد فرصت طلبان، در این جهاد عظیم ملی که در پیش داریم رخنه کرده و جائی برای خود باز کنند.

هر فرد ایرانی این حقیقت را میپذیرد که در سالهای اخیر، جامعه ما بسرعت پیش رفته است، اجرای قسمتی از برنامه‌های انقلابی تاحدی شکل و محتوی نظام اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور را دگرگون ساخته و معیارهای سنجش و سازندگی جدید بوجود آورده است.

و اما این فقط يك روی سکه است، آن روی سکه که حاکی از توفیق نسبی ما در زمینه‌های سازندگی انقلابیست، و حال آنکه روی دیگر سکه کمبودهای ما را نشان میدهد، مجموعه‌ای از برنامه‌هایی را تشکیل میدهد که ناگزیر از انجام آنها هستیم، این روی سکه با وضوح کامل حاکی از آن است که هنوز انقلاب در تمام

زمینه‌ها هم آهنگ نشده است و این عدم توازن دو علت عمده دارد یکی درك نكردن روح انقلاب و شناختن مبانی ایدئولوژيك آن که بیشتر مربوط به افراد میشود و دیگر آماده نبودن قسمتی از سازمانهای موجود برای اجرای طرح‌های انقلابی که ارتباط با شکل و فرم تشکیلات پیدا میکند. انصاف باید داد که عدم توجه باین دو مسأله حیاتی تضادهای و مشکلاتی ایجاد کرده است و در آینده نیز ایجاد خواهد کرد، روی سخن ما با آن دسته از افرادیست که انقلاب سفید ایران را پل پیروزی شخصی خود دانسته و آنچه در این باره بیان میدارند جنبه کاملاً ظاهر سازی و فریب دهنده دارد که اصولاً با روح و موازین انقلاب متغایر است، این قبیل افراد نه فقط بر نامه‌های انقلابی را فلج میکنند بلکه در راه خیانت با انقلاب گام مینهند، و با تصمیم قبلی چوب لای چرخ میگذارند، حد اقل عکس‌العملی که در برابر چنین افرادی باید نشان داد این است که با قاطعیت کافی از نفوذ آنها به دستگاه اجرائی، قانون گذاری و قضائی کشور و بدست آوردن مشاغل مهم که در پیروزی و سر نوشت انقلاب تأثیر دارند ممانعت بعمل آید، و این از وظایف حساس و بسیار عمده دولتی است که خود را محصول انقلاب ایران میداند.

در این جا تأکید این مطلب نیز ضروری است که بغیر از افراد صالح، مؤمن، مدیر و متخصص که تعداد آنها در کشور ما با اندازه کفایت و از این جهت در مقام مقایسه با سایر کشورها اگر جلو نباشیم بهیچوجه عقب نمانده‌ایم، برای توفیق در امر سازندگی جامعه خود، احتیاج به تشکیلات و سازمانی داریم که از هر لحاظ استعداد و قابلیت اجرای منویات و شعارهای انقلاب را داشته باشد، متأسفانه همانطور که اشاره شد قسمتی از سازمان اداری مملکت زنگ زده و غیر قابل استفاده است این تشکیلات فی‌المثل مانند آن ماشین کهنه‌ای میماند که قادر نیست مواد اولیه را بهر اندازه که مرغوب باشد بصورتی تبدیل به کالا کند که باب بازار و در خور سلیقه مشکل پسند مشتری باشد، تردید نیست تا زمانی که ماشین را عوض نکنیم این

غیب بر طرف نخواهد شد ، برای تولید کالای خوب، تهیه ماده اولیه بی غیب و نقص ، يك قسمت از کاریست که باید انجام دهیم ، قسمت دیگرش تهیه ماشین مدرن ، مجهز و دقیقی است که بتواند آن ماده اولیه را تبدیل به کالای قابل عرضه کند.

تشکیلات و سازمان يك اجتماع بعینه همان ماشین است که باید لیاقت تبدیل ماده اولیه اصیل را به محصول مورد پسند و احتیاج عامه داشته باشد و الا در میدان رقابت های جهانی محکوم بزوال و نیستی است . منشور انقلاب سفید ایران همان ماده اولیه اصیلی است که اکثریت قریب باتفاق افراد کشور مدافع سر سخت و پیگیر آن هستند ، منتها این اصولی که با منویات و منافع مردم از هر جهت هم آهنگ است باید در مرحله اجرا نیز بصورتی باقی بماند که از برکتش همه مردم بهره مند شوند ، و این میسر نیست مگر آنکه تشکیلات و سازمان اجتماع قابلیت و برازندگی انجام چنین وظیفه خطیری را پیدا کند، با تشکیلات نا هم آهنگ و ناموزون یا مدیر هوشمند و فهیم همان کاری را میتواند بکند که يك کارگرمتمخصص وشایسته باماشین فرسوده وغیر قابل استفاده میکند، یعنی با آن کار نمیکند .

پس چه باید کرد ؟

باید ماشین را عوض کرد ، باید تشکیلات را هم آهنگ با شرایط زمان انقلاب و عصر نو کرد ، این تشکیلات تعمیر بردار نیست مانند کاسه شکسته ای میماند که دیگر جای بند زدن ندارد حتی اگر بهترین بند زن ها را برای اینکار خبر کنید .

انقلاب سفید ایران اکنون در مرحله ایست که باید باین مهم پردازد انقلاب ایران چیزی کم ندارد جز يك سازمان انقلابی ومنطبق با خصوصیات وخصلت عصر حاکمیت تکنولوژی .

بر خلاف آنچه که بدبینان طبق يك سنت قدیمی و کاملاً مخدوش تبلیغ میکنند ما کمبود آدم نداریم ، از این بابت ما یکی از پیش

افتاده ترین کشورهای جهان بشمار می‌رویم ، متفکرین ما ، دانشمندان ما ، متخصصین ما ، جوانان تحصیل کرده و پرشور ما باندازه کافی لیاقت و استعداد انجام وظایف ملی و میهنی خود را دارند .

ما این برازندگی و کاردانی نسل جوان و منورالفکر را با روشنی و وضوح بسیار در قسمتی از سازمانهای دولتی و ملی مشاهده میکنیم ، چه بسیار جوانان مستعدی که بدون دریافت يك دينار كمك از دولت و یا مؤسسات خارجی و بدون داشتن ارثیه پدری بعنوان سرمایه اولیه ، بآنچنان کارهای تولیدی و عام‌المنفعه دست زده‌اند که از ثمره آن تعداد زیادی از افراد مملکت بهره‌میرند ، مابدست همین جوانان و کارشناسان جوان و دانشمند ایرانی در اندك زمان مؤسسات بزرگ صنعتی و تولیدی بوجود آورده‌ایم ، مقصود این است که برای تجدید بنای سازمان و تشکیلات اداری عقب مانده کشور ، باندازه کافی کارشناس و متخصص داریم و این کار نه آنکه هزینه ندارد بلکه بمحض اقدام جلوی هرگونه حیف و میل و هزینه‌های نامربوط اداری را خواهد گرفت و از این اساسی‌تر آنکه موجب خواهد شد برنامه‌های انقلابی با سرعت ، دقت و ارزیابی مطمئن بمرحله اجرا در آیند و کشور ما را با سرعت بمرحله پیش افتاده ترین کشورهای جهان ارتقاء دهند ، زیرا سایر شرایط برای چنین جهش کاملاً فراهم است . فقط باید صادقانه به نیروهای فعال ، روشنفکران مستعد و جوانان پاکدل که جز تأمین زندگی بهتر برای مردم کشور و حفظ و تحکیم مبانی ملی و رژیم کهن و بزرگداشت تمدن و افتخارات نیاکان خود سودائی در سر و عشقی در دل ندارند میدان داد ؛ میدان داد تا استعدادهای خفته و خاموش شده بیدار شوند و شوق و ذوق ورود به صحنه سازندگی زندگی جدید را که هم اکنون بصورت عقده‌های فشرده شده خود نمائی میکند پیدا کنند .

کلیه اقدامات و روش‌هایی که از ایجاد چنین وضعی جلوگیری میکنند باید

محکوم شوند ، کلیه مقرراتی که بنحوی موجب دلسردی نیروهای فعال و نسل جوان و پر استعداد مملکت هستند باید از بین بروند تا محیط کاملاً مساعد برای پرورش این استعدادها فراهم آید.

باید از مردم ، از کارشناسان ، از متخصصین و از روشنفکران خواست تا نظریات خود را منعکس کنند، باید از انتقاد سالم که در حد رعایت اصول دموکراسی ایراد میشود حمایت کرد . منتقدرا که نظری جز اصلاح امور ندارد تشویق و تقدیر نمود ، از حسادت‌ها ، کینه توزیها ، دسته بندیها ، صحنه سازیها ، سود جوئیها و دروغ پردازیها که هر يك بنوبه خود لطمه به انقلاب میزند جداً پرهیز کرد ، باید قدرت و تحمل برخورد با عیوب و مشکلات را داشت و برای فرار از مسئولیت چاله و چاه بر سر راه انقلاب ایجاد نکرد.

نباید فکر کرد تبلیغات در باره کاریکه انجام نداده و گاهی که بر نداشته ایم داروی هر درد اجتماعی است رعایت صداقت و امانت در تبلیغات نیز کاملاً ضروری است بعلاوه مبلغ تا خود بمطالعی که تبلیغ میکند ایمان و اعتقاد کافی نداشته و به صحت و اعتبار آن مؤمن نباشد نباید امیدوار باشد که آن تبلیغ در شنونده اثر مثبت بگذارد ، این مسأله حتی در تبلیغات تجارتي هم صادق است تا چه رسد به مسائل حیاتی اجتماعی که مستقیماً با سر نوشت يك جامعه و يك ملت ارتباط پیدا میکند ، باین اصل باید توجه کافی داشت که تازمانیکه ادعائی نکرده ایم برای شنونده حق باز خواست از کم و کیف قضیه ایجاد نمیشود اما بآن هنگام که بگوئیم و نکنیم و یا نکرده باشیم و بگوئیم حق خواهند داشت از ما بپرسند چرا گفتیم و نکردیم و چرا نکردیم و گفتیم بهترین سیاست و مؤثرترین تبلیغات، آن است که در باره حقایق موجود و آنچه که واقعیت عینی دارد بحث کند و این همان خصلتی است که روح انقلاب ایران مبتنی بر آن است .

باین مطالب اساسی و مهم شاهنشاه در تمام تعالیم خود که همان

زیر بنای فلسفی و ایدئولوژیک انقلاب ایران است دقیقاً توجه
فرموده اند. فقط باید خواند، آموخت و بکار بست، آیا ما در این راه
گام بر میداریم؟

بهمن ماه ۱۳۴۵

تفسیری بر وقایع چین کمونیست

وقایع چین کمونیست بصورت حیرت انگیزی توجه محافل سیاسی و اجتماعی دنیا را جلب کرده است و این از آن رو است که مفسرین امور سیاسی و اجتماعی از چگونگی واقعی حوادثی که در چین میگذرد اطلاع دقیق و کامل ندارند رژیم حاکم چین با تمام نیرو و امکانات، خود از دیوار آهینی که بدور این کشور کشیده شده است پاسداری میکند و حتی المقدور راههای نفوذ خبرنگاران و مفسران را بداخل چین محدود کرده است لذا آنچه که درباره چین میخوانیم و میشنویم کمتر منطبق برو واقعیاتی است که اوضاع اجتماعی و سیاسی این کشور را دچار بحران و ناهم آهنگی کرده است.

محافلی که درباره چین نظر میدهند بدودسته اصلی تقسیم شده اند.

۱- محافل سیاسی غرب ۲- محافل سیاسی شوروی

محافل سیاسی غرب -- کشورهای غرب و مخصوصاً امریکا نسبت به آنچه که درباره اوضاع چین منتشر میکنند خود اعتقاد و ایمان کامل ندارند زیرا اخباری که آنها از داخل چین کسب میکنند اغلب دست اول نیست و چه بسا مقداری از این اخبار و اطلاعات توسط عوامل رژیم کمونیست چین برای منحرف ساختن محافل سیاسی و اجتماعی غرب منتشر میشود . و این محافل بر اساس همین اطلاعات

تفسیرهایی که معمولاً هم ضد و نقیض است بعمل می آورند که از هر جهت گمراه کننده است .

پس برصحت آنچه که از این طریق بگوش میرسد اعتماد زیاد نمیتوان داشت و لازم است با تأمل و موشکافی بیشتر در باره آن ابراز نظر و عقیده کرد.

محافل سیاسی شوروی - تا قبل از بروز اختلاف بین چین و شوروی بعلمت ارتباط و همبستگی دو کشور معمولاً دقیقترین اطلاعات راجع بوضع چین از طریق شوروی که ارتباط سیاسی وسیعتری با کشورهای غرب دارد کسب میشد باین معنی که دیپلماتهای کشورهای غرب مقیم مسکو از امکاناتی که در شوروی داشتند برای دست یابی به اوضاع چین و وقوف بر آنچه که در این کشور میگذشت استفاده فراوان میکردند و معمولاً به اطلاعات دقیق و مطمئن دسترسی پیدا میکردند ولی با بروز اختلاف چین و شوروی و با توسعه روز افزون این دو گانگی ها بطور مداوم امکانات دول غرب نیز محدود شد و این محدودیت از آن جهت است که هیأت حاکمه چین بدوات شوروی نیز مانند يك کشور کاملاً بیگانه و دشمن مینگرد و در حالیکه دیپلماتهای شوروی مقیم پکن را تحت نظر و کنترل دارد علیه عوامل اطلاعاتی این کشور در چین نیز شدیداً ویرحمانه مبارزه میکند بنحویکه میتوان گفت فعالیت این عوامل چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی تقریباً ناچیز و غیر قابل بهره برداری شده است و این روش بطور دائم رو به تشدید است . ولذا دیپلماتهای غربی مقیم شوروی عملاً مهمترین پایگاه برای کسب اطلاع درباره چین را اذ دست داده اند و اجباراً به اخبار غیر قابل اطمینان و جعل شده پراکنده اکتفا میکنند و بر اساس همانها هم به تفسیر اوضاع و حوادث چین میپردازند.

و اما دولت شوروی راه عاقلانه تری را انتخاب کرده است یعنی به آنچه که تحت عنوان تفسیر از وقایع چین منتشر میکند رنگ ایدئولوژیک و جهت مسالکی داده است.

ایدئولوژی های حزب کمونیست شوروی مدعی هستند وقایع ناراحت کننده

چین نتیجهٔ اجتناب ناپذیر اشتباهات و دگم‌های فلسفی و ایدئولوژیک رهبران حزب کمونیست این کشور است. یعنی عدم درک صحیح آموزش مارکسیسم - لنینیسم و دگم بودن، در انطباق تعالیم مارکسیسم - لنینیسم با شرایط جهان متمدنی و تکنولوژی عصر حاضر و در نظر نگرفتن خصوصیات سیاسی - اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی دوران نو و بالاخره وفادار نماندن باین اصل که مارکسیسم میتواند نرهمشائی هم داشته باشد و خود را هم آهنگ با شرایط زمان و مکان کند مهمترین عامل بروز بحران و انفجار کنونی در جامعهٔ چین است.

طوری‌که ملاحظه میشود حزب کمونیست شوروی حوادث اخیر چین را بعنوان ابزار و ادوات مبارزه ایدئولوژیک خود در چهارچوب مارکسیسم - لنینیسم علیه حزب کمونیست چین و رهبران آن مخصوصاً مائوتسه تونگ محسوب داشته و بدون اینکه به کمیت آن توجه کند کیفیت آنرا مد نظر قرار داده است و کوشش میکند تا در این زمینه از گاه کوهی بسازد و در نتیجه ضربات کاری و مہلکی بر رقبای چینی که داعیه درک صحیح و منطقی مارکسیسم - لنینیسم را دارند وارد آورد.

لذا آنچه که از طریق جراید و رادیوی شوروی دربارهٔ حوادث چین منتشر میشود و مطالبی که رهبران حزب کمونیست این کشور در این باره بیان میدارند منعکس‌کنندهٔ وقایع چین نیست بلکه حاکی از تشدید جنک ایدئولوژیک بین دو کشور است.

حقیقت چیست؟

گرچه بعلمت عدم دسترسی به اخبار دقیق و اطلاعات صحیح از اوضاع چین نمی‌توان بدرستی آنچه را که در این کشور میگذرد تجزیه و تحلیل کرد ولی از آنجا که وقایع اخیر چین ریشه ایدئولوژیک دارد قاعدتاً هر بررسی و تفسیری که بر این اساس صورت گیرد جزء بیشتری از حقیقت این حوادث را دربر خواهد گرفت و نتیجه آن لااقل گمراه‌کننده نخواهد بود.

مائوتسه تونگ رهبر فرتوت و مارکسیست متعصب و مقتدر حزب کمونیست چین در ارزیابی احکام مارکسیسم - لنینیسم قواره و الگوی مخصوص بخود دارد

اعتقاد او بر این است که مارکسیسم از طرفی محصول عینی دوران انقلاب پرولتاریائی و از طرف دیگر طراح و الهام بخش آن میباشد پس مارکسیسم ذاتاً انقلابیست و این بمثابة خصلتی است که با تفکیک آن از مارکسیسم فی الواقع محتوی آن یکباره دگرگون می شود و بصورتی در خواهد آمد که بهیچ وجه تشابهی با آنچه که مارکس و انگلس و شاگرد وفادار آنها لنین ساخته و پرداخته اند نخواهد داشت.

این تحلیل و نظریه مائوتسه تونگ بی پایه و اساس نیست او در ابراز این عقیده که مارکسیسم فرزند انقلاب خونین اجتماعی است کاملاً محق است.

مارکسیسم از همان آغاز کار با هر گونه رفورمیسم و روزیونیسم مبارزه می کند، مبارزه ای، آشتی ناپذیر و بی رحمانه.

بر اساس تعالیم مارکسیسم و بر پایه سوسیولوژی و پسیکولوژی مارکسیستی هیچ پدیده ای از جامعه قدیم و نظام حاکم سرکوب شده قابل انطباق با شرایط و نظام جدیدی که تحت حاکمیت مارکسیسم بنیان می پذیرد نخواهد بود. مارکسیسم نه تنها نسبت به نحوه تولید، سازمان تولید، روابط تولیدی شکل حکومت و چگونگی آرایش طبقات در اجتماع حساس است و برای آن فرمولهای معین و مشخصی دارد بلکه راجع به فرهنگ - ادبیات - تمایلات ملی و مذهبی و عادات و اعتقادات توده ها نیز دکتترین مخصوص دارد. بر پایه این دکتترین پدیده های فوق نیز جنبه کاملاً طبقاتی داشته و محصول نظام حاکم در دوره معینی از تاریخ می باشند. منظور این است که با تغییر رژیم و ایجاد نظام نو، فرهنگ و ادبیات عادات و اعتقادات - تمایلات مذهبی و ملی و سایر نمودها پدیده هایی که از این طریق با روح و روان يك ملت، يك جماعت و يك جامعه ارتباط دارند بصورت جزء و کل دستخوش تغییرات کمی و کیفی میشوند و بشیوه و سبك کاملاً نو که بهیچوجه ارتباطی با خصلت و ماهیت گذشته خود ندارند تظاهر میکنند.

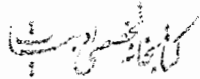
بنا بر این هر پدیده ای که بنحوی جامعه حاضر را با گذشته پیوند دهد غیر

قابل قبول بوده و منهدم ساختن آن الزام آور است .

مار کسپسم می خواهد يك جامعه نو، که هیچگونه ارتباطی با گذشته نداشته باشد بوجود آورد - اجتماعی که نداند از کجا آمده است . اجتماعی که گذشته خود را نشناسد . و بالاجبار ارتباطی هم با تاریخ سرزمین و نیاکان خود نداشته باشد . و این همان راهی است که مائوتسه تونک و حزب کمونیست چین پیش پای ملت کهنسال چین گذاشته اند و برای پیشتازی در این راه نسل جوان . انقلابی و کم مایه را برگزیده اند.

گارد سرخ بکجا میرود ؟ پاسخ باین سؤال مشکل نیست گارد سرخ فقط آدم کشی نمی کند بعلاوه این مسئله تازگی خود را از دست داده است، زیرا گاردهای سرخ ، منتها تحت عناوین دیگر در کلیه کشورهای تحت رژیم کمونیست، به چنین انسان کشی هایی اقدام کرده اند.

گارد سرخ چین در راه نابود ساختن فرهنگ و تمدن و ادبیات، ملتی کهن و پر افتخار گام نهاده است و میگوید چین باید فرزند دوران خود باشد او نه گذشته را می خواهد و نه آثار آنرا . چین باید دوباره متولد شود و این نوزاد جدید، لازم است در دامن حزب کمونیست و تحت تعالیم مائوتسه تونک که همه چیز را از نو می سازد پرورش یابد و تکامل پذیرد . مگر نه آنکه مار کسپسم جامعه ای را نو می شناسد که مطلقاً پیوند و ارتباطی با گذشته و تاریخ سرزمین خود نداشته باشد . ؟



مراحل انقلاب

با توجه بتوضیحات فوق اشاره باین مطلب نیز ضروری است که بزعم مار کسپسم - لنینسم انقلاب خونین مار کسیستی - لنینیستی مراحل متفاوت دارد که این مراحل اجباراً مکمل یکدیگر بوده و هرمرحله درحالی که تسلط کامل مرحله قبلی را عملی می سازد شرایط لازم برای پیدایش مرحله نو فراهم می کند . انقلاب -

فرهنگی یکی از مراحل انقلاب مارکسیستی-لنینیستی است که هم حاکمیت مطلق معنوی حزب کمونیست را تسجیل میکند و هم امکانات جدید برای تحکیم مبانی فرهنگ و ادبیات مارکسیسم-لنینیسم-بوجودمی آورد انقلاب فرهنگی مارکسیستی فقط مختص حزب کمونیست چین و از اختراعات رهبران این حزب نیست، چنین انقلابی با جزئی تفاوت در سایر کشورهای تحت رهبری رژیم کمونیست صورت گرفته است، در شوروی از سالهای ۱۹۲۶ تا ۱۹۵۳ چنین انقلابی در جریان بوده است و گرچه از سال ۱۹۵۶ بعد در انقلاب فرهنگی شوروی تجدیدنظرهائی بعمل آمد، ولی بهر حال امروز هم مظاهری از آن مشاهده میشود.

منتها مسئله ای که انقلاب فرهنگی چین را بصورت خاص خود متظاهر ساخته است اتخاذ همان تاکتیک و روش جدیدیست که مائوتسه تونگ ارائه می دهد .

رهبر حزب کمونیست چین در نظر دارد انقلاب فرهنگی مارکسیستی را در حد اقل زمان لازم بنتیجه رساندی هرگونه بقایای تمدن . ادبیات و فرهنگ ملی چین را که در واقع میراث گرانبهای نسل های گذشته این ملت است بنحوی قاطع ویران کند . او اعتقاد دارد که وجود پدیده های فرهنگ گذشته بعلمت خصلت کاملاً ارتجاعی و ضدانقلابی خود وسیله ایست برای ایجاد انحرافات فکری و ایدئولوژیک ، نسل جوان ، و ناگزیر ترمزی است در راه پیشرفت مقاصد حزب کمونیست چین .

آیا در حزب کمونیست چین دوستگی وجود دارد ؟

از سال ۱۹۵۶ که دامنه اختلاف بین ایدئولوگهای حزب کمونیست شوروی و حزب کمونیست چین توسعه یافت و مائوتسه تونگ باتفاق همکاران نزدیک خود مانند لئو شائوچی-لین پیائو و چوئین لای صف متحدی در برابر نظریات رهبران حزب کمونیست شوروی تشکیل دادند در محافل سیاسی جهان غرب این سؤال مطرح

شد که آیا در حزب کمونیست چین هم مانند سایر احزاب کمونیست انشعابات بنفع کمونیستهای شوروی صورت خواهد گرفت؟ آیا مائو در کنار مبارزه جهانی خود علیه تئوریسینهای حزب کمونیست شوروی مواجه با اشکالات و چند دستگی‌های داخلی نیز خواهد شد؟ و بالاخره آیا بروز این حوادث وحدت ایدئولوژیک و وحدت تشکیلاتی احزاب کمونیست جهان را متزلزل خواهد کرد؟

تردید نیست که طرح این پرسشها بيمورد نبوده و نیست. زیرا سیر دگرگونیها و تکامل اوضاع نشان داد که وحدت و هم‌آهنگی دنیای کمونیست چه در برخورد با مسائل خارجی و جهانی و چه در برخورد با مشکلات و معضلات داخلی برهم خورده و بروز این آشفتگی غیر قابل انکار بتمام شئون، حیات فلسفی، سیاسی و اجتماعی و اقتصادی احزاب کمونیست کشیده شده است.

حزب کمونیست چین نیز از اثرات این تغییرات اجتناب ناپذیر برکنار نمانده و بناچار گرایشهایی بسوی چند دستگی و تضادهای فکری و ایدئولوژیک پیدا کرده است.

گرچه این تضادها هنوز حالت جنینی خود را طی میکنند ولی میتوان پیش بینی کرد که در آینده شکل مشخصی یابد و بعنوان عامل مؤثر در انفجار داخلی حزب کمونیست چین نقش اصلی را ایفا کند.

ضمناً ذکر این حقیقت نیز ضروری است که نفوذ بی‌حد و اعتبار و حیثیت فراوان مائوتسه تونگ در حزب کمونیست چین و همچنین در میان توده‌های مردم امکان هر گونه مبارزه وسیع تئوریک و عملی را علیه او و نظریاتش محدود کرده است بنحویکه بسختی میتوان قبول کرد در دوران حیاتش حزب کمونیست و مردم چین بمخالفت با او وارد کارزار داخلی شوند و حال آنکه امید فراوان می‌توان

داشت که عقاید و آموزش متعصبانه و دگماتیسم مائو بعد از پایان زندگی
محکوم شود.

بهمن ماه ۱۳۴۵

مسئولان آه‌ور و مردم

یکی از خصائص عصر حاضر برنامه‌ریزی است، برنامه‌ریزی باین معنی که جوامع بشری، چه پیش افتاده و چه در حال رشد با در نظر گرفتن شرایط مادی و معنوی موجود و بر اساس امکانات عینی محیط، هدف‌ها و مقاصد خود را در قالب‌ها و قواره‌هایی بشکل برنامه‌های کوتاه مدت و یا درازمدت بریزند و بعد از بررسی و تعمق کافی بمرحله اجرا گذارند.

این برنامه‌ریزی گرچه پدیده‌ای جدید نیست و در دوران‌های گذشته کم و بیش اجتماعات بشری با آن آشنائی داشته‌اند و شاید هم نا خود آگاه زندگی و پیشرفت خود را مبتنی بر آن میکردند، ولی ابتداء از آغاز قرن بیستم این توجه بوجود آمد که اصولاً حرکت اجتماع بدون برنامه مدون، گم‌بوده‌ائی خواهد داشت که مآلاً قسمت مهمی از نیروهای فعال و خلاق و همچنین امکانات جامعه انسانی را بهدر می‌دهد و توفیق در سازندگی محیط و اجتماع را مشکل میکند.

تردید نیست که فهم این مطلب خود گام بلندی بود که بشر در راه ساختن جهان آینده با در نظر گرفتن تمام امکانات و نیروهای خود برداشت اما این، کافی نبود و باین جهت کافی نبود که هنوز تجربه و تخصص لازم برای تهیه چنین برنامه‌هایی

نداشت، این را بعداً طی سالها تمرین، تحقیق و تجربه بدست آورد تا آنجا که در نیمه دوم قرن بیستم شکل مشخص و کاملی از برنامه ریزی را با تمام خصوصیات و خصلتهایش ارائه داد و حرکت کلی و عمومی خود را از نظر کمی و کیفی و از نظر سرعت و شتابی که دارد و یا باید داشته باشد در قالب‌های معین ریخت و اسم آنرا برنامه ریزی گذارد و همین برنامه ریزی است که امروز بدون توجه بآن و بدون اطاعت از آن، توفیق و پیشرفت امری محافل و غیر ممکن بنظر میرسد.

اغلب مسئولان امور در کشور ما این مطلب را قبول دارند که در عصر حاضر کار بدون برنامه و نقشه سرانجام ندارد، گروهی از این مسئولان که سالها از عمر خود را در خارج کشور گذرانده و تحصیلات عالی و نیمه عالی خود را در یکی از دانشگاههای کشورهای اروپا و یا امریکا با تمام رسانده‌اند از نزدیک شاهد اهمیت برنامه ریزی و رسالتی که در امر سازندگی جهان نو دارد بوده‌اند، بهمین مناسبت ولو در ظاهر هم شده باشد، تهیه و تدوین برنامه را اس و اساس هر گونه پیشرفت اجتماع محسوب میدانند و در این باره تعصب هم دارند، دسته دیگر هم که بعزل گوناگون هنوز پای خود را از چهار دیواری مملکت بیرون نگذاشته و با اصطلاح جهان دیده نیستند، یا از راه مطالعه و یا به تقلید از آن دسته اول اصالت برنامه و برنامه ریزی را قبول کرده و بهر حال خود را مدافع آن نشان میدهند و اما در بین همه این مسئولان فقط جمع کوچکی را مشاهده میکنیم که عمیقاً به اهمیت و اعتبار برنامه ریزی و لزوم هم آهنگی آن در تمام زمینه‌های حیات جامعه پی برده و مجدانه در راه تأمین حاکمیت آن تلاش میکنند که البته این تلاش‌ها هنوز بجائی که باید نرسیده و شاید عمده اشکال ما هم در امر سازندگی همین باشد.

این را داشته باشید...

چندی پیش بر حسب اتفاق بملاقات یکی از دوستان دوران تحصیل که اکنون در دستگاه دولت مسئولیت و مقامی دارد رفتم ، مطابق معمول و بشیوه متداول و طبیعی است بحق از مشکلات موجود ، از کارشکنی ها ، از ندانم کاریها از خودخواهی ها و دیگر مطالبی از این قبیل که مجموعاً نقش ترمز کننده را در ماشین اجتماع و نتیجتاً در سازمان تحت مدیریت او بازی میکنند شکایت داشت 'مخصوصاً ناراحتی اش بیشتر باین جهت بود چون مردم از این دردهای بیدرمان اطلاع ندارند قضاوتشان هم در باره عناصر و عوامل دستگاه اجرایی مملکت منصفانه نیست یعنی فی الواقع همدرا با یک چوب میرانند ، حتی آن کسانی را که در انجام وظایف خود کوتاهی نکرده اند و با وجود مشکلات فراوان بالاخره در حد امکان کاری انجام داده و گره ای را گشوده اند . آن مرد محترم حق داشت و از این رو حق داشت و از این رو حق داشت که مشاهده میکرد ثمره کار صادقانه او در نا هم آهنگی های موجود گم میشود، کسی بآنچه که او کرده است توجه ندارد، مثل این میماند که دوغ و دوشاب یکی است .

روح انتقادی جامعه یکنوع دلسردی و خود خوری در او ایجاد کرده بود ، و بنظر میرسید که دارد کم کم مقهور مشکلات میشود و از میدان بدر میرود، منتها برای این میدان خالی کردن دلیلی طلب میکند ، دلیلی که هم بر خورنده نباشد و هم بعداً برای او ایجاد مزاحمت و دشمنی نکند ، دلیلی که روحش را آرام و تشمت فکریش را بر طرف سازد و حتماً قانع کننده هم باشد . و حالا او این دلیل را پیدا کرده بود .

مردم توجه ندارند ، مردم هر گز راضی نمیشوند زیرا منصف نیستند ، مثل این میماند که از انتقاد کردن و عیب گرفتن لذت میبرند ، پس باید از مردم قهر کرد باید همه کاسه و کوزه هارا سر آنها شکست .

این برای اولین بار نبود که یکی از مسئولان امور این چنین بی رحمانه مردم را محکوم میکرد. من و شما در اغلب موارد به چنین قضاوتهای ذهنی برخورد کرده ایم، زیرا معمولاً دیواری از دیوار مردم کوتاهتر

وجود ندارد، شما با هر چوبی که مردم را بزنی کسی اعراض نخواهد کرد، هر دق دلی دارید سر مردم خالی کنید باز هم کسی بشما اعتراض نمیکند، هر چه می‌خواهید بنام مردم بگوئید برای شما که نظریات خودتان را بعنوان نظر مردم منعکس می‌سازید ممکن است بعضی از رقبا و یا حراً ایجاد مزاحمت کنند ولی هرگز مردم، همان مردمی که شما از زبان ایشان سخن گفته‌اید حق بازخواست و یا استفسار نخواهند داشت چرا، معلوم نیست .. رویه این است، تا بوده چنین بوده... پس اگر ناراضی هستیم باید از دست مردم باشیم، اگر کارها پیش نمی‌رود باید آنرا بحساب بی‌انصافی مردم گذاشت، اگر باندازه کافی شهادت و لیاقت در انجام وظایف محوله نداریم و قسمت عمده نیرو و وقت خود را صرف زدو بندها، کارشکنی‌ها، صحنه سازیها و غیره می‌کنیم این را هم باید پای مردم نوشت.

بهر حال مردم مانند آن توپ فوتبالی میمانند که در صحنه بازی فقط بصورت يك وسیله آنهم وسیله‌ای باید تمام ضربات را تحمل کند و عکس‌العملی هم نداشته باشد ظاهر میشوند و البته این مطلب تازمانی صادق است که از مردم بمعنی عام صحبت کنیم والا بآن هنگام که قضیه بصورت خاص خود در آید یعنی بمحض آنکه از بین مردم متوجه فرد، دسته و یا جماعت معینی بشویم آنوقت تمام این الگوها دگرگون میشوند، واکنش‌ها ایجاد خواهد شد و کشمکش‌ها بروز میکند.

فی‌المثل اگر عنوان کنید که هنوز فساد در جامعه ما ریشه کن نشده هیچکس متعرض شما نخواهد شد، اما اگر بخواهید این فساد را بشکافید، عوامل و عناصر آنرا معرفی کنید آنوقت جنجالی برپا میشود جنجالی که گویا مخالف مصالح اجتماع و مردم هم میباشد. و درست بهمین مناسبت است که همه ما کوشش می‌کنیم معمولاً از کنار مسائل بگذریم و باصطلاح برای خود دشمن تراشی نکنیم، همه از همین سنت و رویه پیروی می‌کنیم، در طول عمر و در جریان فعالیت‌های اجتماعی خود باین نتیجه رسیده‌ایم که باید از تجربیات دیگران آموخت که چگونه میتوان گلیم خود و فقط خود را از آب بیرون کشید و نه آنکه

سعی کنیم که بگیریم غریق را ، زیرا در این حالت اخیر عملاً در گیربائی ایجاد میشود که مآلاً دامنگیر خودمان هم خواهد شد. ضربات سنگین را باید بهمان توپ فوتبال وارد ساخت ، یعنی بمردم ، بمردم نا معلوم .

اگر غیر از این بود انگشت روی علل واقعی مشکلات آنهم بصورت کاملاً مشخص میگذاشتیم و تلاش نمیکردیم بی جهت پای مردم را بمیان کشیم و نارضائی کاملاً منطقی آنها را دلیلی برای موجه ساختن عدم لیاقت و شهامت خود بدانیم .

اگر شما پای درد دل خصوصی مسئولان امور کشور وزعمای قوم بنشینید و اگر صفای باطن برمذاکرات فی مابین حاکم باشد و طرفین بهم اعتماد داشته باشید آنوقت ملاحظه خواهید کرد که خود این آقایان بخوبی بامشکلات کسار آشنا هستند و علل واقعی آنرا هم میدانند ، اصلاً موضوع مردم در میان نیست .

همه مسئولان امور باین واقعیت اعتقاد دارند که منشاء مشکلات مملکت نا هم آهنگی و عدم توازن برنامه هائیست که ظاهراً برای اجرا ، تهیه و

تدوین میشوند ، شك نیست که گروهی از متخصصان امور برنامه ریزی چه در سازمان برنامه و چه در سایر سازمانهاییکه کار آنها کم و بیش با امر برنامه ریزی ارتباط پیدا میکند اطلاعات وسیع در این زمینه دارند و اغلب مشاهده میشود که برنامه های تنظیمی تا حدی امیدوار کننده نیز میباشند ولی متأسفانه در عمل نتیجه ای که از این برنامه ها بدست میآوریم پاسخگوی انتظارات جامعه و مردم نیست . علت این را باید در دو موضوع اصلی جستجو کرد ، اول آنکه در تهیه و طراحی برنامه ها کمتر از امکانات عملی و عینی جامعه استفاده میشود و لذا قسمتی از برنامه ها قابل انطباق با شرایط کنونی اجتماع ما نیست و این عیب بیشتر در آن برنامه هائی دیده میشود که باصطلاح کارشناسان خارجی طراحی اصلی آن بوده اند و دیگر اینکه سازمان اجرایی موجود که بوروکراتیسم سرپای وجودش را گرفته با آن قالب های کهنه و زنك زده خود قادر به پیاده کردن برنامه ها ولو آنکه عیب و نقصی هم

نداشته باشند نیست، پس دستگاه عریض و طویل دولت بمفهوم وسیع کلمه، هم در تهیه و تدوین برنامه‌ها و هم در اجرای آنها لنگی می‌زند و همین لنگی است که یکنوع عدم هماهنگی تضاد آفرین در دستگاه دولت ایجاد کرده است.

شما میدانید که سیستم اداری و اجرائی ما سیستم تمرکز است، سیستم تمرکز باین معنی که دولت، هم طراح است و هم مجری، قاعدتاً خلقت ممتاز چنین سیستمی باید این باشد که بتواند يك ارتباط مداوم، منظم و آگاهانه بین تمام واحدهای دستگاه هم در مورد تهیه برنامه و هم در مرحله اجرا بوجود آورد اگر سیستم تمرکز خالق چنین وحدت، هم هماهنگی و ارتباط نباشد دچار آنارشیزم و هرج و مرج میشود، نتیجه‌اش این خواهد بود که هر قسمت از دستگاه عظیم اجرائی برای خود سازی می‌زند و براهی میرود، برنامه‌های ضد و نقیض تنظیم میشوند و هر سازمانی میخواهد برنامه خودش را اجرا کند، آنهم بر اساس سلیقه‌های شخصی، تردید نیست که در این حالت، تضاد ایجاد خواهد شد زیرا اجرای هر برنامه لازمه‌اش برخورد با برنامه دیگر است، اکنون سائهاست در این کشور ملاحظه میکنید از یکطرف خیابانها را اسفالت میکنند از طرف دیگر آنها را برای مجرای برق، آب، تلفن و این اواخر برای گاز گود برداری میکنند، پیاده‌روها و معابر خصوصی، بزور قانون و بوسیله سکنه شهرها مسطح و اسفالتی میشوند ولی هنوز مصالح ساختمانی بکار برده شده خشک نشده، عده‌ای از راه می‌رسند و با وسایل مکانیکی و غیر مکانیکی بنمایندگی از جانب یکی از سازمانهای دولتی آنرا زیر و رو میکنند و این خرابه‌ها مدت‌ها میمانند تا باز سرو کله مأموران پیدا شود و بنام قانون تجدید بنای آنها را به سکنه تحویل کنند.

این فقط يك نمونه كوچك است، نمونه‌ای که از فرط تکرار جنبه کاملاً طبیعی و منطقی پیدا کرده است. وای کاش که این آنارشیزم بهمین خیابان ساختن و خیابان کردن و یا در حد این محدود میشد زیرا جبران خسارت ناشی از آن قابل تحمل است

اما زمانیکه این عدم هم آهنگی بهمه شئون حیات اجتماعی و اقتصادی ما رخنه کند و همه جا را فرا گیرد آنوقت چگونه میتوان به جبران آن پرداخت .
مسئول این وضع کیست ...؟ آنها که طراح برنامه ها هستند...؟
آنها که مجری برنامه ها هستند...؟ یا مردم، مردمیکه گویا در انتقاد حدانصاف را رعایت نمیکند...؟

تا چند سال پیش مسئولان امور برای توجیه عدم موفقیت خود غیر از عامل مردم دلایل دیگری هم از قبیل دخالت سیاست های بیگانه و عمال آنها بی ثباتی وضع سیاسی کشور، عدم امنیت عمومی، وجود کارچاق کن های داخلی، زدوبندهای و کلاهی مجالس که معمولا چوب لای چرخ ها می گذاشتند و بایک قیام و قعود وضع دولت را متزلزل می ساختند، تشکیل دموستراسیون ها و تظاهرات مخرب، انتشار مقالات و شب نامه های توهین آمیز بمنظور مشوب کردن افکار عمومی و غیره و غیره داشتند .

اما حالا چی...؟ حالا که امنیت ما شاخص است، حالا که سیاست خارجی ما بر اساس حفظ منافع ملی کاملاً روشن است، حالا که مجالس مساعد و نشریات مطایع داریم، حالا که شرایط بین المللی برای پیشرفت ما فراهم است، حالا که درآمد ما از محل فروش و استخراج نفت چند برابر شده است، حالا که اینهمه نیروی انسانی تحصیل کرده و متخصص داریم، حالا چی...؟ آیا غیر از مشکل مردم، مشکل دیگری هم داریم...؟
حقیقت این است که تمام شرایط داخلی و خارجی برای کار، فراهم است هدف روشن است و راه هموار و هیچ عذر و بهانه ای هم مسموع و قابل قبول نیست مشکلات موجود نتیجه منطقی طرز کار غلط است.

عدم تطبیق قسمتی از برنامه ها با شرایط مختص جامعه ایران .
آماده نبودن دستگاه اجرایی مملکت برای تأمین سرعت کافی و لازم در راه سازندگی و پیاده کردن برنامه ها.
عدم هم آهنگی در سازمانها و دستگاههای دولتی که مقدار قابل توجهی از نیروی سازنده و خلاق را بهدر میدهد .

بر خوردهائی بر اساس حفظ منافع شخصی و سلیقه‌های متفاوت و متضاد بوجود می‌آید و امکان دقت و توجه روی مسائل عمده و حیاتی را از بین می‌برد .

تضعیف سانتر الیزم بذفع انارشيسم و وروكرات‌ها و فرصت طلبان نوظهور .
رواج بازار تملق و چاپلوسی که مآلا شخصیت و اعتبار فرد را منهدم ساخته و ابتکار در فکر و عمل را غیر ممکن می‌سازد .
گرا ئیدن به صحنه سازیهای تبلیغاتی که ثمره‌ای جز ایجاد روح بدبینی و بی ایمانی ندارد .

هیچیک بمردم ارتباطی ندارند، یعنی مردم در پیدایش این مشکلات دخالت و نقشی نداشته‌اند، در حالیکه ناگزیر از تحمل بار مصائب ناشی از آنها می‌باشند، در هر يك از پدیده‌های حیات جامعه اعم از سیاسی، فرهنگی اقتصادی، اجتماعی و بهداشتی اگر نقص و یا تضادی وجود داشته باشد مستقیماً روی زندگی مردم اثر می‌گذارد، سر نوشت آنها را دچار مخاطره می‌کند بنحویکه نسل‌های آینده نیز از این مخاطره در امان نخواهند بود، مگر ما امروز در معرض واکنش سالهای پر از رنج گذشته نیستیم !...

چقدر بجا بود که از آن گذشته سیاه تجربه می‌آموختیم، می‌آموختیم که چگونه باید حال و آینده را بسازیم.

آنها که تاهمین گذشته نزدیک حکومت می‌کردند و بعنوانین مختلف برمسند مشاغل مختلف دولتی تکیه داشتند برخلاف آنچه که در دوران حاکمیت از بلندگوهای تبلیغاتی خود بخورد مردم میدادند نسبت به آرمانهای ملت ایران صادق و صمیمی نبودند، همه جا بدنبال تأمین منافع خود میدویدند و هرگز بمردم، به تمایلات آنها و تقاضای حق ایشان، التفاتی نداشتند، در آن روزها مردم میبایست ضربات را تحمل میکردند، زیرا جز این راهی نبود، اما امروز، امروز عصر آزادی انسانهاست، عصری است که در پرتو آن همه حق حیات و زندگی دارند، عصری است که زنجیر هر نوع یوغ بندگی را پاره کرده و بر آزادی و شخصیت انسانی ارج نهاده است، حیف است که در چنین عصر پرشکوهی باز هم از گذشته، از روشهای کهنه متعلق

بآن، اذقالبها و الگوهای فلاکت آور آن تجربه بگیریم و این تجربه را سرمشق کار و زندگی خود قرار ندهیم .

بمردم نزدیک شویم، این توده‌های مظلوم و زحمتکش و پر استعداد را بشناسیم و جز در راه خدمت صادقانه با آنها گامی برنداریم.
روی سخن ما با مسئولان امور است، با آنها که بهر حال و بهر صورت در دورانی بار مسئولیت را بر دوش میکشند که میتوانند و باید سر آغاز فصل جدیدی در تاریخ کهن کشور ما و مردم ما باشد .
اگر فرقی بین شما و دولتهای قبل از انقلاب باشد در همین است
منتهای باید شایستگی و لیالت آنرا داشته باشید .

اسفند ماه ۱۳۴۵

مجلس آینده

در رژیم های دموکراتیک و در سیستم هایی که حق حاکمیت ملی و حکومت مردم بر مردم برسمیت شناخته شده و رعایت میشود پارلمان به مثابه مهمترین پاسدار دموکراسی و آزادی است و بهمین مناسبت نقشی که در تحکیم و تقویت مبانی حاکمیت مردم ایفاء میکند ممتاز و مشخص است .

مردم آزاده دنیا، ملل پیش افتاده، آنها که بر آزادی انسانها ارج مینهند، کسانی که بهای دموکراسی را گران پرداخته و طی مبارزاتی درخشان شرایط رشد و نمو نهال آزادی را فراهم ساخته اند تا اینکه امروز بدرختی کهنسال و نیرومند مبدل شده، این مردم آزادی دوست و آزادیخواه به پارلمان بمنزل پناهگاه آزادی و آزادیگی مینگرید و آنرا گهواره دموکراسی و قوام بخش حکومت مردم بر مردم میشناسند.

در کشور عزیز ما که آزادی بهای ایثار خون رنگین بهترین فرزندان نژاده و اصلیش فراهم آمده، کاخ استبداد و بیدادگری درهم ریخته، دموکراسی پر توان گشته و حاکمیت مردم بر مردم تأمین شده و این محصول سالها تلاش جوانمردانه آزادیخواهان و نیک سرشتان یزدان دوست است پارلمان بعنوان مظهر دموکراسی، بعنوان پایگاه وطن پرستان و بعنوان سنگر پیشین

دفاع از حق حاکمیت ملی و آزادی و آزادیگی نقش بس ارزنده و حساس داشته است.

تاریخ سیاسی وطن ما درخشان است و در سازندگی این تاریخ نه فقط بزرگان و پیش قراولان ملت بلکه همه افراد مردم همه زحمتکشان و همه جوانمردان فعال با آرمانی بزرگ سهیم و شریک بوده‌اند. آنها که با استقبال مرك افتخار آمیز برای تحقق آرمانی بی مرك شتافتند، آنها بودند که صفحات زرین کتاب تاریخ سیاسی وطن را با تمام تاریکی‌ها و روشنی‌هایش کنار هم گذاردند و آنرا بعنوان وسیع‌ای گران قدر به ما به نسل حاضر و به پاسداران آزادی سپردند. با این اعتقاد و باین امید که حامی و نگهبانش باشیم، پرچم آنرا در احتزاز بداریم و مکتبش را پرفروغ، فروغی که روشنگر راه انسانهای زنده و سربلند باشد.

گرچه تاریخ دموکراسی جدید در کشور ما کهن نیست اما تمدن و فرهنگ انسانی و دموکرات‌پرور ما در پهنه گیتی پیشتازترین است در آن عصری که ما بخاطر آزادی انسانها، رفع تبعیضات نژادی و برتریهای بی منطق قبیله‌ای و قومی، بخاطر تأمین عدالت اجتماعی و ایجاد حاکمیت‌های ملی ره نمای نسل نو طلب دوران خود بودیم و بآن هنگام که علیه استثمار فرد از فرد و یا ملتی از ملت دیگر کوششی بس بزرگ و انسانی میکردیم. هنوز ملل تازه بدوران رسیده آنها که امروز بغلط یا به صحیح خود را آزادیخواه و دموکرات معرفی میکنند، نه بر انسانها ارج مینهادند و نه بر حقوق انسانی، و درست بهمین خاطر ملت ما و پیشاهنگان خلق ما طلایع دار راه آزادی برای رسیدن به جامعه نو و مترقی شناخته میشوند.

ایرانی آزاده از دیرباز با منطق آزادی و دموکراسی آشنائی دارد و در طول تاریخ از این منطق، بمثابه حیثیت ملی خود جانانه و سرسختانه دفاع کرده و عمه جا پوزه اهریمن صفتانی را که در لحظات باریک و حساس جهانی تیغ بروی آزادی و استقلال ملی و حاکمیت خلق ما کشیدند بخاک مالیده و چون معلمی هوشمند و

سربازی فدا کار و توانا بجهانیان یاد داده است که چگونه باید نگهبان استقلال و دموکراسی ملی و مدافع آزادی و آزادی بود .

غیر از موارد محدود که در کتاب ملت ایران بجز چند صفحه را تشکیل نمیدهد در تمام اشکال حکومتی و فورم‌ها و روش‌های اجرایی که ما داشته‌ایم رعایت عدالت اجتماعی و در نظر گرفتن حقوق مردم و تأمین زندگی و رفاه بیشتر برای خلق زحمتکش ایران مورد توجه و علاقه رهبران عالی مملکت بوده است و این نیست جز آنکه آزاد زیستن و آزاد بودن در خون ایرانی است؛ ملت ایران طالب و خواستار دموکراسی بوده و رهبران مردم مدافع و حامی آن؛ در دوران حاضر که جامعه ایرانی با چشمی باز و آرمانی بزرگ بسوی نیکبختی میشتابد؛ در عصری که حیات جامعه بشری صورتی کاملاً نو و بدیع یافته، در شرایطی که بشریت مترقی برای ایجاد دنیائی مرفه و خوشبخت تجهیز میشود ما نیز از این کشش اصولی برکنار ننمانده و همچنان به پیش میشتابیم و مشتاقانه کمبودهای خود را جبران میکنیم و به درک این حقیقت نائل آمده‌ایم که تاریخ گذشته ما اجازه عقب ماندن از ماشین عظیم، متحرک و سازنده عصر تکنولوژیک را نمیدهد .

آنچه که در کشور ما شده است و آنچه که در حالت شدن است و آنچه که طبق برنامه‌های پیش بینی شده باید بشود بدون تردید از تاریخ گذشته ما جدا و بریده نیست .

اگر باستقلال خود علاقه‌مندیم بآن خاطر است که بیش از چندین هزار سال از عمر استقلال ما میگذرد اگر از حاکمیت ملی و آزادی خود دفاع میکنیم بآنجهت است که در سراسر حیات سیاسی و اجتماعی خود پاسدار آن بوده‌ایم ، اگر مجدانه در راه پیشرفت خود گام بر میداریم باین دلیل است که هرگز از زمره ملل برجای مانده نبوده‌ایم ، اگر رهبر عالیقدر خود را میستائیم باین خاطر است که پیوند ملی استقلال و تمامیت مرز و بوم خود را در وجود ما ، جستجو میکنیم ، این در خون ماست ، در درک و پی ماست ، در جان و قلب ماست و در تمام وجود ماست و این را امروز نیافته‌ایم ، آنروز که زنجیر عدل انوشیروان را

برای رفع ظلمی که بما شده بود بحرکت در میآوریم، آنروز که تحت رهبری نادر بزرگ اجانب را از کشور خود را ندیم و استقلال ملی و تمامیت ارضی خود را بدست آوریم، آنروز که به رهبری سردار ملی ایران به ترمیم خرابیهای گذشته پرداختیم و حیثیت مورد تهاجم قرار گرفته خود را نجات دادیم نیز بقای خود را در حفظ وجود شاهنشاه و رهبر خود و در فرمانبرداری صادقانه از او میدانستیم، اسلاف ما این میراث گرانبها را بما سپردند و ما تعهد میکنیم آنرا به نسل آینده سپاریم. باشد تا دنیا نیاست این چراغ ملی، این روزنه امید و این مشعل فروزان خاموش نشود، صداقت ما، کوشش جوانمردانه ما، ایمان و امید ما، کار خلاق و خستگی ناپذیر ما و بالاخره درستی و پاکدامنی ما تضمین کننده بقاء این آرمان بی مرک است آرمانی که باید بخاطرش فداکاری و ازجان گذشتگی داشت، دنیا شاهد تلاش عظیم و برنامه سنگین و نجات بخشی است که درپیش داریم و مآراهی جز ادامه تلاش برای انجام این برنامه فشرده نداریم، حیات ما بصورت ملیتی آزاد، محترم، صلح دوست و سازنده در گروی طی کردن راهی است که به همت والای شاهنشاه عزیز خود برگزیده ایم هرگونه تعلل بهر صورت و با هر کمیت و کیفیت در این راه بشود خیانت آشکار، مسلم و غیر قابل بخشش نسبت به ملت ایران است.

تمام کسانی که در دستگاه اجرایی مملکت انجام وظیفه میکنند. آنها که در امر تولید ملی دخالت مستقیم و غیر مستقیم دارند، کسانی که در امر قانون گذاری سهیمند و سر انجام تمام افراد ملت ایران وظیفه دارند، با حیثیت خود، با نیروی خود، با جان و مال خود پیروزی قطعی و نهائی انقلاب ایران را تضمین کنند.

اکنون دیگر آهسته آهسته عمر بیست و یکمین دوره مجلس شورای ملی پایان میرسد و خواه ناخواه فعالیت های انتخاباتی برای راه پیدا کردن به مجلس جدید آغاز میشود، بازار شایعات گرم است هر کس بفراخور حال و وضعی که دارد چیزی میگوید بعضی ها هم که در شایعه سازی تجربه و تبحر دارند از قول

مقامات دولتی و ذینفوذ مطالبی را بصوری قطعی عنوان میکنند، حتماً هستند کسانی که وعده وعیدهای هم میدهند و بدین ترتیب سرگروهی منتظرالوکاله را بطاق میکوبند. از طرف دیگر صاحب اصلی یعنی مردم بعلت اهمیت مخصوص و نقش عمده ای که مجلس آینده در سازندگی کشور خواهد داشت نمیتوانند به امر انتخابات بی توجه و یا کم علاقه باشند.

مردم مصرند کرسی های مجلس آینده به افرادی سپرده شوند که از هر جهت صلاحیت و شایستگی داشته باشند، کسانی که قادر به درك شرایط محتمل عصر حاضر بوده و با لیاقت و کیاست بر کرسی مجلس دوران انقلاب بنشینند این مسأله که مجلس آینده با مجالس گذشته باید فرق اصولی و کلی داشته باشد برای هر ایرانی قابل فهم و قبول است زیرا شرایط ما با گذشته کاملاً و از هر جهت متفاوت است، و کمال مجلس باید پاسدار انقلاب باشد، و بهمین مناسبت لازم است ایدئولوژی انقلاب را عمیقاً درك کرده و صمیمانه مدافع آن باشد.

بعضی ها جانب داری از انقلاب را خاموش ماندن در برابر مسائل و باصطلاح اطاعت کورگورانه و بی چون و چرا میدانند و حال آنکه این اشتباه است دوران انقلاب دوران خاموشی نیست، انقلاب احتیاج به نیروهای فعال، مبتکر و سازنده دارد، انقلاب احتیاج به انتقاد، باریك بینی و حساسیت فراوان دارد.

انقلاب احتیاج به افکار عمومی مساعد و اعتقاد و ایمان کامل مردم بدستگاه قانونگذاری و اجرایی دارد. انقلابی که متعلق به مردم و برای مردم است نمیتواند از آنها جدا باشد یعنی عوامل اجرایی انقلاب باید باین حقیقت مسلم توجه عمیق داشته باشند که در هر قدم خود احتیاج مبرم به حمایت مردم و نیروی عظیم آنها دارند.

در این میان مجلس حالت مشخصی دارد، پارلمان رابط بین مردم و دستگاه اجرایی است، پارلمان باید بتواند و شایستگی این را داشته باشد که خود را نماینده واقعی توده‌های روشنفکر، کارگر، دهقان، پیشه‌ور، سرمایه دار ملی، و بالاخره کلیه طبقات مترقی معرفی کند و این طبقات نیز آن را بعنوان نماینده خود قبول داشته باشند، تنها چنین پارلمانی میتواند مدافع انقلاب و مجری نظرات و خواست‌های مردم باشد.

ما کاری نداریم که انتخابات حزبی است یا غیر حزبی، ما کاری نداریم که احزاب تا چه اندازه مورد قبول مردم و تأیید آنها هستند.

حرف ما این است که ایدئولوژی انقلاب فرمان میدهد که باید نماینده مؤمن، نماینده صالح، نماینده فهمیده، نماینده باارزش بمجلس برود نماینده‌ایکه با شخصیت و اعتبار ملی خود سر باز انقلاب شناخته شود، سر بازی از جان گذشته و با ایمان سر بازیکه بتوان باو اعتماد داشت و پاسداری انقلاب را باو سپرد خوشبختانه در بین زنان و مردان آزاده این کشور از این سر بازان لایق که بدون دغدغه خاطر بتوان از وجودشان در مجلس بیست و دوم استفاده کرد باندازه کافی وجود دارد منتها ممکن است بعضی از آنها عضو احزاب و گروههای موجود نباشند، خود نمائیهای سیاسی هم نداشته باشند، از زدو بندهای باب روز هم بر کنار باشند، اما مورد اعتماد مردم هستند: معتقد به اصول انقلاب شاه و مردمند و وطن پرست و آرا دیخواهند، روشنفکر و ترقی خواهند، پرکار و با حرارت و حساسند، مؤمن و فداکارند از مشکلات نمیهراسند، برای تأمین منافع خصوصی خود حقوق مردم را پایمال نمیکنند، از اینکه با فساد مبارزه کنند و از کار ناصواب انتقاد، وحشت ندارند، اینها سر بازان انقلابند و دوست و فدا دار شاه و مردم.

اگر مجلس آینده ایران از این افراد تشکیل شود انقلاب پیروز شده است.

درود فراوان ما بدرقه راه مجلس پرشکوهی باد که با تمام نیروی خود
به استقبالش میشتابیم باشد که انقلاب شاه و مردم در این مبارزه حیاتی نیز پیروز
شود .

فروردینماه ۱۳۴۵

دستگاه تبلیغات

در رژیم‌های دموکراتیک که فکر و عقیده به زنجیر اسارت و بندگی کشیده نشده و خداوندان کوچک با مغزهایی کوچکتر با توسل بروش ارباب و تزویر سرنوشت میلیون‌ها انسان را به بازیچه نمیگیرند دستگاه تبلیغات بمعنی وسیع خود اهمیت ممتاز کسب میکند.

در چنین رژیم‌هایی تبلیغات، هم، مبتکر است و هم راهنما.

مبتکر باین معنی که در قالب حفظ منافع مردم و با در نظر گرفتن افکار و عقاید توده‌ها آنچه را که اجتماع طلب میکند در قواره‌ای مشخص ارائه میدهد و راهنما باین مفهوم که جهت حرکت اجتماع را برای رسیدن به هدف ملی تعیین کرده و از نظر فکری و ایدئولوژیک آنرا تجهیز میکند از این جهت در آندسته از سیستم‌های حکومتی که حق تعیین سرنوشت مردم بمردم سپرده شده و حاکمیت ملی بصورتی بارز و بدون خدعه و نیرنگ متجلی شده است تبلیغات بمنزله پیشاهنگی است که به حرکت جامعه سمت و شکل میدهد و البته فرق چنین تبلیغاتی با تبلیغات در رژیم‌های دیکتاتوری و توتالیتردر این است که در چهارچوب دموکراسی، تبلیغات مکمل آزادیهای فردی و اجتماعی است و حال آنکه در حکومت دیکتاتورها تبلیغات وسیله و ابزاری است برای کور کردن

آخرین روزنه‌های امید به آزاد زیستن و انسان بودن .

ولی بهر حال تبلیغات، نیروی محرك و تجهیز کننده است و این در مورد هر جامعه با هر رژیم و روش سیاسی و اجتماعی صادق است یعنی تبلیغات جزء مهمی از وجود هر دستگاه حکومتی است ، جزئی که چشم پوشی از آن امکان ندارد ، در اینجا تکیه روی ماهیت تبلیغات نیست زیرا شکل و غالب حکومت آنرا مشخص میکند ، در قالب حکومت ملی و دموکراتیک تبلیغات ماهیت ملی دارد و در قالب رژیم ضد ملی و دیکتاتوری تبلیغات متضاد با تمایلات عمومی و خواست‌های مردم و متناقض با مصلحت اجتماع خواهد بود .

اما این دوگانگی ماهیت، از اهمیت تبلیغات نمی‌کاهد و نقش آنرا در رسیدن به هدف با هر خصلتی که باشد تضعیف نمی‌کند، در کتاب تاریخ بشر با این حقیقت برخورد کرده ایم .

اگر شما هم تا بهمین حد قائل به اهمیت تبلیغات باشید، این را قبول خواهید کرد که در دوران سازندگی کشور ما و در عصر انقلاب نو آورو نجات بخش شاه و مردم ، آنچه که بعنوان منبع نیرو باید ماشین اجتماع را برای رسیدن به آرمان بزرگ انقلاب تجهیز کند و همه قدرت‌ها را در هر وضع و حال، به کوشش در طریق سازندگی انقلابی و صلح آمیز وادارد، دستگاه تبلیغات کشور است و البته متوجه این واقعیت تأسف آور هم خواهید شد که دستگاه تبلیغات در کادر وسیع خود ، کمتر با این رسالت تاریخی آشنائی دارد و لذا نه آنکه نقش پیش‌تاز و تجهیز کننده ندارد بلکه چند گاهی هم از انقلاب عقب مانده، چرا ...؟

شاید پاسخ باین چرا چندان آسان نباشد، بدو علت یکی آنکه ممکن است مسئولان امور تبلیغاتی کشور که بین ایشان افراد وطن پرست و معتقد بسیاری از صراحت و صداقت بیان ما آزرده خاطر شوند که البته ما راضی بآن نیستیم و دیگر آنکه يك قسمت عمده از عیوب دستگاه تبلیغاتی نتیجه وجود اشکالات و ناهم آهنگی‌های عدیده تشکیلاتی و غیر تشکیلاتی در سایر دستگاه‌های اجرایی مملکت است

یعنی در حقیقت ریشه فساد دستگاه تبلیغات را باید در فساد کلی جامعه من حیث الیه جموع جستجو کرد، که این خود مستلزم يك رشته بررسی های دقیق تر و جامعتری است که این مختصر نه گنجایش آنرا دارد و نه امکانش را اما بهر حال این کافی و قانع کننده برای خفه کردن انتقاد نسبت به دستگاه تبلیغاتی مملکت نیست، بخصوص در دورانی که احتیاج جامعه ما باین دستگاه بیش از هر زمان دیگر احساس میشود.

اگر فعالیتهای و وظایف دستگاه تبلیغات را بطور کلی بدو زمینه داخلی و خارجی محدود کنیم و اگر به ارزیابی کار این دستگاه در محدوده مزبور بپردازیم در وهله اول متوجه این نکات خواهیم شد.

تبلیغات ذهنی

تبلیغات ما بیشتر جنبه ذهنی دارد و با اصطلاح سوثر کتیواست و این موجب شده است که در امر تبلیغات کمتر از حقایق عینی و واقعیات موجود استفاده شود یعنی فرمول تبلیغاتی ما بر اساس آنچه که داریم نیست بلکه بر اساس آنچه که خواهیم داشت است البته این تا حدی پسندیده و قابل قبول است اما بصورتی که ما از آن استفاده میکنیم نه آنکه مطلوب نیست بلکه عملاً روح بی اعتمادی و بی اعتباری در افکار عمومی ایجاد میکند.

مردم تبلیغاتی را بعنوان تبلیغات اصیل قبول دارند که اصالت اثر کتیو

یعنی حقیقت عینی و قابل رؤیت داشته باشد .

مسئولان امور تبلیغات ، باین واقعیت باید توجه پیدا کنند که اگر فشار تبلیغاتی روی اقدامات انجام گرفته و به پایان رسیده باشد خود بخود افکار عمومی مساعد برای قبول حقانیت برنامه های تبلیغاتی درباره آینده ای که در دست ساختمان است بوجود خواهد آمد و تنها در آن صورت است که مردم عنوان سازمان دروغ پردازی به دستگاه تبلیغات نخواهند داد .

این را نه فقط ما و شما بلکه طراحان برنامه‌های تبلیغاتی کشور نیز قبول دارند که آن اعتماد لازم به سیستم تبلیغاتی مملکت وجود ندارد، صادقانه باید اقرار کرد که اشتباهات عدیده و ندانم‌کاریهای متعدد و همچنین عوام‌فریبی‌های گذشته باعث این بدبینی و بی‌اعتمادی که فی‌الواقع همان بی‌اعتباری دستگاه تبلیغات باشد شده و این مشکل و نقیصه برطرف نخواهد شد مگر با کوششی بس بزرگ.

در این جا ذکر این حقیقت نیز ضروری است که دستگاه تبلیغات، زمانی میتواند گره از کار دولت بگشاید که خود ایجادکننده گره‌های جدیدی در کار دولت نباشد و الا عدمش از وجودش به صواب نزدیکتر است.

اشتباه نشود وقتی صحبت از تبلیغات میکنیم مقصود فقط دستگاه رادیو و یا تلویزیون نیست؛ تبلیغات سازمان وسیعتر و مفهوم کاملاً کلی‌تری دارد، هر مأمور دولت در هر پست و مقامی که باشد يك عامل تبلیغاتی است و طبیعی است که يك عامل فاسد جز تبلیغ فساد و اشاعه روح بی‌ایمانی هنر دیگری نخواهد داشت همان‌طور که يك عضو شرافتمند و خوشنام، يك عنصر پاك‌طینت و انسان دوست که از هر گونه آلودگی بدور است نه آنکه آبرو و حیثیت دولت را بالا میبرد بلکه التیام دهنده محیط است، هم درد را تشخیص میدهد و هم بدرمان آن میپردازد.

شما اغلب مشاهده کرده‌اید که هر وقت فرد خوشنام، خوش فکر، واقع‌بین و آزاده‌ای در رأس کاری قرار گرفته است در اندک زمان موفق به خدمات بزرگی شده و یکباره نظر مردم را در جهت تأیید دستگاه تحت مدیریت خود عوض کرده و در نتیجه مبلغ شایسته‌ای برای بالا بردن حیثیت و اعتبار دولت در بین توده‌های مردم بوده است، و البته عکس قضیه نیز کاملاً صادق است، مقصود اینست که دستگاه تبلیغات محدود به وزارت اطلاعات آنهم رادیو و یا تلویزیون نمیشود و درست بهمین مناسبت است که از تبلیغات بعنوان اساسی‌ترین فعالیت دولت و مهمترین ارگان آن میتوان نام برد و تصدیق میفرمائید که چنین امر مهمی در خور توجهی

بی نهایت عظیم و دقیق است، توجیهی که برواقعیات مبتنی باشد و ازهر گوشه‌های
جنبجالی و رنگ و روغن خورده بدور.

تبلیغات نارس

شاید خواننده عزیز با این اصطلاح زیاد مأنوس نباشد، منظور از تبلیغات
نارس بی عمقی آنست باین معنی که وقتی شما يك تفسیر سیاسی و یا اجتماعی و یا
اقتصادی را گوش میکنید در آخر کار هیچ مطلب اصولی و آموزنده دستگیرتان
نمیشود.

تبلیغاتی که هدف نداشته باشد، تبلیغاتی که هدفش متناسب با تقاضای
جماعتی که برایش تبلیغ میشود نباشد، تبلیغاتی که نتواند پاسخگوی مسائل مطروحه
حتی مسائلی که دردورترین زوایای قلب مردم سوسو میزند باشد و بالاخره تبلیغاتی
که نه قانع کننده باشد و نه ارشاد کننده نارس است.

بهيچوجه نظر این نیست که تأکید شود تبلیغات ما سراپا این چنین
است اما صمیمانه میتوان عنوان کرد که از این جهت کمبودهایی داریم، بین
خودمان بماند تبلیغات ما تا حدی ابتدائی و با اصطلاح بازاری است
و حال آنکه مردم وطن ما بآنچنان آرمان بزرگی مسلحند که میتواند غذای کافی
برای يك تبلیغات عمیق آموزنده و تجهیز کننده باشد، حال چرا در سیستم
تبلیغاتی خود باین واقعیت توجه نمیکنیم و این نوع تبلیغ را که اصولا با روح
ایرانی سازگار نیست به زمینه‌های تجارتي و بازرگانی هم کشیده ایم مطلب دیگری است
که بحث درباره آن از حوصله این مقال خارج است، بهر حال آنچه که ناگزیر
از اشاره بآن هستیم این است که تبلیغ در دوران سازندگی انقلابی، باید
عمق، اصالت و کیفیت شایسته خصوصیات زمان خود را داشته باشد.

تبلیغات غیر مجهز

درهر دستگاه تبلیغاتی آمادگی تدافعی بمنظور جلو گیری بموقع ازهر گونه

نفوذ و رسوخ تبلیغات مخرب و اشاعه شایعات عوام فریبانه و تحریکات سیاسی از وظایف اصلی است زیرا اغلب مشاهده میشود که نفوذ تبلیغات مضره و توسعه شایعه پراکنی ایجاد آنچنان توهمات در توده‌های مردم میکند و بنحوی افکار عمومی را مشوب میسازد که پیش‌گیری از آن مستلزم صرف وقت و هزینه بسیار است و چه بسا اثرات ناشی از آن سالها در ذهن اجتماع باقی مانده و موجب بروز نااهم‌آهنگی‌های فکری و تضادهای ایدئولوژیک که بدون تردید در امر رهبری و مدیریت جامعه انعکاس نامطلوب خواهد داشت میشود.

یکی از مشکلات دستگاه تبلیغاتی کشور که مآلاً بنیان ثبات فکری جامعه را متزلزل میکند عدم آمادگی کافی در برخورد فوری با تبلیغات مخرب و جلوگیری مؤثر از بسط و اشاعه آن است. و باید قبول کرد که دستگاه تبلیغاتی ما مخصوصاً در خارج از کشور بیشتر دچار این ضعف و سستی است، بنحویکه چندین هزار ایرانی مقیم خارج از کشور که اغلب جوان و دانشجو هستند و درست بهمین جهت احتیاج بیک رهبری سیاسی و تبلیغاتی مطلق، منصفانه، ملی و اصیل دارند، بهیچوجه تحت چنین ارشاد و آموزش قرار نگرفته و عملاً در معرض هجوم ایدئولوژیک دشمنان سوگند خورده وطن و مردم ما واقع هستند، اگر توجه پیدا کنیم که بهر حال همین جوانان دیر یا زود بکشور باز خواهند گشت و مصادر فعالیت‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی میشوند اهمیت قضیه بیش از پیش آشکار میشود.

حقیقت این است که تبلیغات غیر مجهز نه فقط در زمینه تدافعی ضعیف است بلکه بعلت همین ضعف، نقش رهبری کننده خود را نیز از دست میدهد و بصورت دستگاهی دنباله‌رو، مقلد و زنک زده در می‌آید، دستگاهی که از هر جهت سر بار جامعه و ترمز کننده آن خواهد بود.

تبلیغات یکنواخت .

تبلیغات یکنواخت مانند ضربه هولنا کی میماند که بر اعصاب مردم فرود آید، چنین تبلیغاتی هرگز نمیتواند شور زندگی و نیروی سازندگی در توده ها ایجاد کند، تبلیغات یکنواخت در آغاز کسل کننده ورنج آور است ولی در مراحل بعدی منشاء بروز يك سری واکنش های شدید اجتماعی و سیاسی میشود، واکنش هایی که میتوانند مبداء فجایع گوناگون و نا موزونی های شدید و ویران کننده در يك اجتماع باشند.

تبلیغات یکنواخت از نظر روانی نیز موجب پیدایش عقده هایی میشود که هر يك در جای خود زخم مسری و مهلکی است که علاجش اگر غیر ممکن نباشد حتماً با مصائب و مشکلات فراوان روبروست .

باین جهت باید حد اکثر کوشش را معمول داشت تا از تبلیغات تکراری و یکنواخت پرهیز کرد ، هرگز نباید اعصاب مردم را تحت فشار و شکنجه قرارداد.

باید توجه داشت که تبلیغات ، تا ، با آرمان مردم هم آهنگ نباشد مورد قبول و پذیرش آنها واقع نخواهد شد و در بطن جامعه برای خود جایی باز نخواهد کرد این مسئله حتی درباره تبلیغات تجارتي هم کاملاً صادق است ، کیست که در شهر ما اعصابش از ضربات سنگین فریاد های خشن تبلیغات تجارتي فرستنده های محلی در امان باشد ، کیست که این نوع تبلیغات شمري ، کاملاً تکراری و واقعاً خسته کننده را محکوم نکند و یا بر تهیه کنندگان آن لعنت نفرستد ، همه مردم این شهر میدانند که این نوع تبلیغات تجارتي جز يك مشت دروغ بی سروته چیز دیگری نیست.

در این صورت وقتی يك آگهی اصیل تجارتي هم پخش و منتشر شود خود بخود در لجن زار تبلیغاتی موجود گم میشود و کسی بآن التفاتی نمیکند و این نیست مگر آنکه مردم بجان آمده اند ، بجان آمده اند از آنچه

که بعنوان تبلیغات تجارتي سالهاست بخورد آنها میدهند . آیا این وظیفه دستگاه تبلیغاتی کشور نیست که يك بار و برای همیشه باین شعبده بازی که صحنه گردانان اصیلش سوداگران اعصاب و اعتماد مردم هستند خاتمه دهد .

تبلیغات گسیخته

مقصود از تبلیغات گسیخته تبلیغاتی است که نه فقط دارای هدف واحد نیست بلکه روی هدف های پراکنده نیز نقش رهبری کننده و یا بااصطلاح دیرکتیو دهنده ندارد و بهمین مناسبت دچار یکنوع عدم هم آهنگی و گسیختگی میشود.

در رژیم های دموکراتیک گرچه دستگاه تبلیغات اعمال نفوذ فکری نمیکند و فی الواقع تریبون تبلیغات را برای ابراز هرگونه عقیده و مسلک باز میگذارد.

اما از آنجا که دفاع از دموکراسی و آزادی فرد احتیاج به پاسداری و حمایت دارد لذا دستگاه تبلیغات ناگزیر از اتخاذ روشی است که نه فقط هم آهنگی فکری ایجاد کند بلکه نقش راهنما را برای رسیدن باین وحدت فکری ایفاء نماید ، یعنی بتواند دیرکتیو دهنده باشد.

در يك جامعه دموکرات ، هم آهنگی بهیچوجه بمعنی خفقان سیاسی و تحدید آزادیهای فکری و جلوگیری از برخورد عقاید و آراء مطرح نمیشود گرچه در پاره ای از سیستم های حکومتی در ظاهر دموکرات و در باطن استبدادی و توتالیتیر هم آهنگی و وحدت دموکراتیک بمفهوم نوع معینی از سیستم جابرا نه اقلیتی صاحب قدرت به اکثریت های ملیونی تحمیل میشود و اسم آنها هم دفاع

از آزادی، مساوات و برابری میگذارند ولی باید عمیقاً متوجه بود که وحدت دموکراتیک اجتماع بمنظور ایجاد یکپارچگی ایدئولوژیک و همبستگی ملی در چهارچوب حکومت دموکراسی در هیچ صورت خود با خشونت‌های ملیتارستی و آزارهای ناشی از تعصبات و «دگم»‌های مسلکی همراه نیست، آنها که توازن اجتماع را با اعمال جبر و زور و بصورت یکنوع یوغ معنوی فراهم میکنند، مسلح به جهان بینی فلسفی که باشند بدون تردید در جهت متضاد آرمان‌های انسانی، اصول دموکراسی و روش‌های دموکراتیک حرکت میکنند، و چنین وحدتی نه آنکه مبین آزادگی نیست بلکه دشمن مستقیم آنست.

در هر سازمان دموکراتیک بشرطیکه در آن خدشه و نیرنگی نباشد شکل و محتوی هم آهنگ و موزون است و این توازن و وحدت نتیجه منطقی و خودبخودی آن است، در مرزی که هیچ انسانی بحقوق انسان دیگر تجاوز نکند، هیچ فردی فرد دیگر را باستثمار نکشد و هیچ قدرتی مافوق قدرت دیگر نباشد چگونه امکان دارد هم آهنگی، یکپارچگی و وحدت وجود نداشته باشد، آرمان دموکراسی

احترام بحقوق همه انسانهاست و در چنین رژیم کلیه مسائل اجتماع بر همین محور اصلی حل و فصل میشود، همچنین مسأله تبلیغات که یکی از مسائل حساس و عمده هر جامعه دموکرات است، الزاماً بهمین خاطر است که در چهارچوب وحدت جامعه، هم آهنگی دستگاه تبلیغات و نقش فرمان‌دهی آن حقاً منصبی والا کسب میکند، اینرا شما هم میپذیرید که دستگاه تبلیغات ما از این جهت کمبودهایی دارد که باید مورد توجه قرار گیرد؛ دستگاه وسیع تبلیغات کشور ما باید از همه جهات همراه انقلاب مترقیانه شاه و مردم حرکت کند، باید شعارهای انقلاب را عمیقاً درک کند، و وظیفه‌ای که تبلیغات در برابر انقلاب، در برابر مردم و در پیشگاه رهبر شجاع انقلاب دارد بسیار مهم و حساس است زیرا این دستگاه تبلیغات است که باید مردم وطن ما را صمیمانه و صادقانه بخدمت انقلاب گمارد، بنظر ما هر چه در این باب گفته و نوشته شود کم است و آنها که با ایمان راسخ و علاقه

مفرط وفادار و جانباز راه انقلاب پیروز شاه و مردمند آنها که قدرت
درک عمیق تعالیم و آموزش سردار موفق انقلاب را دارن بخاطر پاسداری
شرافتمندانه از مکتب تابناک و امیدبخش این را وظیفه خود میدانند.

اردیبهشت ماه ۱۳۴۶

دانشگاه و دانشجو

در این روزها همه جا صحبت از دانشگاه و دانشگاہیان است در کوچه و بازار در محافل و مجالس در مزرعه و در کارخانه و در خانوادہ ہا ، همه جا ، ہر جا کہ دونفر باہم جمع میشوند از دانشگاہ ، از دانشجویان ، از استادان دانشگاہ و از نحوہ برخورد دولت با مسائل دانشجویی گفتگو میکنند .

گرچہ شما بصورت رسمی یعنی از رادیو و نشریات نیمہ رسمی کمتر خبری در این مورد بدست میآورید و شاید یکی از عیوب ہم ہمین باشد ، ولی در بین مردم از طبقات گوناگون اکنون مہمتر از مسألہ دانشگاہ و کلیہ مطالبی کہ در متن و یا در حاشیہ آن قرار گرفتہ است مسألہای وجود ندارد ، بدون توجہ بہ کیفیت آنچہ کہ در این بارہ شایع است و دہان بدہان میگردد . این حقیقت جلب توجہ میکند کہ مردم ، مسائل دانشگاهی و اصولا دستگاہ تعلیم و تربیت را باعتبار نقش ممتازی کہ در جامعہ و آدم سازی برای آن دارد بطور مداوم تحت دقت و بررسی قرار دادہ و کمتر راضی میشوند در این مورد سکوت کنند و یا بدون عکس العمل از کنار آن بگذرند ، چہ ہمہ جمعیت این کشور بشکلی ، بصورت مستقیم یا غیرمستقیم با قسمتی و یا واحہی از سازمان آموزش مملکت در ارتباط بودہ و خوب و بد آنرا حس میکنند حتی عقب مانده ترین مغزها ، آنها کہ جمود فکری سراپای وجودشان

را گرفته و از درك حقایق عینی شرایط زمان حاضر عاجز و درمانده‌اند و از قالب معیارهای کهنه و ارتجاعی خارج نمی‌شوند باز نسبت به مسأله آموزش ، سازمانهای آموزشی و مقررات حاکم بر فرهنگ کشور نمیتوانند بی تفاوت باشند و عیوب و نقائص را نادیده بگیرند، و این توجه مخصوص خارج از مسائل عاطفی و فردی که بصورت علاقه پدران و مادران به آینده فرزندان و نوباوگانشان تظاهر میکند یک ریشه عمیق میهنی و اجتماعی هم دارد باین معنی که این تنها فرهنگ است که پاسدار بنیان بقاء وهستی يك ملت در طول تاریخ و در قرون و اعصار بوده و در حالیکه گذشته تاریخی را حفظ میکند و نمایشگر زشتی‌ها و زیباییهای آنست از آینده نیز سخن گفته و رمز جاودان ماندن حیات ملی را در بطن خود پرورش میدهد .

ملت که نسل ما گنجینه گرانبهای از فرهنگ پيشتاز عصر قدیم را بعنوان عزیزترین میراث ملی خود در اختیار دارد و این میراث چکیده‌ایست از آرمانهای گرانقدر ملتی پر مایه و سازنده که در مرحله‌ای از تاریخ پرچم دار فرهنگ و تمدن گیتی بوده است .

و شما امروز که فقط ناظر نشان‌های پراکنده‌ای از آن اقتدار فرهنگی در زوایای فرهنگ دنیای متمدن قرن ماضیید بدون تعصب به گذشته خود افتخار میکنید اما این افتخار هیچوقت نتوانسته است نجات بخش فرهنگی کنونی ما ، از رخوت و سستی، از عقب ماندگی و اسارت و از ورشکستگی و حقارت باشد.

ما در طولی از زهان که تهاجم مغول‌ها و اعراب سر آغاز آن بود و سپس به استثمار فرهنگی و اقتصادی استعمار گران بین‌المللی کشید دچار مرك فرهنگی شدیم؛ مرگی تدریجی که هم اکنون واکنش‌های شدید آنرا تحمل میکنیم و میخواهیم روشی اتخاذ کنیم تا حیات فرهنگی خود را از منجلا ب فساد و تباهی نجات بخشیم ، تردید نیست که برای پیروزی در این امر حساس و بسیار اساسی قبلا احتیاج به شناسائی همه جانبه ودقیق وضع آموزش و پرورش کشور بر اساس واقعیات خواهیم داشت چه اگر واقع بینی را فدای خیال بافیهای فریبنده کنیم آنچنان کوهی از

مشکلات آموزشی ایجاد میکنیم که رفع آن نیز مستلزم تحمل مشقات فراوان و توان فرسا برای همه افراد ملت است .

بنظر ما يك بررسی واقع‌بینانه وعینی روی مسائل آموزشی مملکت قبل از هر چیز این حقیقت انکارناپذیر را آشکار میکند که برخلاف تمام تبلیغاتی که میشود سازمان آموزشی ما در مجموع خود پاسخگوی احتیاجات جامعه رشد پذیر و ترقی خواه کشور نیست و با مبانی انقلاب عظیم اجتماعی ایران که بحق حکم بر ابطال همه قالب‌ها و معیارهای کهنه، ارتجاعی وقديمی داده است هم آهنگی ندارد، این عدم توازن را شاید بتوان در بعضی از سازمان‌های دولتی و غیر دولتی بصورت موقت تحمل کرد و اصلاح آنها را به مراحل بعدی انقلاب محول ساخت ولی دستگاه آموزش و پرورش بعنوان دستگاهی که نقش سازندگی بنیادی در هر نوع تحول اجتماعی و ملی دارد هرگز نمیتواند مشمول چنین استثنائی در شرایط تحول و تکامل تدریجی باشد .

بحث بیهیچوجه بر سر قسمتی و یا شاخه‌ای از تشکیلات وسیع آموزش و پرورش کشور نیست این ناموزونی از کود کستانها آغاز میشود و سراسر دستگاه آموزشی را در بر میگیرد منتهی مشکلات و ناهم آهنگی‌ها در مراحل نهائی آموزشی یعنی در مدارس عالی و دانشگاهها بصورت تضادهای آشتی ناپذیر با سیستم و تشکیلات غلط تظاهر میکنند. و همین تضادات اجتناب ناپذیر است که در صورت منطقی خود، راه حل‌های مناسب جهت برطرف کردن مشکلات و رفع نقائص بوجود می‌آورد و راه را از چاه نشان میدهد ، بهمین مناسبت مرحله بروز تضاد بین خواست نیروهای جوان مخصوصاً دانشجویان باشکل سازمان آموزش که هنوز در قواره فرسوده خودنمایی میکند از نظر کیفیت و کمیت اهمیت ممتاز کسب میکند ، تشکیلات غیر متحرك و بوروکرات برای ادامه حیات خود بدون توجه بشرايط عینی و مختصات عصر نودر پشت سنگرهای ویران شده مقررات خشك و نامتناسب با زمان جبهه میگیرد و از آنجا گرچه با ناامیدی، اما بیرحمانه هر گونه جهش مترقیانه را که

بنحوی از اقتدار حکومت بوروکراتیسم اداری بکاهد و یا آنرا متزلزل کند
تخطئه میکند و با بکار بستن شیوه‌های باصلاح قانونی مقرراتی وضع میکند که
حتی‌الامکان توسعه و عمیق شدن شکاف‌هایی که بمهت والای شاهنشاه و حمایت
صمیمانه جوانان و زحمتکشان این آب و خاک بردار ارتجاع و عقب ماندگی پدید
آمده است متوقف شود.

و اما از سوی دیگر نیروی فکری و عشق و علاقه طبیعی جوانان و دانشجویان
به نوخواهی و نوسازی، آفریدگار آنچنان شور و هیجانی است که امید به زندگی
پر شکوه را در دل هر انسان مترقی، شرافتمند و معتقد به حقانیت و اصالت انقلاب
اجتماعی ایران زنده و جاوید میدارد و این قبل از هر چیز میرساند که گرچه
تشکیلات و سازمان آموزش و پرورش مملکت هنوز منطبق و هم‌آهنگ با شرایط
خاص زمان حاضر نشده و هنوز اصول، مقررات و آئین نامه‌ها و نظامنامه‌های
بی تناسب و غلط جزء مهم و عمده‌ای از این سیستم سازمانی نا آگاه را تشکیل
میدهد و مشکلات فراوانی ایجاد میکند و گرچه هستند کسانی که نمیخواهند
حقیقت زمان حال و خصوصیات اجتماعی جامعه تحول یافته ایران را درک کنند .
ولی بهر تقدیر آینده از آن جوانان و نیروی عظیم آنها خواهد بود و این جبر زمان
و قانون لایتغیر جهان وجود است، قانونی که هرگز در صحت آن نمیتوان تردید
داشت .

بنظر ما حل همه مشکلات و نا مرادیهای فرهنگی با توجه بهمین اصل بسادگی
امکان پذیر خواهد بود، اگر ما قبول کنیم که فرمانروایان و رهبران دنیای فردا
نوباوگان و جوانان امروز خواهند بود و اگر واقعاً بآنچه که قبول میکنیم ایمان
و عقیده داشته باشیم بدون تردید در حل مسائل مربوط بآنها از کودکان گریخته
تا دانشگاه با استفاده از شخصیت ، استعداد ، دانش ، هوش و فعالیت خود
آنها توفیق حاصل خواهیم کرد ، و در غیر اینصورت نباید امید به حل تضاد
داشت.

تضادی که کمترین ضرر و صدمه‌اش ایجاد جنجال و نا امنی در محیط علم و دانش خواهد بود .

حوادث اخیر دانشگاه نمونه بارزی از نتایج این تضاد آشکار است ، تضاد بین نسل نو طلب و ترقی خواه با تشکیلات و مقرراتی که نه فقط هم آهنگ با شرایط تجدید بنای انقلابی وطن ما نیست بلکه چون کوهی از ناملایمات و بی عدالتی‌ها، حرکت و کوشش دانشجویان و جوانان نیک سرشت و وطن پرست ما را ترمز می‌کند.

بنظر ما آنچه که دانشجویان دانشگاه بعنوان نمایندگان بلامعارض نسل جوان و فعال کشور طلب میکنند با عدالت و انصاف و با منشور مترقی انقلاب اجتماعی ایران توازن کامل دارد، دانشجویان میخواهند که حیثیت و اعتبار و شخصیت آنها محترم شمرده شود و این از حقوق مسلم آنها است ، رفتار بعضی از مسئولان امور دانشگاه و حتی معدودی از استادان مخصوصاً در بعضی از دانشکده‌ها با دانشجویان هیچوجه در خور و پسندیده مقام والای استاد و دانشجو نیست ، این طرز برخورد با دانشجو جز آنکه او را تحریک و عصبانی و تندخو کند ثمره دیگری نخواهد داشت .

دانشجوی دانشگاه که بعد از تحمل مشقات فراوان بدانشگاه راه یافته و این پیروزی را بسیار عزیز میدارد تنها بهمین علت که دانشجوی دانشگاه و هم صحبت اساتید عالیقدر است انتظار دارد که لا اقل شخصیت او با احترام بدانشگاه و شخصیت استادان توأم گردد ، حقاً هم اینطور استنباط میشود که احترام دانشگاه و حیثیت استاد بستگی جدائی ناپذیر با حفظ احترام و اعتبار دانشجو دارد.

بنظر ما دانشجو قبل از هر مسئله دیگر شیفته و خواستار چنین احترامی است .

اینطور که مشاهده میشود بعضی از مسئولان امور دانشگاه تهران هر گونه

فعالیت صنفی و تقاضای دانشجویان را بحساب فعالیت‌های مضره غیرصنفی می‌گذارند و حال آنکه این نوع برداشت از مسائل نه آنکه هیچ‌گره‌ای را نیسنگشاید بلکه موجب پیدایش مسائل و معضلات جدیدی نیز میشود که حل آنها از طریق معمولی امکان‌پذیر نیست و اغلب دیده میشود که بی‌جهت و بصورت غیر لازم یک مسئله کوچک و پیش پا افتاده دانشگاهی بصورت مشکلی بزرگ در کادر مملکتی و در برابر دولت واقع میشود و این نیست جز مدیریت ناقص و وجود مقررات کهنه ، مقرراتی که بلای جان دانشجو و دانشگاه است. مقرراتی که حتماً باید در آن تجدید نظر اساسی و کلی بعمل آید.

مسئولان امور دانشگاه‌های ما باید توجه داشتند که شرایط کنونی جامعه ما تحت تأثیر انقلاب اجتماعی ایران نه فقط اصول روابط تولیدی و اجتماعی را در روستا و در شهر واژگون ساخته ، بلکه بطور کلی و بنحوی قاطع در تمام زمینه‌های حیات سیاسی ، فرهنگی ، اقتصادی و اجتماعی جامعه تأثیر اجتناب ناپذیر برجای گذاشته است ، بعبارت دیگر رژیم جابرانه ارباب و رعیتی تنهادر روستا سرکوب نشده زیرا حاکمیت آن رژیم فقط به روستا محدود نمیشد ، باین مناسبت در دوران سازندگی دهو کراتیک کشور دانشگاه نمیتواند و حق ندارد خاموش ، سرده و بیحرکت باشد ، دانشگاه واحد فعال انقلاب است و اگر نیست باید بشود ، دانشگاه باید قابلیت درک عمیق تعالیم انقلاب اجتماعی ایران را داشته باشد ، نخست آنرا بیاموزد و سپس مروج اصول آن باشد ، آیا رسیدن باین هدف عالی بدون توجه عادلانه بحقوق صنفی و تمایلات روانی دانشجویان امکان‌پذیر است ؟

آیا ایجاد تضییقات و محدودیت‌های تحصیلی و اتخاذ تصمیم‌های عجولانه نتیجه‌ای جز تشدید تضادهای موجود خواهد داشت ؟

اگر دانشگاهی وجود دارد برای دانشجویان است و کاملاً طبیعی است که همه مسئولان دانشگاه خدمتگزار مؤسسه‌ای هستند که متعلق به دانشجویان این کشور است و لذا لازم است بادقتی بیشتر و روشی انسانی‌تر با دانشجویان آینده او روبرو شوند بخدا سوگند دانشجویان ایران پاسدار مطمئن رژیم این مملکت هستند

آنها اگر از مسئولان دانشگاه میهن پرست تر نباشند بدون تردید کمتر از آنها به
سرنوشت کشور خود علاقه ندارند .
چرا باین حقیقت تابناک توجه نمیکنید.

خرداد ماه ۱۳۴۶

دولت و ولگردان

این روزها شما خواننده و شنیده‌اید که دولت تصمیم قطعی دارد موضوع ولگردی را ریشه کن کند و بر این اساس سازمانهای انتظامی و قضائی مملکت تجهیز شده‌اند.

آنها که دست در کار ولگردی و ولگردان دارند و از این طریق بصورت مستقیم و غیر مستقیم زندگی خود را تأمین کرده و روزگار میگذرانند کم و بیش از اینکه در کار و کاسبی خود با مشکلاتی رو برو شده‌اند و لا اقل برای مدتی محدود به بازار بحرانی برخورد کرده‌اند سخت ناراضی و معترضند.

میگویند مأموران انتظامی این بار مسأله مبارزه با این فساد اجتماعی را خیلی جدی تلقی کرده و راه و نیمراه در شهر و اطراف نه فقط اماکن فساد را تحت نظر و کنترل دارند بلکه وسائط نقلیه شخصی را هم از نظرتیزبین خود دورنمیدارند و اغلب از سر نشینان تقاضای برگ هویت میکنند تا خدای ناگردد زن هرزه با مرد هرزه تری دور از چشم آنها در گوشه‌ای خلوت از اتومبیل خود استفاده نا مشروع نکنند.

در حقیقت چنین مبارزه وسیع علیه ولگردی لازم است ولی کافی نیست، کافی نیست زیرا از راه توسل بچنین اقدامات شدید ظاهری هرگز خطری

متوجه ریشه‌ها و عوامل اصلی فساد را نخواهد شد .

این را دیگر امروز هر بچه دبستانی هم میداند که مفاسد اجتماعی فقط انعکاسی است کاملاً منطقی از عقب ماندگیهای بنیانی هر اجتماع . یعنی مفاسد اجتماعی ماهیت اقتصادی و فرهنگی دارند، شما با هر ولگردی که برخورد کنید و زندگی او را از دوران کودکی تا زمان آلودگی بررسی نمائید متوجه خواهید شد که آن بخت برگشته یا بعزل اقتصادی و یا بعزل ضعف در معرفت انسانی و جهالت و بیسوادی به این کوره راه زندگی لغزیده است .

او هرگز گناهکار نیست او سیه روزیست که قربانی شرایط نا مساعد و عقب افتادگیهای جامعه خود شده است و اینک باید همه بار مصائبی را که مسبب اصلی اش او نبوده است تحمل کند ، رنج او بآن اندازه عمیق و زنده گیش تا بحدی تاریک است که قدرت و شهامت اتخاذ هر گونه تصمیم را برای فرار از بن بست وحشتناک زندگی از دست داده است. او محکوم میشود و نابود میگردد بخاطر جرمی که محققاً مجرم اصلی اش اجتماع است ، اجتماعی که چنین فرد مفلوک و منحرفی را میسازد .

قصد و منظور نهائی ما دفاع بی بندوبار از ولگردان نیست ولی شما انصاف میدهید که محکومیت یکطرفه آنها هم نه فقط از عدالت بدور است بلکه ظلمی که بر خود و جامعه روا میداریم ، ولگردی و مفاسدی که بدنبال آن میآیند چیزی نیست که از راه تعقیب و مجازات افراد ولگرد و منحرف ریشه کن شود ، وقتی کارخانه ولگرد ساز وجود داشته باشد شما اگر تمام زندانها را هم از ولگردان پر کنید باز آن کارخانه، نیروی تازه نفس را بمیدان میفرستد، پس برای اینکه مبارزه و اقدامات شما به نتیجه مطلوب برسد آن کارخانه را از پی بردارید ، فرهنگ را اصلاح کنید ، برابط اجتماعی با دید علمی بنگرید ، و بجای ساختن ماشین غول آسای اقتصادی که در جای

خود کمال ضرورت را دارد به رابطه اقتصادی جامعه توجه بیشتر کنید؛ نمونه اصالت این طرز فکر همین جنبش عظیم اقتصادی و فرهنگی مادر سالهای اخیر یعنی سالهای انقلاب است، فساد جامعه ما معلول آن ظلم‌های اقتصادی و آن جهالت و بیسوادی دوران گذشته است، امروز ما برای رفع آن مظالم و آن بی فرهنگی، گام‌های بلندی برداشته‌ایم اما هنوز برای رسیدن بمقصود و هدف انسانی خود راه درازی در پیش داریم، هنوز روابط اقتصادی ما از خانواده گرفته تا اجتماع مظهر و نمایانگر حاکمیت اقتصادی کاملاً مترقی و حساب شده نیست.

هنوز سیستم آموزش ما بصورتی نیست که پاسخگوی کلیه احتیاجات جامعه رشدپذیر ما باشد.

آنچه که بخصوص در امر آموزش اهمیت خاص دارد انطباق کامل سیستم آموزشی با خصوصیات روانی و تمایلات مادی و معنوی افراد جامعه میباشد زیرا در غیر اینصورت افراد جامعه بهره لازم و مفید را از سازمان آموزش نخواهند برد و این خود مقدمه بسیار مساعدی است برای هر گونه انحراف، انحرافات سیاسی، انحرافات اخلاقی و انحرافات مادی. يك مطلب دیگر که توجه بآن در این مقال کاملاً ضروری بنظر میرسد اینست که هر جامعه‌ای در دوره انتقال از يك مرحله بمرحله دیگر ولو آنکه مرحله جدید نمایشی از درجات تکامل باشد باز بناچار با يك سری مشکلات و معضلات پیش بینی شده و پیش بینی نشده مواجهه خواهد بود، بهمین مناسبت دوره انتقال را به گذرگاه برزخ در سیر تکامل يك جامعه نیز میتوان تشبیه کرد، در این حالت معمولاً يك تحول فکری ایجاد میشود که از هر جهت تحت تأثیر دگرگونیهای انقلابی قرار دارد؛ و تا زمانیکه این نظم جدید جزر و مدهای خود را طی نکرده و کاملاً پیاده نشود آن تحول فکری هم شکل مشخص خود را بدست نخواهد آورد. در مراحل این انقلاب فکری دو حالت کاملاً متضاد مشاهده میشود، حالت اول قیام و جهش منطقی نسل نوظلب برای شکستن قطعی تمام قالب‌های کهنه‌ایست که در جهات مختلف زندگی و در تمام زمینه‌های حیات جامعه با سرسختی

از کیفیت و کمیت ارتجاعی خوددفاع میکند و حالت دوم ذوق و شغف از بندرستگی است که بعلت عدم شعور و آمادگی کافی اغلب به انارشیزم در فکر و عمل میگرداند و چون نمیتواند خود را با شرایط نو هم آهنگ کند به استقبال از فساد و تباهی میشتابد که ولگردی، آلودگیهای اخلاقی، بی بندباری، تقلیدهای خانمانسوز و سایر مفاسد اجتماعی و اقتصادی از جمله آن بشمار میروند.

مثلاً دختر یا پسری که تحت کنترل شدید و حاکمیت مطلق خانواده خود میباشند به محض آنکه شرایط داخلی خانوادگی آنها عوض میشود و امکان این بدست میآید که زنجیرهای ارتجاع و آزار دهنده را پاره کنند. آنچنان از خود بیخود میشوند و آنچنان برای استفاده از آزادی بدست آمده عجله و شتاب میکنند که يك باره رمیده و افسار گسیخته مغلوب مفاسد اجتماع میگردند، اینها در اندك زمان به لشگر ولگردان ملحق میشوند، و انواع و اقسام انحرافات اخلاقی و سیاسی را پیدا میکنند. آنها که محیط خود را نفیرین میکنند و برای فرار از آن بهر وسیله ای متشبث و متوسل میگردند در صورت توفیق عموماً برای جبران محرومیت های گذشته و برای گشودن عقده هایی که بمنزله گره های کور در وجود خود دارند میخواهند از تضادهای اجتماع، از تبعیض های گوناگون و از مظالمی که بر آنها تحمیل شده است انتقام بگیرند و حال آنکه خود را فدای این انتقام میکنند قبل از آنکه لذت انتقام را بچشند، در چنین وضعی تعقیب و مجازات درد اصلی را درمان نمیکند، تعطیل اماکن فساد، بازرسی اتومبیل ها، کنترل مدارك هویت و غیره در بهترین حالت خود فقط بصورت سدی است بر سر راه ولگردان و ولگردی ولی ریشه های فساد را خشك نمیکند، اگر قرار بود غیر از این باشد تا حال میبایست این قبیل زخم های اجتماعی ما عمیقاً التیام پذیرفته باشند، دستگاه های انتظامی کشور همیشه و در تمام موارد علیه مفاسد اجتماع و مفسدین مبارزه کرده اند اصولاً وظیفه آنها همین است اما تا زمانیکه به زیر بنا توجه نشود و عوامل فساد را همچنان از شرایط مساعد نضج و پرورش برخوردار باشند هرگز نباید انتظار داشت که مبارزه شروع شده علیه ولگردان به نتیجه قطعی و ثمر بخش برسد. یکی از

امتیازات دوران انقلاب این است که جامعه در حال تحول و یا لااقل قشر پیش قراول آن حقیقتاً پیدا میکند که نسبت به کلیه مسائل مطروحه قضاوت عینی و منطبق با واقعیات داشته باشد و از طرح قضایا بصورت معقول خودداری نکند، اگر قرار باشد در دوران سازندگی انقلابی هم بهمان شیوه های زمان ارتجاع و عقب ماندگی متوسل شویم و فقط برای خود گول زدن به قالب های تو خالی قناعت کنیم، کاری از پیش نخواهیم برد، مبارزه علیه فساد و ولگردی را باید جدی گرفت یعنی بر اساس موازین انقلابی عصر حاضر به حل این مشکل اجتماعی پرداخت، و این کاریست که از عهده هیأتی متشکل از روانشناسان، جامعه شناسان، اقتصاد دانان و متخصصان امور آموزشی ساخته است، اگر دولت مبارزه علیه ولگردی و هرگونه مفاسد اخلاقی و اجتماعی را باین نحو آغاز کند نه خود را گول زده است و نه مردم را و در غیر اینصورت!!

مردادماه ۱۳۴۶

انقلاب در سازمان اداری کشور

حقیقت این است که روش ما در بازگو کردن عیوب آنهم بشکل انتقاد از سیستم حاکم اداری کشور هدفش اصلاح تشکیلات و سازمان است و البته فقط به انتقاد اکتفا نمیکنیم بلکه راه این اصلاح را هم تا آنجا که شعورمان برسد نشان میدهیم و طبیعی است که در این جریان جز بمنافع مردم و خیر و مصلحت عمومی به مسائل دیگر توجه نداریم و الزام و اجباری هم نیست که غیر از این باشیم، یکی از اعتقادات اصولی ما اینستکه در شرایط کنونی، آنها که قلم در دست دارند در صورتیکه قلمشان باختیارشان باشد و صلاحیت اخلاقی و علمی و اجتماعی هم داشته باشند از هر گونه آزادی برای انتشار نظریات انتقادی خود بهر اندازه که شدید و صریح باشد برخوردارند ما خود شاهد و ناظر بوده ایم که روش انتقادی هرگز مسئولان امور کشور را رنجیده خاطر نکرده و حتی گلهای هم بوجود نیاورده است، دلیل بارز این امر آنستکه اولاً مختصات جامعه امروز ما با گذشته کاملاً متفاوت است و ثانیاً ما بکارمان ایمان داریم و آنچه که مینویسیم در هیچ صورت خود حاوی نفع شخصی و خصوصی نیست، راه ما، راه مردم ایران است و آنرا که حساب پاک است از محاسبه چه باك.

شاهنشاه روشنفکر ایران ایجاد انقلاب در سازمان اداری کشور را در دستور

کار دولت قرار داده‌اند و خاطر نشان ساخته‌اند که اینک دیگر وقت آن رسیده است که دولت زمان انقلاب باین امر مهم بپردازد و این سد آهنین و ترمز کننده را از پیش پای جامعه مترقی ما بردارد، زیرا با وجود سازمان اداری ناقص، که ناهم آهنگی آن با زیر بنای تازه استوار شده مملکت، از جهات مختلف مشهود است، هرگز نمیتوان به هدف نهائی انقلاب که تأمین زندگی پیشرفته اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی برای تمام مردم است رسید. فی الواقع اگر خیلی خوش بین باشیم و بسیاری از مسائل عینی را نادیده بگیریم باین نتیجه میرسیم که در صحنه کوشش و پرهیجان کنونی، سازمان اداری ما در مجموع خود هیچگونه فعالیت و حرکت اصولی در سمت انقلاب ایران که تا باین حد نظر افراد واقع بین را بخود جلب کرده است ندارد. نیروی این تشکیلات عظیم نه فقط متشکل و متمرکز نیست بلکه در زمینه و مرحله اجرائی مانند قدرت پراکنده ایست که اجزاء آن یکدیگر را دفع میکنند و موجب بروز یکنوع تضاد مخرب میشوند.

دستگاه اداری ما شور انقلابی و شوق خود سازی ندارد و این بآن معنی است که بطور مداوم باحد پیشرفت های وسیع ما در سالهای اخیر فاصله میگیرد و این خود برای ایجاد روح یأس و بدبینی کافست زیرا مردم از راه سازمان اداری کشور، از طریق تماس مداوم با مأموران و کارمندان دولت و در قواره مقررات و نظامات حاکم بر این سازمان و کارمندان، بوجود تغییرات و پیشرفت ها پی میبرند، حال اگر این تشکیلات وسیع قدرت سازندگی نداشته باشد و در بطن خود عوامل فسادزا و ترمز کننده راسر کوب نکند طبیعی است مردم در پی اعتمادی وعدم رضایت نسبت به دستگاه محق خواهند شد، در این مورد اغلب اشاره کرده ایم که باتبلیغ بی پایه و اساس نمیشود مردم را متقاعد کرد، مردم تا چیزی را با چشم خود نبینند و تأثیر مثبت و مفید آنرا در زندگی روزمره خود ملاحظه نکنند چگونه میتوان انتظار داشت واقعاً خوشبین باشند، اگر دهقان ایرانی بیش از سایر طبقات اجتماع بروز انقلاب را در زندگی خود درک میکند باین علت است که اثر این انقلاب را مستقیماً در وضع خود حس میکند، او زمین نداشته است اکنون صاحب زمین شده،

از بهداشت و سواد محروم بوده اکنون اقدامات اساسی برای رفع این کمبودهایش بعمل آمده او وجود سپاه دانش و بهداشت را در مقابل خود و در زندگی خود لمس میکند، سپاه ترویج و آبادانی در پیشرفت زندگی روستائی و کوشش‌های تولیدی او کاملاً مؤثر است اما همین زارع زحمتکش وقتی يك دعوی حقوقی پیدا میکند وقتی سروکارش با دستگاه اداری کشور می‌افتد ملاحظه میکند که این کلاف‌چقدر سر در گم است، در اینجا اثر چشم‌گیری از انقلاب مشهود نیست همه چیز با جزئی تفاوت مانند گذشته در گردش است.

گرچه خیلی از کادرها و عوامل انسانی عوض شده‌اند، گرچه سازمانهای وسیعتری جای سازمانهای فرسوده قدیمی را پر کرده‌اند، گرچه تشکیلات، جدیدی برای رفع احتیاجات زمان بوجود آمده‌است و گرچه از نظر ظاهر همه چیز رنگ عوض کرده است و برق و برقی چشم‌ها را خیره کرده، ولی در محتوی تغییری داده نشده است، مانند این میماند که راه مردم از راه دستگاه اداری مملکت جداست زیرا اگر غیر از این بود میبایست حالا دیگر آن جهش عظیم که برای تصفیه این دستگاه ضروری است صورت گرفته بود.

جهش برای محکوم کردن فساد بهر شکلی که باشد، جهش برای از بین بردن هر گونه عامل بی‌نظمی، جهش برای وضع قوانین و مقررات جدیدی که منطبق با شرایط روز باشد.

جهش برای نابود کردن بوروکراسی و سیستم میرزا بنویسی، جهش برای اینکه همه کارمندان دولت از هر رده و قشری که باشند بفهمند که مهمترین وظیفه آنها خدمت به مردم و انجام سریع کارها و رفع مشکلات ایشان است. و این جهش‌ها میسر نیست مگر آنکه عیب را آن طور که هست بشناسیم.

بطور کلی علل نابسامانی و عقب ماندگی دستگاه اداری کشور را میتوان بدو دسته اصلی تقسیم کرد.

اول- علل نا پیدا که با وجود اینکه ریشه‌های عمیق دارند ظاهراً دیده نمیشوند و بهمین علت معمولاً از نظر مدیران و مسئولان امور مخفی میمانند، ولذا

اصلاح آنها احتیاج به زمان و عمیق بینی بیشتری دارد. از جمله این علل میتوان محیط اجتماعی، تضاد نیروهای کهنه و نو و همچنین چگونگی رشد و تحول خود بخودی تشکیلات را که در حقیقت محصول جبری پیشرفت و تکامل میباشد نام برد.

۱- محیط اجتماعی - بدون تردید تشکیلات و سازمان مجزای از محیط و اجتماعی که در آن بوجود آمده است نمیتواند باشد یعنی بشکل اجتناب ناپذیر تحت تأثیر خصوصیات و شرایط اقتصادی، فرهنگی، ملی و اخلاقی افراد آن اجتماع که فی الواقع همان اداره کنندگان و گردانندگان اصلی تشکیلات می باشند قرار دارد.

بر این اساس تکیه بر روی این رابطه که هر قدر حد پیشرفت اقتصادی، و تحول اجتماعی وسیع تر باشد، سازمانها و تشکیلات هم باید متریقی تر باشند ضروری است، مقصود این است که شکل و محتوی باید هم آهنگ باشد در غیر این صورت دافع یکدیگر خواهند بود.

پس اگر تصور کنیم، امکان دارد با تشکیلاتی که هیچگونه تناسبی با شرایط زمان و احتیاجات جامعه ندارد بسوی نیکبختی و سعادت مادی و معنوی مردم حرکت کرد کاملاً اشتباه است، توجه باین حقیقت، لزوم ایجاد تغییرات بنیادی را در سازمان اداری کشور بمنظور پی گزاری روبنای جدید، کاملاً منطقی و اجتناب ناپذیر مینماید. در تشکیلات اداری ما؛ اکنون عدم هم آهنگی بین شکل و محتوی بصورت ناراحت کننده ای آشکار شده است تشکیلات اداری ما بقدری فاسد و عقب مانده است که اگر همه افراد صالح را جمع کنید و بخواهید با این تشکیلات زنك زده کار مفیدی انجام دهید مسلماً امکان ندارد و چیزی نخواهد گذشت که فساد سازمانی گریبانگیر آنها هم میشود، راه اصلاح فقط انحلال این تشکیلات و تأسیس تشکیلات جدید است.

۲- تضاد نیروهای کهنه و نو

وقتی تغییرات در جهت بهبود شرایط بمفهوم وسیع کلمه انجام پذیرد میگوئیم اصلاحات بعمل آمده است بنابر این ایده تبدیل و تغییر کهنه به نو و یا بد به خوب از مقتضیات اصلاحات است یعنی اگر اصلاحات این خاصیت را نداشته باشد مانند همان طبل تو خالی است که فقط صدا دارد و اغلب گوش خراش است .

اصلاحات انجام شده در دستگاه اداری ما بیشتر همین حالت را داشته است، این اصلاحات دچار یکنوع مبارزه شدید و پنهانی بین نیروهای نو و کهنه شده است، مبارزه ای که بعلت هم آهنگی نیروهای کهنه و همبستگی تمام اجزا آن با یکدیگر هنوز بسود نیروهای نو تمام نشده است ، این را همه میدانند که پیروزی نو بمثابة مرگ کهنه است لذا این امر نمیتواند مدافع و موافق منافع نیروهای کهنه و فرسوده ای که در داخل سازمان اداری مملکت ریشه کرده و نفوذ عمیق دارند باشد پس آنها شدیداً مقاومت میکنند و چوب لای چرخها میگذارند، باند بازی، دسته بندی، حسادت ورزی، پرونده سازی : کارشکنی ، غرض ورزی و اعمال سوء نیت های خصوصی همه و همه نمونه های بارزی از مقاومت سر سختا نه نیروهای کهنه در برابر نیروهای نو است . و این کینه توزی مخرب موجب شده است که اصلاحات واقعی و اساسی با سرعت مطلوب در دستگاه اداری مملکت صورت نگیرد .

۳- رشد و تکامل خود بخودی تشکیلات

هر سازمان، تحت شرایط خاص تکامل اجتماع بصورت خود بخودی تغییر پذیر است و این تغییر پذیری در طول زمان چهره تشکیلات را بکلی عوض میکند، مثلاً اگر بخواهیم برای جمع آوری اطلاعات مالیاتی از مغزهای الکترونیک و ماشین های جدید حساب استفاده کنیم ناچار باید در ترکیب سیستم اداری تغییراتی بوجود آوریم، استفاده از روش های نومستلزم داشتن کادر متخصص و مدیرانی است که با شیوه ها و تکنیک جدید آشنا بوده و از هر جهت

آمادگی و شایستگی داشته باشند، طبیعی است بکار بستن فنون و علوم جدید، در قالب تشکیلات کهنه و مقررات و قوانین و نظامنامه‌های قدیمی امکان پذیر نیست از طرف دیگر تکامل خود بخودی معمولاً سرعت لاک‌پستی دارد و بطور دائم از پیشرفت‌های سریع و برق‌آسای صنعتی عقب میماند، براین اساس مبادرت به اقدامات جهشی در زمینه برقرار کردن تعادل و توازن بین تشکیلات و حد پیشرفت‌های علمی، فکری و صنعتی کاملاً ضروری و محسوس است، بخصوص برای کشورهایی که ناگزیر از جبران عقب ماندگیهای خود در زمانی کوتاه و فشرده هستند، این کشورها هیچ‌چیز نمیتوانند خود را در چهار چوب پیشرفت‌های خود بخودی محدود کنند.

زیرا در اینصورت هرگز به قافله پیشتاز تمدن و ترقی نخواهند رسید و این مسأله قاعدتاً در مورد کشورما صادق است.

دوم - علل آشکار که شناسائی آنها برای اصلاح دستگاه اداری آسان تر و با امکانات بیشتر میتوان درمورد آنها تصمیم گرفت، این علل را بسهولت میتوان بدو دسته تقسیم کرد.

۱- عوامل سازمانی - نخستین مشکلی که در هر سازمانی پیش میآید اینست که چگونه همکاری گروهی از افراد را که شایستگی و خصوصیات اخلاقی گوناگون دارند برای رسیدن به هدف معینی جلب کنیم و درعین حال به این مسأله نیز توجه داشته باشیم که منافع تشکیلات با منافع کارمندان آن یکی شود. زیرا هر قدر این منافع و جبهه اشتراک بیشتری داشته باشند سازمان مفروض در مجموع فعال تر و آماده تر خواهد بود و وظایف محوله را بنحو بهتر و شایسته تر انجام خواهد داد. پس توجه اساسی باین مطلب باید بعنوان عمده ترین کار شناخته شود و اما بچه نحو میتوان هدفهای سازمان و رضایت منطقی و منافع عادلانه کارمندان را در هم ادغام کرد.

حقیقت این است که انجام چنین کاری از روی الگو و نمونه برداری امکان پذیر نیست.

این وظیفه سازمان دهنده است که با توجه به هدفهای ویژه « تشکیلات » و خصوصیات زمانی و مکانی و جزرومدهای اجتماعی و سیاسی تدابیری اتخاذ کند که در نتیجه آن منافع کارمند باهدف سازمان مخلوط گردد و بعبارتی يك كاسه شود ، متأسفانه در تشکیلات اداری ما در مجموع کمتر باین اصل مهم « ادغام منافع سازمان و منافع کارمندان » توجه شده است .

تشکیلات اداری میخواهد کارمند را فدای مقررات خود کند و کارمند نیز هدفش اینست که از تشکیلات بمثابه وسیله ای برای تأمین منافع شخصی و خصوصیش استفاده کند و باین ترتیب روح ایمان بکار، حس قبول مسئولیت و اعتقاد بانجام وظیفه متزلزل میشود . و اما چه باید کرد تا این تضاد عمیق در سازمان اداری کشور از بین برود و وحدت وهم آهنگی جای آنرا پر کند.

الف - برقراری اصل عدم تمرکز در امور اداری - مطالعه روی تشکیلات اداری مملکت مبین این حقیقت است که از آغاز تا کنون اصل مرکزیت مطلق در اداره امور کشور حاکم بوده است . بعقیده ما علل عمده این تمرکز که پدید آورنده بسیاری از مشکلات و دردسرهای کنونیست عبارت است از :

۱- میل مدیران به نامحدود کردن قدرت شخصی و تحمیل نظرات خصوصی در اداره امور .

۲ - عدم اعتماد مدیران بالای دستگاه به مسئولان و کارمندان رده های پایین .

۳ - عدم اعتماد بنفس مسئولان و کارمندان زیر دست که برای فرار از تقبل مسئولیت و ترس از جوابگوئی حتی در جزئی ترین امور از مقام بالاتر کسب دستور میکنند .

۴ - کمبود کادر متخصص و مطلع که بتواند بنحو شایسته از عهده انجام امور محوله بر آید .

نتیجه تمرکز قدرت و اختیارات وسیع در دست يك و یا افراد معدود در داخل دستگاه اداری کشور موجب شده است که :

۱ - مدیران و مسئولان در عین حال که همه کاره می‌شوند هیچ کاره باشند و فی الواقع هرگز از اختیارات کافی و منطقی برای انجام وظایف محوله برخوردار نباشند .

۲ - حدود مسئولیت‌ها و اختیارات و وظایف مدیران واحدهای مختلف در داخل تشکیلات نامعلوم و مبهم باقی بماند .

۳ - تمام وقت مدیران عالی رتبه و مسئولان رده بالا بمصرف رسیدگی به امور جزئی و ابتدائی برسد و از انجام وظایف اصلی و عمده خود که عبارت از رهبری کلی و همه جانبه باشد دور بمانند و نتیجه این بشود که اغلب تصمیمات بی مطالعه کافی اتخاذ شود.

۴ - وقتی رسیدگی بهر گونه کار جزئی در دایره وظایف وزیر و یا مدیر عالی رتبه قرار بگیرد اجباراً رکود شدیدی در دستگاه پیدا میشود که کمترین صدمه آن ایجاد نارضائی وسیع در اجتماع خواهد بود.

۵ - شخصیت و اعتبار مسئولان و کارمندان رده‌های پائین بنفع مدیران رده‌های بالاتر از بین میرود و نتیجه این میشود که بغیر از عده معدودی که کلیه اختیارات را در دست دارند و از بین آنها جز یکنفر بقیه فقط نقش به اصطلاح سیاهی لشکر را بازی کنند.

بدون تردید ویی آنکه حمل بر گزاف گوئی شود باید قبول کرد که اگر اصل عدم تمرکز بمعنی واقعی خود در تشکیلات اداری کشور پذیرفته شود انجام قسمت عمده‌ای از وظایف و مسئولیت‌های کنونی مدیران عالی رتبه بعهدہ رؤسا و کارمندان رده‌های پائین محول خواهد شد، تمرکز کارها در دست فرد و یا افراد انگشت شمار از بین می‌رود، تمام کارمندان از پائین‌ترین رده تا بالاترین حس مسئولیت پیدا میکنند، فرصت بدست می‌آید تا استعدادهای جوان متظاهر شده و چهره‌های

جدید بدرخشند و فقط در اینصورت است که تشکیلات عظیم اداری مملکت در انجام وظایف مربوط بخود توفیق حاصل خواهد کرد. بدین ترتیب مراد ما از تکیه بر روی قبول اصل عدم تمرکز در دستگاه اداری عبارت است از تفویض و پخش منطقی اختیارات و قدرت بمنظور مسئول ساختن تمام عوامل انسانی دستگاه - و اما این تفویض اختیارات و قدرت باید دارای خصوصیات زیر باشد .

۱- کامل بودن اختیارات - یعنی گیرنده اختیارات باید آگاهی و اطمینان داشته باشد که بر مبنای اختیارات داده شده مسئول کلیه اقدامات و تصمیماتی است که اجرای آنها بنظر او مقتضی است، ساده تر اینکه باید در برابر مسئولیت اختیارات کامل، متناسب و واقعی داد.

۲- حدود اختیارات- تعیین حدود اختیارات مدیران، رؤسا و گردانندگان دستگاه با تدوین و تعریف دقیق و کتبی وظایف و مسئولیت سازمان و واحدهای آن امکان پذیر است ، متأسفانه در حال حاضر بسیاری از سازمانهای موجود نسبت به حدود وظایف خود آگاهی کامل و دقیق ندارند و بهمین مناسبت اغلب در انجام کارها، هم خود دچار سر درگمی هستند و هم ارباب وجوع را سر درگم میکنند ، و طبیعی است تا زمانیکه این حدود اختیارات از هر جهت و برای تمام واحدها بصورت کاملاً دقیق و مشخص بشکلی که در مجموع تشکیلات اداری مملکت ایجاد تضاد نکند، تنظیم و تدوین نشود هرگز هیچ مدیر، هیچ رئیس و هیچ کارمندی نمیتواند بدون دغدغه خاطر دستوری دهد و یا اقدام قطعی کند ، او همیشه وحشت دارد که نکند صدور این دستور و یا انجام این کار از جمله وظایف مربوط به او و یا تشکیلات او نباشد .

ضمناً اختیارات باید طوری تفویض شود که کاره‌ندان و مدیران برای کسب دستور از مقام بالا تر احتیاج نداشته باشند به بیش از یک نفر مراجعه کنند.

۳- صراحت دستورات - در دستگاه اداری ، ما شاهد محافظه کاری شدید مسئولان هستیم یعنی دستورات را بشکلی صادر میکنند که اگر بعداً مشکلی

به وجود آید راه فراری برای خود داشته باشند، در سیستم کنونی اداری کشور به این قبیل مدیران و مسئولان نمیتوان ایراد گرفت ولی در صورتی که حدود وظایف و اختیارات کاملاً روشن شود آنوقت باید دستورات صراحت کافی داشته باشند زیرا حدود مسئولیت هر مدیر، هر رئیس و هر کارمندی کاملاً مشخص است و این افراد نمی‌توانند جوابگوی دستورات و اقدامات خود نباشند.

بدین ترتیب ملاحظه میشود که موضوع شایستگی افراد برای احراز مشاغل و تفویض اختیارات و قدرت بآنها اهمیت فراوان دارد. یعنی موفقیت در امر تفویض اختیارات بمنظور تقسیم کار بین اعضای يك سازمان تا حد بسیار زیاد منوط به انتخاب مدیران، مسئولان و کارشناسان مطلع، با شخصیت و قابل اعتماد است.

ب- برقراری سیستم صحیح کنترل- در سازمان اداری ما اصل کنترل جا و مقامی ندارد و حال آنکه برقراری سیستم صحیح کنترل و توجه کافی باین اصل نه فقط از بروز بسیاری از لغزشها جلوگیری خواهد کرد بلکه در هدایت سازمان بسوی هدف معین شده، عالی‌ترین نقش را ایفاء می‌کند در تشکیلات اداری مملکت اصل بر تعقیب و مجازات است نه بر پیشگیری و ارشاد، ما همیشه شاهد و ناظر بوده‌ایم که افراد را بعلت تخطی و عدول از راه راست مجازات کرده‌اند آنهم معمولاً بعد از آنکه از کار برکنار شده‌اند ولی هرگز ندیده‌ایم که برای جلوگیری از بروز و اشاعه فساد، برای راهنمایی مدیران و کارمندان و برای تأمین سلامت نفس و فکر آنها اقدام جدی و وسیع بعمل آمده باشد، مسلماً همه مسئولان و مدیرانی که دچار انحراف و آلودگی میشوند در آغاز شروع به خدمت و ورود به دستگاه دولت منحرف و فاسد نبوده‌اند، آنها در طول دوران خدمت به فساد کشیده شده‌اند.

و این نیست جز ضعف تشکیلات، و الا در سازمانی که سیستم صحیح کنترل وجود داشته باشد، کارمند بطور مداوم تحت راهنمایی و ارشاد باشد، بموقع تشویق و در جای خود تنبیه گردد، فساد از بین خواهد رفت. شرایط بروز انحراف

منهدم میشود و وجدان کار در کارمند بوجود میآید، ایجاد چنین سیستم کنترولی در دستگاه اداری مملکت مشکل نیست، موضوع عمده خواستن است، خواستن به این معنی که دولت از روی صداقت و صمیمیت به برقراری این سیستم کنترول که مبتنی بر ارشاد، پیش گیری و همچنین مجازات بموقع باشد معتقد شود و بر این اساس اقدامات اساسی خود را آغاز کند.

۲- عوامل انسانی - در واقع آنچه به سازمان جان و نیرو میدهد کارمندان آن هستند، باین معنی که ارزش کیفی و کمی این افراد را برای رسیدن به هدف سازمان نمی توان نادیده گرفت، در قبول این واقعیت نمی توان تردید کرد که بدون تأمین منافع منطقی عوامل انسانی وجلب رضایت مادی و معنوی آنها انتظار هر گونه پیشرفت در کار سازمان بی مورد است، هنوز هستند مدیرانی که بر اساس الگوهای کهنه اینطور تصور میکنند که با اعمال جبر و زور و اتخاذ روشهای شدید و تهدید به اخراج و یا ایجاد ترس می توانند شوق به خدمتگذاری را در کارمند بوجود آورند و وجدان کار را در او زنده کنند، این مدیران دچار اشتباه بزرگی هستند زیرا بدفعات در تجربه و عمل مشاهده شده است که روش ارباب و تهدید و یاسخت گیریهائی در این حد، هرگز نمیتواند عامل قطعی و مؤثری برای اجرای وظایف اداری باشد، عبارت دیگر تا کارمند معتقد و مؤمن به انجام کار مفید و بی خدشه نباشد تحت هیچ شرایطی نتیجه کار او ثمربخش نخواهد بود، البته امکان دارد که برای مدتی از نظر ظاهر نظم و ترتیب در امور مشهود گردد ولی چنین نظمى نه عمیق است و نه ریشه دار، زیرا بمحض آنکه فشار مدیر مسئول کم شود و یا ازین برود همه چیز بهمان صورت سابق بر می گردد و این بهترین آزمایشی است که از بی ثباتی و کم عمقی روشهای مبتنی بر اعمال زور و جبر بعمل می آید.

اشاره کردیم تا کارمند راضی نباشد، اعتقاد به انجام کار صحیح پیدا نخواهد

کرد و تا زمانی که چنین اعتقادی را پیدا نکند آمادگی برای هر گونه لغزش خواهد داشت، بدیهی است تأمین رضایت کارمند بر اساس قواره‌های پیشنهادی خودش امکان پذیر نیست ولی توجه به تقاضای منطقی کارمندان در حد مقررات و قوانین عادلانه و مرقی و از طریق اجرای يك مدیریت صحیح کاملاً ممکن است.

مدیریت صحیح - شك نیست که افراد با روحیه و طرز تفکر متفاوت، با امیال و خواست‌های گوناگون و بالاخره با انتظارات ناهم آهنگ داوطلب خدمت در يك سازمان میشوند اما همه آنها در يك مورد اتفاق دارند و آن میل به پیشرفت و تأمین آینده است.

مبارزه برای رسیدن به سعادت و نیکبختی جزئی از وجود هر انسان فهیم و عاقل است منتها همه برای توفیق در این امر تمام وسائل لازم را در اختیار ندارند و نمی‌توانند هم داشته باشند زیرا خصوصیات روحی و شایستگی‌های اکتسابی آنها مساوی نیست.

چنین افرادی که دارای هدف نهائی مساوی و دارای امکانات و شرایط کاملاً متفاوت و متغیر هستند در سازمانی جمع میشوند تا تحت نظام واحدی به انجام يك سری کارها و فعالیتهای اجتماعی بپردازند، طبیعی است که جلب رضایت منطقی آنها قبل از هر چیز مدیریت می‌خواهد و این مدیریت باید هم علمی باشد و هم انسانی، که بآن می‌گوئیم مدیریت صحیح. مهمترین خاصیت و امتیاز مدیریت صحیح در این است که بآسانی می‌تواند از راه تلفیق منافع کارمند با منافع سازمان امکانات وسیعی برای رسیدن به هدفهای سازمان که در واقع جنبه کلی و همگانی دارند فراهم کند.

کشف استعداد و تشخیص لیاقت و تعیین خصوصیات کارمند از جمله وظایف عمده مدیریت صحیح است زیرا بعد از این اقدام اساسی که می‌توان از کارمند در شغلی که از هر جهت متناسب با وضع روحی، جسمی، اخلاقی و علمی‌اش باشد استفاده

کرد. هم او را راضی نمود و هم سازمان را غنی.

اما مدیریت صحیح فقط باین اکتفا نمیکند. درحقیقت مدیریت صحیح يك نوع هنر ارزنده است و این هنر چیزی نیست که تمام رموزش از طریق کتب و رسالاتی که در این باب تهیه و تدوین شده است آموختنی باشد این هنر رابطه مستقیم با روحیه و خصوصیات شخصی مدیر دارد، مدیر خوب می تواند به اشکال مختلف و از راههای گوناگون روی کارمند اثر بگذارد، از وجود او بعنوان پله ای برای ترقی خود استفاده نکند، نسبت به او تبعیض قائل نشود، رعایت عدالت و انصاف را نسبت باو بکند، شخصیت او را صادقانه محترم بشمارد، و در عین حال کوشا باشد که راه پیشرفت او را در حد شایستگی و لیاقتی که ابراز میدارد هموار کند.

هرگز منافع منطقی او را بمنافع دستگاه و منافع دستگاه را بمنافع او نفروشد، يك مدیریت خوب هرگز سرنوشت خود را از سرنوشت کارمندان جدا نمیداند، هرگز بآنها خیانت نمی کند، هرگز بر اساس نظریات خصوصی و تمایلات شخصی خود دست به پرونده سازی نمی زند، دستورات خود را صریح و بدون تزویر می دهد، پشت میز مدیریت به کارمندان چون برده های سر سپرده نگاه نمیکند، بآنها نخوت و تکبر نمی فروشد و بالاخره يك مدیر خوب کسی است که دوست صدیق و قابل اعتماد دستگاه و کارمندان باشد. شما قبول میکنید که هنوز در دستگاه اداری ما بسیاری از مدیران باین مسائل توجهی ندارند؟ شما می پذیرید که هستند مدیرانی که بعلت عدم صلاحیت اخلاقی و انسانی و بعلت نداشتن اطلاعات و دانش کافی بین خود و کارمندان خود، بین خود و منافع دستگاه تحت مدیریت خود و سر انجام بین خود و مردم وطن خود تضاد عمیقی ایجاد کرده و چون كبك سر در برف فرو برده به حقایق عینی حاکم بر محیط توجهی ندارند؟ آیا چنین رفتاری زبینه يك مدیر است؟ آیا با چنین اوضاع و احوالی می توان بسر منزل مقصود رسید؟ آیا دستگاه اداری مملکت با چنین کمبودها و مشکلاتی

می‌تواند در قالب زمان انقلاب قرار گیرد؟ اگر قرار بر صحبت و حرف تو خالی
باشد پاسخ مثبت است والا در صحنه عمل و واقعیات چنین تشکیلاتی محکوم بفساد است.
باشد تا آینده قضاوت کند .

آبان ماه ۱۳۴۶

وزارت علوم و انقلاب فرهنگی

گرچه بعلت ضعف کار توضیحی در باره علل لزوم تشکیل وزارتخانه‌های جدید هنوز افکار عمومی رغبت کافی به قبول اصالت این اقدام نشان نمیدهد ولی بهر حال در بین وزارتخانه‌های تازه تأسیس شده بنظر میرسد که وزارت علوم و تحقیقات علمی وضع خاصی دارد، وضع خاص باین معنی که وزارت علوم در شرایط کنونی جامعه ما و در محدوده انقلاب آموزشی کشور که اکنون احتیاج بآن بیش از هر زمان دیگر احساس میشود باید نقش اول را ایفا کند و ما اینطور فکر میکنیم که اصولاً تشکیل وزارت علوم خود مرحله آغاز این انقلاب است. و اگر این نظر صحیح باشد باید گفت چه دلیلی از این مهمتر و منطقی‌تر در مورد لزوم تشکیل این وزارتخانه میتوان اقامه کرد!

حقیقت این است که مردم از هر اقدام اصیل در زمینه بهبود شرایط عمومی زندگی و تأمین رفاه جامعه شدیداً جانب‌داری میکنند و البته مسأله آموزش و پرورش که بطور کامل و مستقیم مربوط با زندگی یکایک افراد این کشور است، مسأله‌ای که بد و خوب آن نمی‌تواند بی‌تأثیر در کیفیات و حیات جامعه ما باشد، بصورت جدی مورد علاقه و توجه مردم است، و درست‌به‌مین مناسبت هر قدم مثبت و هر تصمیم‌گیره گشای دولت در این زمینه بیش از آنچه که تصور رود مورد حمایت

و تأیید قطعی واقع میشود و مردم با تمام نیروی خود آنرا تقویت میکنند ،
بر این اساس نحوه قضاوت افکار عمومی نسبت به وزارت علوم کاملاً
روشن است .

تشکیل وزارت علوم نتیجه اجتناب ناپذیر لزوم ایجاد انقلاب آموزشی و
تأمین احتیاجات مختص این انقلاب است ، در اینصورت اگر این تشکیلات نتواند
وظیفه‌ای که رسالت اجرای آنرا بر عهده دارد انجام دهد بصورت نیروی ضدانقلاب
در خواهد آمد ، نیرویی که بدون تردید در جریان بشمار رسیدن انقلاب فرهنگی
ایران ایجاد انحراف و تزلزل میکند، اما برای اینکه چنین فاجعه‌ای بروز نکند
چه باید کرد .

قبل از هر اقدام باید به لزوم انقلاب آموزشی صمیمانه معتقد شد و آنگاه
پذیرفت که برای پیروزی این انقلاب احتیاج به تشکیلاتی است که از هر جهت
منطبق و هم‌آهنگ با مختصات و روحیه انقلاب باشد. چنین تشکیلاتی محتاج به
کادر و عوامل انقلابیست ، جریان انقلاب و تغییرات جهشی محیط در بوجود
آوردن عناصر انقلابی بی نهایت مؤثر است با توجه باین مطلب در دوران انقلاب
و تحت آموزش انقلابی کادرهایی تربیت خواهند شد که از نظر تئوری و عمل آماده
برای هر گونه سازندگی انقلابی هستند و یکی از امتیازات وزارت علوم این است
که بعنوان سازمان زمان انقلاب در شرایطی متولد میشود که امکانات استفاده از
کادرها و عوامل انقلابی تا حد زیادی فراهم شده است ، از این گذشته وزیر علوم
خود پایه گذار تشکیلاتی است که در رأس آن قرار گرفته یعنی هیچگونه رادع و
مانعی بشکل سازمان کهنه و قدیمی در برابر او وجود ندارد و از این جهت وارث
وضع نابسامان گذشته نیست و این نیز توفیق بسیار بزرگ است. از این رو می‌خواهیم اینطور
نتیجه بگیریم که اگر تا کنون عملیات بر اساس واقع بینی و در نظر گرفتن تمام
امکانات مثبت باشد دیگر دلیلی برای عدم موفقیت احتمالی وزیر علوم و همکاران
او وجود نخواهد داشت.

واقع بینی. ما اغلب روی مسأله واقع بینی تکیه کرده ایم مقصود ما از

واقع بینی اینست که برای شروع بکار لازم است قبلاً کلیه شرایط مثبت و منفی را با دید ابژکتیو «عینی» بررسی کنیم، از برخورد با واقعیات احتراز نکنیم، از صحنه مبارزه بخاطر تحقق حقیقت نگریزیم و هرگز در برابر مشکلات حتی اگر مأیوس کننده بنظر آیند زانو نزیم، باید باتمام وجود خود قبول کنیم که پیروزی قطعی انقلاب ایران در گروی فداکاری و جانبازی کسانی است که در متن انقلاب به کوشش و تلاش پرداخته اند هر عنصر انقلابی مانند یکی از مهره های اصلی ماشین انقلاب است، پس از ضعف و سستی نشان دهد و یا اگر کار خود را بخوبی انجام ندهد حرکت ماشین در مجموع دچار وقفه میشود و لطمه ای که باین نحو وارد آید سراسر جامعه را متألم میکند، وزارت علوم که در ماشین انقلاب یکی از مهره های اصلی است احتیاج مبرم باین واقع بینی دارد، یعنی باید نخست جامعه فرهنگی کشور را بخوبی بشناسد، مشکلات و معضلات آنرا رده بندی کند و بر اساس اهمیت مطلب در رفع آنها بکوشد، شك نیست که چنین اقدامی احتیاج به بررسی دقیق اولیه دارد و این بررسی کامل نخواهد بود مگر آنکه بصورت جمعی صورت گیرد، باین معنی که عناصر بررسی کننده عبارت خواهند بود از کلیه واحدهای دانشگاهی کشور، این واحدهای دانشگاهی که متشکل از دانشجویان، اساتید و مدیران اداری میباشند صالح ترین افرادی خواهند بود که میتوانند مشکلات را مطرح کرده و راه اصلاح را معین کنند.

دانشجویان. باید به دانشجویان حق داده شود تا مسائل مربوط به امور تحصیلی و زندگی خود را مطرح کنند و بعنوان یکی از عوامل اصلی حیات فرهنگی کشور تجهیز شوند، لازم است این فکر بوجود آید که دانشجویان حق دارند در امور مربوط بخود دخالت مستقیم داشته باشند تأمین چنین حقی برای دانشجویان تنها مشکلی ایجاد نخواهد کرد بلکه بسیاری از مشکلات کنونی را نیز بر طرف خواهد ساخت، اگر مسئولیت قسمتی از امور دانشگاهها را بر عهده دانشجویان بگذارید یقین است که گام بسیار اساسی در راه تحقق انقلاب آموزشی کشور برداشته اید. از این گذشته جز از راه برقرار کردن تماس مستقیم با دانشجویان مملکت به دردهای

آنها پی نخواهید برد ، باید رابطه‌ای دوستانه محکم و استوار بین وزارت علوم و دانشجویان بوجود آید باید اقدامات وزارت علوم بنحوی باشد تا دانشجویان بتوانند این تشکیلات نوپا را پیش از انقلاب آموزشی بشناسند و تمام نیروی خود را در اختیار آن گذارند ، باشد تا نتیجه این کار زیر بنای تحولی بسیار عظیم گردد ، تحولی که شرایط تحصیلی و زندگی «عصیان‌گران مظلوم» یعنی دانشجویان را بکلی دگرگون سازد.

اساتید دانشگاه . نقش اساتید دانشگاه‌های ایران در بثمر رسیدن انقلاب آموزشی کاملاً ممتاز است اساتید دانشگاه فرم دهنده اصلی نسل جوان شناخته میشود ، او نه فقط با نسل حاضر بلکه با نسل‌های آینده در ارتباط است و در حفظ و بقاء مملکت بمفهوم بسیار عمیق خود سهم بسزائی دارد ، معلم معمار اجتماع است ، معلم فرم ایدئولوژیک اجتماع را معین میکند ، او با روح و قلب جامعه ارتباط دارد و بهمین جهت از منزلتی بس رفیع برخوردار است ، از این نظر معلم در شناسائی و درک خصوصیات فکری نسل جوان و تشریح آن از هر لحاظ صلاحیت دارد ، با استفاده از دانش و تجربه معلم میتواند انقلاب آموزشی را غنی ساخت ، بعبارت دیگر بدون کمک و شرکت مستقیم معلم نمیشود انقلاب آموزشی را بانجام رساند ، پس باید بمعلم این حق را داد تا در محیطی آزاد و تحت شرایط مساعد نظر و عقیده خود را عنوان کند ، مشکلات را باز گو کند و راه اصلاح بیابد ، معلم واقعی نمیتواند با دانشجو تضادی داشته باشد ، اساتید مامخصوصاً اساتید جوان که خود در گذشته نزدیک دانشجوی بوده اند بالاچار با تمام مسائل دانشجویی آشنائی دارند ، در سالهای اخیر گروهی از بهترین دانشجویان ایرانی که در دانشگاه‌های داخل و خارج از کشور تحصیلات خود را با تمام رسانده اند وظیفه تربیت نسل جوان را بر عهده گرفته اند و با اعتقاد و ایمان راسخ به اهمیت شغلی که انتخاب کرده اند مبدأ طرز تفکر جدیدی نسبت به مسائل دانشگاهی و دانشجویی شده اند ، بنظر ما این اساتید لایق ، با استعداد و روشنفکر بمنزله تکیه گاه اصلی انقلاب آموزشی کشور شناخته میشوند ، اینها برگزیدگان نسل حاضر این مملکت هستند ، وزارت علوم بدون توجه به نیروی معنوی و استفاده از دانش جدید آنها قادر بگشودن هیچ گره‌ای نخواهد بود ، از

طرف طرف باید دانست که بین این اساتید جوان و دانشجویان وحدت نظر کامل و هم آهنگی وسیع وجود دارد و این خود بسیاری از مشکلات را برطرف میسازد البته بشرطیکه اقدامات وزارت علوم نیز در جهت تحکیم هرچه بیشتر این همبستگی و همگامی باشد.

مدیران اداری . کسانی که امور اداری دانشگاههای کشور را رهبری میکنند به ضرورت شغلی خود با عللی که موجب رکود در کار و فعالیت دانشگاهی میشود آشنا هستند ، آنطور که مشاهده میکنیم با تمام اقداماتی که شده « از قبیل تشکیل هیأت امناء برای دانشگاهها » هنوز سیستم اداری این مؤسسات کم و بیش تحت حاکمیت مقرراتی است که بهیچوجه با روح انقلاب آموزشی کشور توازن ندارد ، بعلاوه با تفویض اختیارات و آزادی عمل بیشتر برای بعضی از دانشگاهها مآلایکونوع نا هم آهنگی شدید بوجود آمده است که تأثیر نامطلوب و یأس آور آن روی اساتید و دانشجویان کاملاً مشهود است ، یکی از وظایف عمده وزارت علوم این است که هرچه زودتر مقررات واحدی برای تمام دانشگاههای کشور وضع کند، کادر آموزشی ، کادر اداری و دانشجویان دانشگاهها باید از شرایط و امکانات و اختیارات مساوی برخوردار شوند و در تنظیم و تدوین چنین مقرراتی مدیران اداری دانشگاهها میتوانند سهم بسزائی داشته باشند.

با توجه به توضیحات داده شده ملاحظه میشود که مبرمترین مسأله در انقلاب آموزشی کشور حل مشکلات و معضلاتی است که در راه تحصیلات دانشگاهی وجود دارد، فرهنگ ما باید از راه برطرف ساختن این موانع عمده و اساسی اصلاح شود ، زیرا تا امر تعلیم شکل صحیح پیدا نکند امر تحقیق که آن نیز از جمله وظایف وزارت علوم است سرانجام نخواهد گرفت ، در حال حاضر وبا اشکالات کنونی تحقیقات علمی مفهومی نخواهد داشت ، ما بهیچوجه مخالف تحقیقات دانشگاهی نیستیم ولی اعتقاد داریم تا زمانی که بنیان آموزشی ما استوار نیست، تا زمانی که مسائل اولیه تحصیل در دانشگاهها حل نشده است ، و تا زمانی که تضادهای عمده ، محیط دانشگاه را بمیدان برخورد های گوناگون تبدیل کرده است موضوع تحقیقات

علمی بیشتر جنبه شوخی و سرگرمی خواهد داشت ، تردید نیست که ما حاصل انقلاب آموزشی ایران باید آنچنان تحقیقات علمی باشد که ثمره و محصول آن شکل جامعه را از هر جهت عوض کند ولی خود تحقیقات علمی، انقلاب آموزشی نیست و حال آنکه وزارت علوم برای انجام انقلاب آموزشی بوجود آمده است اگر وزارت علوم قادر بدرك این ضرورت تاریخی باشد حق دارد بعنوان محصول تقاضای نسل روشنفکر و جوان ایران معرفی شود و در غیر این صورت وجودش جز يك درد سر جدید نخواهد بود.

آذر ماه ۱۳۴۶

دانشجو در اجتماع

در کنفرانس مطبوعاتی که آقای دکتر جهان‌شاه صالح رئیس دانشگاه تهران به مناسبت ادای توضیحاتی در مورد تشکیل کلاسهای شبانه دانشگاه ترتیب داده بود، خاطر نشان ساخت که در نظر است از این پس قسمت مهمی از کارهای مربوط به دانشجویان بدست خود آنها سپرده شود تا بدین ترتیب نارضائیه‌ها از بین برود و به تحریکات خاتمه داده شود و اولین اقدام در اجرای این منظور را انحلال سازمان انتظامات دانشگاه و واگذار کردن وظایف این سازمان به خود دانشجویان دانست .

رئیس دانشگاه ، همچنین اعلام کرد :

در کادر اداری و آموزشی نیز جنبشی به وجود آورده ایم که اولین نتیجه آن استخدام استادیاران جوان است و بالاخره دکتر صالح اینطور عنوان کرد که اخلال در محیط دانشگاه وقتی ایجاد میشود که دانشجویان نارضی باشد. حریفیت کاملاً منطقی، اخلال زمانی آغاز میشود که عدم رضایت وجود داشته باشد. در همه جای دنیا دانشجویان به عنوان سازنده تاریخ آینده شناخته میشود، دانشجویان به عنوان پیشقراول نسل نوساز و به مثابه بنیان گذار زندگی انسانهای طراز نو ، قابل احترام و توجه است و برای اینکه

بتواند وظیفه خطیر خود را در قبال میهنش به نحو شایسته انجام دهد لازم است قبلاً در محیط دانشگاه، در آنجا که به خود سازی می‌پردازد تحت چنان شرایطی قرار گیرد که امکان پرورش فکر و رشد سیاسی و اجتماعی برایش میسر باشد. رهبران فردای مملکت از بین همین نیروهای جوان ظهور میکنند، رهبرانی که وظایفی بزرگ و حساس در برابر تاریخ این کشور خواهند داشت و لسی این رهبران و این نیروهای امیدوار کننده کجا باید تربیت شوند، کجا باید آموزش صحیح به‌پسند، کجا باید برای نبرد زندگی آماده شوند، جز در در دانشگاه؟ و جز تحت مدیریت و نظارت روسا و استادان دانشگاه، متأسفانه هنوز بعضی از مربیان جامعه دانشگاهی ایران تصویری که نسبت به تحصیل و امر تربیت جوانان دارند تصویری است که همان مکتب دارهای قدیمی داشتند. هنوز هستند مربیانی که تحصیل را ارزشمندی و فعالیت‌های اجتماعی دانشجویان جدا می‌پندارند و اینطور عنوان میکنند که دانشجوی تا زمانی که سرگرم تحصیل است حق دخالت در امور اجتماعی را نخواهد داشت، آنها به سادگی تحصیل را از فعالیت‌های اجتماعی جدا میدانند و در واقع هیچگونه رسالتی در این مورد برای دانشجویان قائل نیستند، آنها هرگز باین سؤال، که پس دانشجوی کجا باید با مسائل اجتماعی کشور و محیط خود آشنا بشود و کی باید آموزش صحیح در این باره بگیرد، پاسخ منطقی نمیدهند. آنها توجه ندارند که خلاء موجود فکری که ضرر آنرا بارها کشیده‌ایم، نتیجه همین طرز آموزش غلط و سیاست دانشگاهی غیر اصولیست.

میگویند می‌خواهیم «تعلیمات» را با تحقیقات توأم کنیم این گام بسیار مؤثری است اما تا علم را با تجربه و عمل غنی نکنند و تا زمانی که به اهمیت دخالت دادن دانشجوی در مسائل جامعه پی نبرند چگونه میتوانند تعلیمات را با «تحقیقات» توأم کنند؟ تحقیقات راجع به چه مسائلی؟ تحقیقات بخاطر تأمین کدام هدف؟ محقق باید هدف داشته باشد و تا زمانی که از زیر و بم‌های محیطی که بخاطر آن میخواهد «تحقیق» کند آگاه نباشد، تا زمانی که مشخصات جامعه خود را نشناسد تحقیق نمیتواند بکند. محقق باید با واقعیات سروکار داشته باشد. و این میسر نیست مگر

آنکه صادقانه فاصله بین «تعلیم» و «تحقیق» را از میان برداریم. و این کار را بیایید از آنجا آغاز کنید که به دانشجوی حق بدهید، موقع خود را در اجتماع بشناسد و در تثبیت آن بکوشد.

بهر حال این تصمیم رئیس دانشگاه تهران در مورد انحلال سازمان انتظامی دانشگاه و واگذار کردن کارها و فعالیت‌های اجتماعی دانشجویان به خود آنها اگر واقعاً به همین شکلی باشد که دکتر صالح تشریح کرده است نه فقط امکان هر گونه اخلاف و تحریکات را در محیط دانشگاه از بین میبرد، بلکه بعنوان اقدام به ایجاد انقلاب آموزشی در دانشگاه تهران، شناخته میشود و از هر جهت هم آن‌ها با روح انقلاب اجتماعی ایران است.

۲۸ آذر ماه ۱۳۴۶

روزیکه ملت پیا خاست

تاریخ ایران مشحون از فداریها و جانبازی‌هایی است که آزادگان این سرزمین بخاطر حفظ وطن و دفاع از آرمان و ملیت خود کرده‌اند، ولی اگر همین تاریخ را با دقت بیشتر مطالعه کنیم به لحظات و دقایق حساسی برخورد میکنیم که بحق باید آن لحظات را مرز بین مرگ و زندگی بنامیم.

یکی از این لحظات، فاجعه آذربایجان است. فاجعه‌ای که میرفت تا استقلال و تمامیت ارضی و قومی ما را بتاراج کشد و حاکمیت ملی ما را یکباره درهم شکند.

در آن روزگار سیاه که شیرازه حیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مردم این سرزمین از هم گسیخته بود و ناقوس مرگ و نیستی پایان نیکبختی ملتی بزرگ و متمدن را اعلام میکرد، در آن ظلمات مرگ بار و در آن شرایطی که آینده تابناک در افق تیره محو شده بود، در آن هنگامه آشفته و بخون کشیده، در آن لحظه‌ای که بمثابه مرگ و زندگی مطرح بود فقط يك مشعل میدرخشید، همان مشعلی که در طول تاریخ کهن سرزمین ما بهنگام‌های سخت و محنت زاننه یکبار بلکه بدفعات در پرتو فروغ زندگی بخشش هستی ملتی اصیل و زحمتکش را گرمی حیات بخشیده بود، تلخی ناکامیها و شکستها را از کام‌ها بر گرفته و روح اعتقاد

و ایمان به حق حیات، جاودانی را به کالبد از پانشتگان دمیده بود .

ناسیونالیزم پرتوان ملت ایران

این میراث گرانقدر و خلاق دودمان آزاده آریا ، یکبار دیگر در لحظه‌ای که باریک در آنجائی که قرار بود بیگانه و بیگانه پرستان بر جنازه ما پایکوبی کنند . چون عزم راسخ ملتی مصمم و فداکار متجلی شد ، مصمم برای حفظ استقلال و تمامیت سرزمینش و فداکار در راه تحکیم مبانی حاکمیت و آرمان ملی‌اش.

دشمن روسیاه گریخت

او تاب مقاومت در برابر دلیری و پایمردی مردمی غیرتمند و نیک سرشت که بپا خاسته بودند تا از موجودیت و بقاء خود ، جان بر کف نهاده دفاع کند نیاورد .

دشمن حمله‌گر گریخت

او در مصاف با ناسیونالیزم انسانی مردم ایران زبون و ناچیز مینمود ، او تجاوزگری بود که هدفی جز غارت هستی ایران نداشت ، او مرك ملتی روشندل و بزرگ را با تمام سنن و آداب و مذهب و فرهنگش آرزو میکرد، بی آنکه با عمق ناسیونالیزم انسانی و حماسه‌ای مردم این سرزمین آشنا باشد.

اهریمن گریخت

و از آن هنگام مرغ آزادی پرگشود . بآنجا که آزادی خانه میکند

دیو بد گوهر راه ندارد . و در آن دیار که ابنایش به آب و خاک و به آسمان و هوایش دلباخته و صادقانه عشق میورزند هرگز به بیگانه مجال خود نمائی داده نمیشود.

پس رژیم ترور و وحشت در هم ریخت . قدرت پوشالی بیدادگران ، آن سر سپردگان میلتاریسم و نیروی سیاست خارجی که در شرایط نا مساعد اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی آنروز ایران سودای خام تجزیه وطن ما را در سر داشتند در هم کوبیده شد .

صحنه گردانان روی پرده آن توطئه آن توطئه استقلال شکن ، آنها که به جیره خواری بیگانه متجاوز و زور گو فخر میکردند ، آنها که ظلم و بیدادگری را بانتهای رسانده بودند ، از خشم ملت گریختند و باستان بوسی اربابان شتافتند و این ننگ ابدی را بجان خریدند . و امروز که بیست و یکسال از پیروزی شکوهمند مردم بر قوای اهریمن میگذرد هر بار که بگذشته نظر میاندازیم و علل گوناگون آن حوادث تلخ و شیرین را بررسی میکنیم ناگزیر از قبول این حقیقت هستیم که جامعه ما در سالهای بعد از شهریور ۱۳۲۰ با سرعت روبه ورشکستگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی گذاشت و همین ورشکستگی و بی بندوباری بود که امکانات آسیب پذیری جامعه را از هر جهت فراهم ساخت .

تردید نیست بیگانگان که خود ایجاد کننده چنان وضع نابسامان و قابل انفجاری بودند از وخامت هر چه بیشتر اوضاع بنفع تأمین منافع نامشروع خود استفاده میبردند و باین منظور نیز ایرانی نمایانی را خریده و یا فریفته بودند تا تیشه را بدست آنها بر آخرین ریشه های حیات جامعه وارد کنند و ضربات نهائی را فرود آورند، آن تظاهرات مستانه، آن یاغیگریها، آن شورش های بی منطق و آن خرابکاری های وسیع ، جمله گواه بردخالت آشکار و پنهان بیگانگان در امور داخلی کشور ما بود، گواه بر اقدام بمنظور پایمال ساختن حق حاکمیت ملی و از بین بردن استقلال مملکت بود، گواه بر سوء نیت خارجی نسبت به حقوق دموکراتیک و انسانی مردم بود.

آنها در حالیکه مارا بقتلگاه میکشانند آب به گلویمان میریختند تا صورت ظاهر را حفظ کرده باشند ، از دوستی با ما ، از قرار دادهای فی مابین از مقوله نامه‌ها و بالاخره از اینکه ایران پل پیروزی متفقین بوده است سخن میگفتند خود را مدافع اصول دموکراسی ، مدافع آزادی ملل و یار و غمخوار رنجبران و زحمتکشان معرفی میکردند.

متأسفانه بعضی از فعالین سیاسی آنروز کشور که از هر جهت مرعوب زرو زور خارجی شده بودند در میدان مبارزه و پیکار فریب خوردند و سرانجام در راه خیانت ب مردم گام نهادند.

بودند معدودی که بین وطن خود و بیگانه ، بیگانه را انتخاب کردند و بدنبال جریان مصنوعی که ایجاد شده بود چشم و گوش بسته براه افتادند.

در این میان خطریش از همه جوانان و روشنفکران ما را تهدید میکرد ، در بین آنها پیدا شدند کسانی که بعزت کم تجربگی ، فشار شدید اقتصادی ، بیکاری و سایر درهاندگیهای اجتماعی و از همه مهمتر بدلیل خلاء فکری خطرناکی که وجود داشت ، تحت تأثیر ایدئولوژی فریب کار بیگانه بدام اهریمنان دیو سیرت خوش ظاهر افتادند و بلعیده جریان گمراه کننده شدند.

بجدی که حتی فرصت نکردند از خود و یا از دیگری پرسند بکجا میرویم و چرا چنین میکنیم.

آنها فریب خورده بودند ، فریب کسانی را که با نام آنها ، با جان آنها و با وطن آنها سوداگری و معامله میکردند ، سالها گذشت تا با این حقیقت تلخ و با این درد جانسوز آشنا شدند.

اما چه استعدادهای خلاقیتی که بیهوده نابود شد و چه نیروی عظیم انسانی که بیجهت بکوره راه خیانت به وطن لغزید . و البته از جامعه‌ای مریض و در دردمند جز این انتظاری نمیرفت . و این نتیجه منطقی شرایط حاکم بر جامعه ایران آنروز بود .

بجرات میتوان گفت انسانی آزاده و میهن که در این میان رنجی جانسوز

و بس بزرگ داشت شخص شاهنشاه بود ، شاه جوان ، شاهی که راه درمان را میدانست ولی در میان اطرافیان خود همراه معتقد و مؤمن باندازه کافی نداشت ؛ این رادمرد بلند آوازه تاریخ حاضر ایران موانعی را که بر سر راه پیوندش باملت ایجاد کرده بودند با مال اندیشی و واقع بینی کم نظیری بر طرف ساخت ، خروش از دل پاک خود بر آورد که اگر دست مرا قطع کنید بر تجزیه ایران صحنه نخواهم گذاشت .
آنگاه پرچم استقلال و تمامیت کشور را بر افراشت و خود با خردمندی و دلیری بی مانندی پرچم دار جهاد با بیگانه و بیگانه پرستی ، با فساد و تباهی و با نیرنگ و حیل گری شد .

شاهنشاه ایران در این پیکار عظیم و در این مبارزه انسانی بخاطر حفظ حقوق دموکراتیک ملت و تأمین استقلال کشور از نیروی همه زحمتکشانش ، میهن پرستان و جوانان نیک نهاد و روشندل برخوردار بودند .

مردم به مکتب فلسفی شاهنشاه که مکتب وطن پرستی و ناسیونالیسم منطقی و انسانی بود گرایش بس عمیق داشتند و این اعتقاد که حفظ استقلال و آرمانهای ملی ، حراست از مذهب و تأمین زندگی شایسته انسانی فقط در سایه پرچم شاه امکان پذیر است در اعماق جامعه رنجیده ایران نضج میگرفت .

شاه تنها پیموای صالح و مورد اعتماد مردم بود . و بر همین اساس بین شاهنشاه و خلق ایران آنچنان پیمانی بامضاء رسید که اولین نتیجه آن در ۲۱ آذرماه سال ۱۳۲۵ بصورت پیروزی قطعی حق بر باطل و فرشته بر اهریمن متظاهر شد .
همبستگی مستقیم شاه و مردم در خشانترین محصول ناسیونالیسم منطقی ملت بشمار میرود .

این پیوند ناگسستنی پس از برخورد با جزر و مدهای گوناگون بصورت انقلاب اجتماعی ایران یا انقلاب شاه و مردم رنگی نو گرفت ، انقلابی که بحق آغاز فصلی جدید در تاریخ حیات ملی ایران است .
۱۴۵

انقلابی که زیر بنای آن ناسیونالیزم انسانی و منطقی قوم ایرانیست، انقلابی
که ضامن هستی و بقاء ایران است.

درود ما به شاهنشاه ایران این سرباز فداکار و این رهبر دور اندیش ملک و
ملت، درود ما به همه زحمتکشان و روشنفکران ایران.
این هم پیمان‌های صدیق شاهنشاه .

آذر ماه ۱۳۴۶

انقلاب در عمل

کنگره انقلاب اداری اگر هیچ مطلب جدیدی را عنوان نکرد و اگر در قطعنامه آن هیچ راه حلی بصورت مشخص نمایان نشد این فایده را داشت که يك بار دیگر برای دستگاه دولت آشکار شود که مردم از سیستم اداری مملکت شدیداً عدم رضایت دارند ممکن است عنوان گردد که اینرا هم دولت میدانست، پس مطلب تازه ای نبود .

البته دولت خود بمراتب بهتر از مردم می دانست و میدانند که شکایت ها و اعتراض های عمومی نسبت بدستگاه ، بی پایه و مایه نیست ولی هرگز این فرصت بدست نیامده بود که دولت و مردم در يك جلسه و یا در يك محفل صلاحیت دار بنشینند و با استفاده از امکانات و حقوق مساوی حرف های خودشان را بزنند و درد دل های یکدیگر را گوش کنند .

در روزهای اول کنگره با آنکه نخست وزیر رسماً وبا کمال صراحت اعلام کرد که در ، این کنگره بروی همه باز است و افراد از هر طبقه و صف و قشری که باشند میتوانند آزادانه مطالب خود را عنوان کنند، باز هم آن استقبالی که انتظار میرفت بعمل نیامد. یعنی مردم در آن روزهای نخست قبول نداشتند که واقعاً اینطور باشد ولی در این چندروزه آخر که کم کم متوجه حسن نیت و صداقت دولت شدند

و عملاً در جریان برداشت کنگره نسبت به مسائل مطروحه قرار گرفتند از تجربه بدست آمده گرچه بسیار محدود بود باین نتیجه رسیدند که کنگره گوش شنوا دارد و می‌شود در آنجا دردها را بازگو کرد.

گرچه این دردها از راه‌ها و وسایل دیگر با اطلاع مسئولین امور و گردانندگان دستگاه حکومت رسیده بود ولی بهر تقدیر گروهی راه کنگره را پیش گرفتند و آنجا قفل از زبان خود گشودند و باعتبار فرصت بدست آمده رو بروی وزراء معاونین آنها و نمایندگان نشان نشستند و حکایاتی از مشکلات و رنجهای خود در قالب شکایت بیان کردند. باین امید که به آن توجه شود و طلسم انحطاط و فرسودگی دستگاه شکسته شود، در این میان بودند مسئولانی که با این نحوه کار، روح هم آهنگی نداشتند. و آنرا نمی‌پسندیدند و همچنین بودند کسانی که اینرا کم میدانستند و معتقد بودند در یک کنگره انقلابی در کنگره‌ای که وظیفه دارد خط مشی تحول سریع در سازمان اداری را تعیین کند. وجود روحیه انقلابی در درجه اول اهمیت قرار دارد. زیرا فرد بدون اینکه مسلح بروحیه انقلابی باشد نمیتواند به کار انقلابی مبادرت ورزد، نمیتواند جهش انقلابی کند، نمی‌تواند بدرک خصائص زمان انقلاب و رموز آن نائل آید و بالاخره بدلیل این ناتوانی‌ها قادر نیست سرباز راه انقلاب و معتقد به حقانیت آن باشد در جلسات کمیته‌های کنگره انقلاب اداری، ما، اغلب شاهد برخورد روحیه انقلابی و روحیه ناسالم و سازشکاری که بیشتر تمایل به حفظ ظاهر انقلابی دارد تا پرداختن بکار مؤثر انقلابی بودیم ولی هر دو جناح در یک مسأله وحدت نظر داشتند و آن اینکه مردم از دستگاه اداری ناراضند و باید برای تخفیف و سپس از بین بردن این عدم رضایت اقدامی کرد.

در ورای این مطلب اشاره باین موضوع نیز ضروری است که عیوب و مشکلات دستگاه اداری ما، مربوط به امروز نیست این روحیه متزلزل و فرصت طلبی که اکنون بر سازمان اداری مملکت حکومت میکند ریشه‌های عمیق دارد، کشیده می‌شود بدورانی که نفوذ و اقتدار سیاستهای بیگانه امور داخلی و خارجی کشور ما را

تحت سلطه و کنترل خود داشت، آن سیاست‌های شوم می‌دانستند که برای تأمین نظرات و حفظ منافع و موقع خود باید دستگاه اداری کشور را فلج کنند. فساد را در آن جاری سازند و افراد مسئول را به گمراهی و سیه‌کاری راغب دارند زیرا بخوبی می‌دانستند و در این نیز تجربه داشتند که اگر ایمان و اعتقاد بر دستگاه و بر یکایک مجریان حکومت نکند بسادگی می‌توان اساس ملیت و استقلال و تمامیت یک کشور را متلاشی کرد و در آن میان به غارت سرمایه و هستی مردم پرداخت و اصولاً این یکی از روش‌های سیاسی استعمارگران بود.

شما ملاحظه می‌کنید که در تمام سرزمین‌های استعمارزده یک قشر (بوروکرات) و فساد بوجود آمده بود که بعنوان ابزار و ادوات کاریگانه، براحتی منافع مردم را بپای دشمنانشان میریخت و از نذک و رسوائی هم ترسی نداشت. برای این باند خیانت پیشه، نوکری بیگانه و مباشر او بودن افتخار بود و از اینکه با فلان مأمور خارجی و یا فلان سیاست بیگانه ارتباط داشت احساس قدرت و ظاهراً آرامش خیال میکرد.

طبیعی بود که وجود چنین خیانت کارانی در دستگاه حکومت نمی‌توانست منشاء فساد و تبهکاری نباشد، نمی‌توانست مبنی اعتقاد مردم را بدستگاه منهدم نکند.

البته آن استعمار فرتوت با آن قدرت وسیعی که داشت از بین رفت ولی نمیتوان مدعی شد که اثرات آنهم واقعاً ریشه کن شده است.

در کشور عزیز ما ایران نه استعمار بآن شدت رخنه کرده بود و نه دستگاه تا بآن حد فاسد، ولی بهر صورت از آن یورش‌های استعماری درامان نبودیم و کم و بیش فشار و اثرات نا مطلوب آنرا متحمل میشدیم.

بروز حادثه ناگوار سال ۱۳۲۰ و عواقب ناشی از آن باندک زمان همه آن علائم فساد را در دستگاه حکومتی مملکت ظاهر ساخت و شرایط نا هم آهنگی را بنیان نهاد و کشید بجائی که امروز برای برانداختن آن فساد همه جا گیر احتیاج به انقلاب داریم انقلابی که نمیتوان از آن گریخت و یا از کنارش گذشت.

گفتیم که کنگره انقلاب اداری راه حلی نشان نداد امامین این واقعیت بود که ادامه وضع موجود هم امکان ندارد. آیا میشود وضع موجود را یکباره دگونگون ساخت، میشود در مدتی کوتاه این دستگاه عظیم را که همه به عیوب عدیده آن واقفیم برداشت و سازمانی بدون عیب و نقص بجایش گذاشت.

واضح است که این امکان ندارد و به این دلیل امکان ندارد که در هر تشکیلات این نیروی انسانی است که باید در وجود خود انقلاب کند و برداشت خود را از مسائل بکلی تغییر دهد.

یعنی تحقق انقلاب اداری لازمه اش ایجاد انقلاب فکری و اخلاقیست کارمند دولت باید قبول کند که برای حکومت کردن و فرمان دادن برگزیده نشده است و ارباب رجوع هم باید بپذیرد که اطاعت از مقررات و احترام به قانون وظیفه اوست.

به تجربه ثابت شده است که اصلاح فرد وقتی صاحب قدرت نباشد بمراتب آسان تر است و علت این امر آن است که آنکه زور دارد و زرتمایل به رعایت اصول و مقررات ندارد.

کارمند دولت هم که در هر صورت کم و بیش از نفوذ قدرت برخوردار است در جایی که این قدرت را حس میکند یعنی پشت میزش، دوست دارد حکومت کند. ولو آنکه این عمل بصورت غیر مستقیم باشد در حالیکه ارباب رجوع میخواهد کارش بگذرد، میخواهد مشککش گشوده شود، میخواهد در پناه قانون قرار بگیرد، قانونی که واقعاً مدافع او باشد و حقوقش را حفظ کند و اینرا نیز بخوبی میداند که قانون خود بخود اجرا نمیشود اجرای قانون احتیاج به عامل انسانی دارد، اگر این عامل صالح و پاکدل باشد مسلماً قانون بنحوی از ثنوری بعمل تبدیل میشود که اصلش مصون از دستبرد و تعرض بماند و در غیر اینصورت هر قانون خوبی میتواند وسیله ای برای اعمال قدرت و مبنائی برای تحمیل بی عدالتی نسبت به مردم باشد.

در جامعه کنونی ما تعداد قوانین مترقی و موافق با مصلحت عمومی کم نیست ولی چه چیز موجب میشود که همین قوانین هم اجرا نشوند و یا اگر بشوند بنحو کاملاً مغایر با نظر قانون گذار و خصلت مترقیانه آن باشد، پس همیشه تقصیر از قانون نیست زیرا مجری قانون هر وقت بخواهد میتواند قانون را بد اجرا کند و یا بد تفسیر کند.

در مورد انقلاب اداری هم توجه باین نکته کاملاً ضروری است چه اگر مجری خوب نداشته باشیم قانون خوب، به تنهایی دردی را درمان نمیکند و اگر مجری خوب داشتیم آنوقت قانون بد را اجرا نمیکند.

اگر نتیجه کنگره انقلاب فقط این بتواند باشد که این مشکل را حل کند باید گفت که انقلاب پیروز شده است و اگر جز این باشد از این کنگره هم معجزه ای ساخته نیست و باز مردم میمانند و این کوه مشکلات. مردم میمانند و این دستگاه اداری.

شاهنشاه ایران خطاب به هیأت رئیسه کنگره انقلاب اداری فرمودند: «بهر صورت کنگره انقلاب اداری مفید بود زیرا وسیله دیگری بود برای برقراری تماس نزدیک قوه مجریه و مردم. با ایجاد بازرسی شاهنشاهی به هر نوع مطلبی که مردم دارند رسیدگی خواهد شد این سازمان مکمل خانه های انصاف و شوراهای داوری است و ما به اینکار خواهیم پرداخت.»

فی الواقع این تصمیم شاهنشاه میتواند درمان بسیاری از دردها باشد می تواند تا حد زیادی جبران زنگ زدگی دستگاه را بکند و روزنه امیدی برای مردم بشمار آید. مردم میخواهند مرجعی باشد که به شکایات آنها رسیدگی کند تردید نیست که چنین مرجعی با دستورهائی که در مورد رفع مشکلات و ناراحتیهای عمومی میدهد و با کنترلی که بر طرز اجرای دستور اتش خواهد داشت خود بخود موجبات اصلاح سازمان اداری مملکت را فراهم میسازد و یکنوع تحریک سازنده ایجاد میکند. در هر صورت برای بشمر رساندن انقلاب اداری باید قدرتی مافوق قدرت اداری کنونی بوجود آید و این قدرت آنچنان سازمانی خواهد بود که آمادگی کافی

برای کار در شرایط انقلابی داشته باشد.
سازمانی که مجهز به عوامل انسانی مترقی و مؤمن با انقلاب باشد. انقلاب در
عمل نه در حرف .

۲۶ بهمن ماه ۱۳۴۶

امكان مساعد

روز هفتم بهمن ماه کنگره انقلاب اداری در تهران تشکیل شد. و باین ترتیب بنظر میرسد که این کنگره باید عالیترین مرجعی باشد که قطعی ترین فرم اجرایی را درباره انقلاب اداری تدوین و تنظیم کرده و روش های مطلوب را تعیین و مشخص کند.

درباره انقلاب اداری و لزوم وفوریت آن تا کنون بسیار گفته و نوشته شده است ولی حقیقت این است که هنوز مسائلی در این باب وجود دارد که ذکر آنها نه تنها ضروریست بلکه جنبه کاملاً حیاتی و اساسی بخود گرفته.

از این رو تحلیل واقع بینانه و منطقی برویژگیهای اجتماعی و اقتصادی جامعه نو ایران میتواند بروشن ساختن این مسائل کمک بسیار کند و پاره ای از مشکلات موجود را که بناچار چون سدی بر سر راه انقلاب اداری قرار دارند برطرف سازد.

تحول اداری که اکنون بعنوان مبرم ترین خسیصه زمان ما و اساسی ترین محصول انقلاب اجتماعی ایران شناخته میشود آنچهان مورد تأیید افکار عمومی است که بی توجهی و یا کم توجهی بآن اصولاً امکان ندارد. زیرا چنین تحولی بمنزله اعلام پاك کردن کشور از هر گونه بقایای فئودالیزم و هموار ساختن راه

برای تحکیم قدرت دموکراسی و تثبیت موقع صنعتی مملکت است .

انسان با فکر نو

امروز دیگر باین نکته نمیتوان بی اعتنا ماند که برای ایجاد يك محیط سالم و يك اجتماع مترقی ، اجتماعی که تحت شرایط جدید اقتصادی تمام امکانات لازم را برای صنعتی شدن فراهم سازد و از این راه نیز کشاورزی را در پناه کامل صنایع قرار دهد. محتاج به آنچنان تشکیلات و سازمانهایی هستیم که قبل از هر چیز روح نو خواهی و ترقی طلبی بر آن حکومت کند.

تشکیلات مدرن آن تشکیلاتی نیست که فقط با آخرین پدیده های تکنیک و صنعت مجهز باشد و یا تنها وسائل جدید فنی را در اختیار داشته باشد . این آن برداشت واقعی و علمی از انقلاب را نمیرساند. استفاده از این تجهیزات کامل و اختراعات و اکتشافات علمی و صنعتی زمانی میسر است که انسانهایی با فکر نو با آنها کار کنند.

مثلا يك فرد بوروکرات که از کار اداری فقط کاغذ سازی و سیستم میرزا بنویسی را آموخته است وقتی با ماشینهای حساب و یا ابزار ادوات الکترونیک سروکار پیدا میکند تا زمانیکه دید او نسبت به مسائل لااقل در حد همان وسائل جدید، عوض نشده باشد . چگونه میتواند روشهای اداری والگوهای متضاد و کهنه را یکباره رها کند. وفی الواقع آن تغییر کیفی لازم را در خودش و در نحوه کار بوجود آورد.

مقصود انقلاب در تشکیلات اداری مملکت تنها این نیست که وسائل فیزیکی کار را عوض کند.

هدف عمده تر این است که در درجه اول طرز برخورد کارمند دولت را با واقعیات حاکم بر جامعه دگرگون سازد روح معاطله و دفع الوقت را از بین ببرد

و هر گونه روش‌های کج دار و مریض را محکوم کند. مهرباطله بر این سیاست‌اداری که میگوید کار از نکردن عیب نمیکند بگذارد.

همچنین انقلاب اداری نمیتواند بدون کمک مردم عملی شود یعنی این انتظار که همین عوامل اداری در آن طرف درهای بسته بنشینند و تحول را پیاده کنند منطقی و اصولی نیست.

زیرا قسمت عمده‌ای از عیوب سازمان اداری ما را مدیران، مسئولان و کارمندان نمیدانند ولی مردم میدانند، همه را میدانند میدانند چون دائماً با این تشکیلات وسیع در ارتباط هستند، میدانند چون اغلب کار آنها در پیچ و خم کمیسیون‌ها و یا بند و ماده و مقررات خشک و بی‌مصرف گیر کرده است. و عجیب اینجاست که عدم توجه بهمین مقرراتی که وجودشان بالای جان مردم شده است و همه به اعتباری آنها اعتراف میکنیم برای کارمندی که روشن بین باشد ایجاد مسئولیت شدید میکند. او میخواهد کار مردم راه بیاندازد ولی مقررات نمیگذارد، مقررات اجازه نمیدهد و این يك عیب بزرگتر هم دارد یعنی اگر بخواهند بدلالی در کار مردم کارشکنی کنند باز هم بسادگی از وجود همین مقررات کش دار و بهر جهت قابل تفسیر استفاده میشود و بالاخره آن ارباب رجوع درمانده نمیفهمد که چگونه این مقررات درباره يك موضوع واحد نسبت به افراد متفاوت تغییر شکل میدهد و جنبه‌های متضاد پیدا میکند.

مقررات کهنه

در زمان تسلط نظام فئودالیزم علل وجودی این مقررات کهنه و دست و پا گیر و مزاحم معلوم بود، میتوانستیم آنرا توجیه کنیم ولی در دوران انقلاب، که بت‌ها شکسته شده و موانع برطرف، وجود چنین مقرراتی را بعلت نامعقول بودن آن نمیشود تحمل کرد.

یکی از خصوصیات بارز دوره انتقال سازندگی است و سازندگی یعنی اینکه

بدرستی پیوندهای جامعه را با انحطاط گذشته پاره کنیم، همه آثار و بقایای آن مفسد و آن ابتذال را که دستگاه اداری نیز در آن سهیم بود محو سازیم. از آن مقررات و قوانینی که شایسته زمان نو نیستند و درست بهمین جهت اعتبار اجتماعی و اقتصادی و آموزشی خود را از دست داده‌اند چگونه و چرا باید جانب داری کنیم؟

هر گونه بستگی با شیوه‌های منحنی سالهای پیش در شأن انقلاب ایران نیست.

انقلابی که به دهقان، کارگر، روشنفکر و همه انسانهای جامعه ما آزادی و مساوات بخشیده است.

انقلابی که با بیعدالتی، تبعیض و تحقیر مبارزه آشتی ناپذیر دارد، انقلابی که مسئولیت اداره مملکت را به کف با کفایت زحمتکشان ایران سپرده است بدون شك نمیتواند در برخورد تئوری با عمل دچار تضاد و نا هم آهنگی باشد، نمیتواند تمام مساعی خود را برای کامیابیهای مردم و پای آنها نریزد، بر چهره انقلاب اجتماعی ایران این شعار بدرستی نقش بسته است:

زحمتکشان ایران، جوانان و روشنفکران کشور مطمئن‌ترین حامیان و مدافعانی هستند که با اطمینان به پیروزی کامل در راه بهر رساندن همه تزیهای انقلاب گام برمیدارند.

با صداقت و صمیمیت عنوان میکنیم که مهر مردم به انقلاب و احترام عمیقشان به رهبر آزاده انقلاب تصادفی نیست.

مردم ایران بآینده خود میاندیشند و ساختمان يك زندگی جدید و مرفه را در آن جستجو میکند و با لحظه‌ای تعمق بسادگی در میابند که تنها در چهارچوب پیروزی نهائی انقلاب اجتماعی ایران دور نمائی چنین آینده‌ای را میتوان دید. پس در کادر این جهش بزرگ ملی وظیفه هر فرد، خدمت بمضمون انقلاب است.

خدمت بآن هدف عالیت که بنای انقلاب ایران بر آن استوار است و درست بهمین مناسبت شرکت دادن همه مردم در تحقق بخشیدن به تحول اداری الزام آور است.

تحول اداری اگر با مشارکت و دخالت مردم صورت پذیرد نتیجه اش این خواهد بود که سازمان سیاسی زمان انقلاب بنیان گیرد و رفاه جمعی زحمتکشان مملکت که هدف اصلی دولت است بمنصه ظهور رسد و خوشبختانه مساعی مجدانه رئیس دولت در این باره بخوبی نشان میدهد که قوه مجریه بتدریج ولی بصورت عمقی به درك این نقش تاریخی نائل میآید.

در حرکت انقلابی بسیار دیده شده است که آندسته از مسئولان امور که وابستگی خود را ب جریان انقلاب و تئوریهای آن با فریادهای هیجان انگیز اعلام میدارند هر گز با همان حرارت در کار سازندگی انقلابی شرکت نمیکند علت این امر را باید فرار از کار بری انقلابی دانست. روح محافظه کاری که دشمن کاربری انقلابیست بنحو خطرناکی میتواند از سرعت سازندگی و از حجم آن بکاهد و بازهمین روح محافظه کاریست که تحرك انقلاب را در دوران انتقال تضعیف میکند و چیزی که از آن برجای میگذارد کافی برای تجهیز همه نیروهای اجتماع و هدایت آنها به صحنه تلاش مداوم نیست.

در مرحله کنونی از انقلاب اجتماعی ایران چنین روحیه ناسالمی را در سازمان های اداری مملکت مشاهده میکنیم یعنی درست در همانجائی که نباید وجود داشته باشد.

وضع ناهم آهنگ

تجربه به ما آموخته است که قضاوت افکار عمومی نسبت بدولت بر پایه برداشتی است که مردم از تماس با دستگاه اداری مملکت دارند و متأسفانه ناگزیریم

متذکر شویم که افکار عمومی علل بسیاری از مشکلات کنونی را نتیجه وضع ناهم آهنگ اداری میدانند و این مطلبی است که رئیس دولت بیش از هر کس بآن واقف است و ابتکار دولت در تشکیل کنگره انقلاب اداری منطقی ترین نوع برخوردی است که حتماً لازم بود در این باره با مردم میداشتند. منتهی باید طرز کار کنگره بنحوی باشد تا امکان مساعد برای انعکاس کلیه نظرها، انتقادات، پیشنهادات، و راهنماییهای مردم فراهم شود و نه فقط این، بلکه جداً مورد توجه قرار گیرد.

زیرا بشکلی که پیش بینی میشود هدف اصلی کنگره این است تا آنچنان طرحی برای پیاده کردن انقلاب اداری تهیه کند که در مجموع تأیید کننده افکار عمومی و نظرات مردم باشد، از این گذشته زمانی کار کنگره ثمر بخش خواهد بود که طرح تدوینی آن عاری از هر گونه کلی بافی بوده و نسبت بهر مسأله بصورت روشن صریح و مشخص تصمیم مقتضی و قطعی اتخاذ کرده باشد.

طبیعی است که برای تنظیم چنین طرحی باچنین مشخصاتی مردم نیز وظیفه اساسی دارند.

بخصوص آنها که در این باره دارای مطالعات و تحقیقاتی هستند، کسانی که بهتر میتوانند منظور و خواست افکار عمومی را منعکس کنند و بنحو مطلوبی بنظر کنگره برسانند اهمیت نقش مطبوعات نیز در این مورد شایان کمال توجه است. آنها باید مردم را برای ابراز عقیده و ارائه نظرات خود تشویق و ترغیب کنند و از کوشش در راه پیروزی هر چه بیشتر کنگره خودداری نکنند.

ما اعتقاد داریم هر تدارك شایسته ای که بخاطر همه جانبه تر کردن کنگره بعمل آید اقدام مؤثری است در جهت تحقق آرمان انقلاب و توفیق قطعی تحول آغاز شده در سازمان اداری مملکت، باشد تا بار دیگر شاهد این حقیقت

تابناك باشيم كه در هر تحول اجتماعي كه مردم بآن علاقمند باشند و مستقيماً در
آن دخالت كنند پيروزي حتمي است. پس كنگره انقلاب اداري را بايد مردم
برپا دارند نه دولت.

۸ بهمن ۱۳۴۶

فقط پنج سال

در جهانی که بوی خون و باروت مشام دوستداران صلح و زندگی مسالمت آمیز را آزار میدهد در شرایطی که رقابت قدرت های بزرگ و کشمکش های شدید سیاسی و اقتصادی موجب بروز اغتشاش های بین المللی شده و بهنگامیکه کشتار انسانها صحنه هائی بم راتب خونین تر و دلخراش تر از جنگ دوم جهانی را بیاد می آورد و کودتاها و قیام های متعدد امنیت نیمی از مردم گیتی را بمخاطره جدی کشیده و گردنکشی و قلدری دسته ای، دسته دیگر را بخاک و خون می اندازد و این فجایع هر يك بنحوی امید به بقای صلح را ضعیف میکند .

وطن ما بصورت جزیره ای امن که از ثبات سیاسی و اقتصادی برخوردار است در بین کشورهای جهان مقام و منزلتی بس ارجمند بدست آورده است.

سیاست خارجی ما مبنی بر حفظ صلح و دوستی و برادری با کلیه ملل دنیا و روش ما در اداره امور داخلی کشور استوار بر ساختن جامعه ای مرفه و خوشبخت است. به برکت انقلاب اجتماعی ایران شرکت طبقات زحمتکش و تولید کننده در اداره امور کشور و تعیین سرنوشت خود امکان پذیر شده و وحدت و هم آهنگی ملی برای پایدار ساختن دموکراسی و آزادی و تحکیم مبانی استقلال و تمامیت کشور بوجود آمده است.

پیشرفتهای سریع ایران در پنج ساله اخیر اگر نگوئیم بی نظیر است باید قبول کرد که کم نظیر است. و از این مهمتر آنکه برای رسیدن باین مرحله از تکامل و پیشرفت دچار بحرانیهای اجتماعی و تضادهای خونین طبقاتی نشدیم شیرازه رژیم حقه ما از هم نگست و همبستگی اجتماعی و سیاسی ما در واکنشهای بعد از اصلاحات که بروز آنها اجتناب ناپذیر است متزلزل نشد.

در همان هنگام که ما برای نجات کشور خود از قیود ارتجاع و عقب ماندگی بپاخواستیم و حکم بر ابطال الگوهای قدیمی در سیاست داخلی و خارجی کشور دادیم. بودند سیاستهای مخربی که تلاش مجدانه ملت ایران را برای نوسازی و نوآوری امری نه این چنین عمیق و اصولی مینداشتند، غافل از آنکه انقلاب اجتماعی ایران در شرایطی نضج گرفت و بصورتی تکوین یافت که محصول آن جز نیکبختی مردم زحمتکش این سرزمین نمیتوانست باشد.

بحقیقت باید گفت که تمام طبقات مترقی جامعه ایران در پیروزی انقلاب تا مرحله کنونی نقشی بس ممتاز داشته اند. و از این گذشته بین مردم و رهبر انقلاب سازنده ایران که بحق میتوان معظم له را مصلح دور اندیش و حقیقت بین جامعه شناخت، از همان آغاز کار چنان ارتباط و همبستگی روانی و اجتماعی وجود داشت که منطقاً تکامل انقلاب را در جهت پیروزی نهائی و پشت سر گذاشتن همه مشکلات امکان پذیر میساخت. شاه در جهت مردم و مردم در تأیید شاه بودند. پس چنین جنبشی نمیتوانست به توفیق انقلاب شاه و مردم نیا انجامد.

توفیقی که از آن سخن میگوئیم از راه مقایسه ایران کنونی با ایران پنج سال پیش کاملاً نمایان میشود.

پنج سال پیش هنوز فتوایلیزم حاکمیت مطلقه خود را بر سازمان تولید کشور، بردستگاه قانون گذاری مملکت و بر روابط حقوقی و اجتماعی افراد این کشور حفظ کرده بود.

پنج سال پیش نیمی از مردم وطن ما از ابتدائی ترین حقوق انسانی محروم بودند

وازنبروی زن ایرانی حتی بعنوان نیروی ذخیره هم در امور مربوط به جامعه، جامعه‌ای که باو نیز تعلق داشت استفاده نمیشد. پنج سال پیش بعلت وجود بحرانی‌های شدید و ورشکستگی اقتصادی نه فقط از امکانات طبیعی و ثروت‌های خداداده مملکت بهره‌برداری مقتضی نمیشد بلکه هیچگونه تلاشی هم بخاطر آن صورت نمیگرفت.

پنج سال پیش میلیون‌ها زن و مرد و پسر و دختر ایرانی نه تنها در روستاها و دهات و قصبات کشور بلکه در شهرها و در مراکز عمده مملکت از نعمت خواندن و نوشتن بی بهره بودند و هیچ کوششی برای پاک کردن لکه ننگ بیسوادی صورت نمیگرفت. در آن روزهای تاریک که نسل جوان و همه ترقی خواهان نسبت به آینده در ابهام کامل بودند. امنیت مملکت نیز دستخوش جزر و مدهای سیاسی خارجی و زدوبندهای قدرت طلبان داخلی بود. رخوت و سستی در تمام زمینه‌های حیات جامعه بچشم میخورد مردم بیجان آمده، مردم رنج دیده و دردمند وطن ما بروز گارغلبه تمدن پیشتاز بشری بر قوای طبیعت احساس شدید عقب ماندگی و اسارت میکردند دولتها جز وعده وعید برای مردم چیزی نداشتند فساد و تباهی سراسر وجود هیأت حاکمه را فرا گرفته بود.

ولی امروز، امروز که فقط پنج سال از قیام بزرگ ملت میگذرد میتوان بجرأت گفت که راهی بس دشوار و سخت را پشت سر گذاشته ایم.

توفیق نهضت سازندگی ایران در پنج سال گذشته اعجاب انگیز است و حجم کار انجام شده هر انسان منصفی را به تحسین و تمجید وامیدارد. شما با این نهضت ملی در دور افتاده ترین نقاط کشور در آنجا که ساکنینش از هر گونه امتیاز انسانی محروم بودند آشنا میشوید.

و اثرات معجزه آسای آنرا مشاهده میکنید. در کرانه‌های خلیج فارس در سرزمینهای مرکزی کشور و نقاط مرزی شمال همه جادوهر گوشه‌ای از مملکت. هیجان باور نکردنی از نهضت نو سازی چشم گیر و خیره کننده است.

کسانیکه این چند سال اخیر در خارج از کشور بسر برده اند در مراجعت

بوطن با چنان تغییرات فاحش و عظیمی در کلیه امور مواجه میشوند که برایشان باور کردنی نیست.

آنها هرگز چنین تصور عالی در باره عظمت نهضت نوسازی و آبادانی اخیر ایران نداشته‌اند و احیاناً آنچه که از راه دور باطلاعشان میرسد کافی برای منعکس ساختن واقعیات و خصوصیات جامعه جدید ایران نبوده است. ولی وقتی امکان مشاهده از نزدیک فراهم میشود زمانیکه بمیهن خود باز میگردند، چنان تحت تأثیر و شگفتی کوششهای بشر رسیده واقع میشوند که وصف آن خود حقیقتی جاندار و امیدوار کننده از عشق و علاقه هرایرانی به وطن عزیز است.

این واقعیت در مورد خارجی‌هایی که از کشور ما بازدید میکنند نیز کاملاً صادق است برای آنها آنچه که ما در این مدت کم بانجام رسانده‌ایم از هر جهت استثنائی است.

ولی واقعیتهای غیر قابل انکار است.

ایران امروز بصورت یکی از وزنه‌های بین‌المللی در مجامع جهانی شناخته شده است روابط ما با کلیه ملل جهان مبنی بر حفظ حقوق ملل، جانب‌داری از صلح جهانی، طرف‌داری صادقانه از همزیستی مسالمت‌آمیز، بسط و توسعه روابط سیاسی اقتصادی فرهنگی و علمی در محدوده تأمین منافع خلق ایران و تحکیم حاکمیت ملی است.

این سیاست منطقی و انسانی نه فقط حاکم بر ارتباطات جهانی ماست بلکه در امور داخلی نیز الهام‌بخش دولت است.

در پناه همین سیاست مدبرانه، ما در برخورد با قدرتهای بزرگ جهانی کسب آبرو و حیثیت فراوان کرده‌ایم و بروز گاریکه اغتشاش و ناامنی بصورت تهدید - کننده‌ای زندگی صلح‌آمیز مردم بسیاری از کشورها را مختل ساخته همچنان از امنیت سیاسی - اقتصادی و اجتماعی روزافزون برخورداریم. و بامید پیروزیهای بازم بیشتر میکوشیم.

از برخورد با مشکلات بهراندازه که سهمگین باشند نمهراسیم. وبدون اینکه از موفقیت‌های بدست آمده مغرور باشیم ویا انقلاب خود را از هر جهت کامل بدانیم به بقاء آرمان انسان دوستی و مساومت‌جویانه خود بعنوان ملتی بزرگ‌وزنده اعتقاد راسخ داریم .

باشد تا آینده در این باره قضاوت کند . قضاوتیکه برای ملت ایران افتخارات بازم بیشترى را بارمغان می‌آورد . و درست بهمین دلایل ایران سرزمین امن جهان شناخته‌میشود. آنهم در منطقه‌ایکه مرکز شدیدترین تشنجات بین‌المللی است. سرزمینی که مردمش زحمت میکشند تا دوستی بیافرینند، سرزمینیکه با وضع ثابت ومحکم سیاسی و اقتصادی خود بدعت‌گذار روشی نو در امر جهش‌های ملی است .

سرزمینیکه در زمانی کوتاه بسیاری از مراحل عقب افتادگی را پشت سر گذاشته و با توانی در خور ستایش به پیشباز آینده‌ایکه خود خالق آنست میشتابد. چنین سرزمینی بدرستی میتواند جزیره‌ای امن و پناهگاه دموکراسی باشد .

بهمن ماه ۱۳۴۶

مطبوعات یار وفادار دموکراسی

در عصر انقلاب، بدورانی که کشور ما در هر زمینه به پیشرفت های عمقی نائل آمده است و جامعه از نظام عقب مانده خود بریده بسوی آینده و معیارهای جدید آن می رود و این حرکت تکاملی، بصورت جهشی بس عظیم راه نسل حاضر و آیندگان را می گشاید و بآن جلال و شکوه می بخشد، مطبوعات که نماینده افکار عمومی و چشم باطن بین و زبان حقیقت گوی مردمند و وظیفه ای بی نهایت مهم بر عهده دارند.

آنها نه فقط بمثابة تربیون آزاد مردم منعکس کننده افکار و تمایلات عمومی هستند و نه فقط نقش منتقد صالح و بی غرض را ایفا میکنند بلکه روشن کننده فکر و ذهن مردم بوده و در جای خود به امر معماری ساختمان اجتماعی و سیاسی جامعه می پردازند.

همه جای دنیا بآن دیار که آزادی و دموکراسی خانه کرده است مطبوعات ستون های این آزادی و حافظ و حامی آن هستند، آنها آینه تمام نمائی را مانند، که زشت و زیبا را بخوبی نشان میدهد و چون محکی بنظر میرسد که بدل را از اصل تمیز داده و صواب را از ناصواب نمایان میکند و شاید بهمین مناسبت باشد که عقیده عمومی بر این است که قدرت قلم بشرطیکه خود دچار فساد و گمراهی نباشد

از قدرت شمشیر بیشتر است و آنچه که قلم میتواند بکند از عهده شمشیر بر نمیآید، و این کاملاً روشن است زیرا که قلم بر روح و فکر مردم اثر میگذارد اثری ریشه‌دار و عمیق، بلکه جاودانی، و حال آنکه شمشیر قدرتی است ناپایدار و زودگذر، طوفان ایجاد میکند، مردمی را ببند می‌کشد جامعه‌ای را مهار میکند اما هرگز ریشه نمیگیرد، و خوشبختی و سعادت به‌مراه ندارد، پس قدرت‌ها می‌آیند و می‌روند ولی ملت‌ها با نوشته‌هایشان و با فرهنگ و تمدنشان، با سنن و آداب و اعتقاداتشان همچنان باقی میمانند.

چون کوه بر جای خود استوارند، نسل امروزی با نسل دیروزی از راه نوشته‌هایش آشنا میشود و نسل فردا با نسل امروز نیز از همین راه در ارتباط خواهد بود.

کما اینکه افتخار ما به تاریخ گذشته و بروز گار پرشکوهی که پشت سر گذاشته‌ایم مدیون ادبا و نویسندگانی است که صفحات کتاب مردم ایران را یکی بعد از دیگری تنظیم و تدوین کرده‌اند، پایه‌گذار افکار و عقاید فلسفی و سیاسی بوده‌اند، در هر دوره و زمان به تشریح خصوصیات آن عصر پرداخته و شرح وقایع و چگونگی‌ها را تاحدی که امکان داشته و شرایط ایجاب میکرده برشته تحریر کشیده و بعنوان اسناد پر اعتباری بسینه تاریخ ثبت داده‌اند، و اما امروز نسبت به گذشته بر اساس همین نوشته‌ها قضاوت میکنیم، نوشته‌هایی که از پهلوانی رستم، و از جهانگشائی نادر از قدرت بازوی او و از برق شمشیر این، حکایت‌ها دارد، و نه این بلکه فلسفه و مبنای اجتماعی آنرا توضیح میدهد، تناقضات و شکوه‌مندی‌های جامعه آن عصر را مو بمو میشکافد و ما را بر آن آگاه میسازد.

این تقریرات و این کتب و رسالات تنها رشته پیوند ما با گذشته است پیوندی که تا جهان باقیست پاره نمیشود و طوفان حوادث آنرا بی اعتبار نمیکند.

پس نویسندگان در پیشگاه ملت‌ها مسئولند و در قبال این مسئولیت بر گردن

جامعه حق دارند. بشرط آنکه در انجام وظایف خود کوتاهی نکنند، نسبت به آرمان مردم وفادار و صادق باشند قلم خود را نقر و شد و جز در راه عدالت و دادخواهی و بزرگداشت ملت و میهن خود از این سلاح توانا و بی رقیب استفاده نکنند.

آنچه آنها امروز بنویسند معیاری است برای نسل آینده، نسلی که باید گذشته خود را بخوبی بشناسد، نسلی که باید با منطق و کیاست، و احیاناً نادرستی و خیانت اسلاف خود دقیقاً آشنا باشد.

مطبوعات ایران گرچه سابقه طولانی ندارند ولی از آنزمان که به میدان آمده اند، از آنروز که اصطلاحاً رکن چهارم مشروطیت ایران شناخته شده اند، یار وفادار دموکراسی وطن ما بوده اند، چه بسیار نویسندگان با شهامتی که جان بر سر آزادی و استقلال ایران گذاشتند و چه معدودی نویسنده نمایانی که دانسته به کوره راه خیانت لغزیدند و یا ندانسته ملعبه سیاست بیگانگان شدند.

پس اگر مردم به مطبوعات علاقه دارند باین خاطر است که پرچم دموکراسی و استقلال ایران با خون رشیدترین فرزندان جامعه مطبوعات کشور رنگین است، آن قرمزی بیرق ایران گواه بر تلاش جوانمردانه و میهن پرستانه آزاد مردانست که بهنگامه های سخت بها خواستند، جان خود را باختند تا ملتی بزرگ با تاریخی کهن بر جای بماند، بر آن قرمزی لکه هایی از خون فرزندان خلف مطبوعات ایران افتاده است، این را باید دید و سپس نسبت به مطبوعات کشور و اهمیتی که آنها میتوانند در این عصر نو سازی داشته باشند قضاوت کرد.

من فکر میکنم که در نضج انقلاب اجتماعی ایران و در تعمیم و گسترش فلسفه و آرمان آن، مطبوعات نیز سهمی داشته اند، و همچنین اعتقاد دارم که در این مرحله از انقلاب که مرحله سازندگی و ثبات است این سهم نه تنها روز افزون است بلکه نادیدنی نیست و نمیتوان نسبت بآن بی توجه و یا کم توجه بود، دموکراسی جوان ایران که اکنون تحت شرایط نو و در لوای انقلاب شاه و مردم

تکوین میابد احتیاج به حامی و پشتیبان دارد، این حامی و پشتیبان سازمان انقلاب و نظام انقلابیست که مطبوعات نیز جزئی از آن بشمار میروند منتها جزئی که میتواند پرچم دار و پیشرو باشد، جزئی که مبلغ انقلاب و منعکس کننده شعارها و احکام آنست.

مطبوعات کشور باید در این راه تجهیز شوند، هم آهنگ و همراه گردند، یکپارچه و اصولی فکر کنند.

نمیتوانیم بگوئیم همه آنهایی که امروز قلم بدست دارند صالح و سالمند در هیچ صنف و قشر اجتماع چنین حالتی نیست اما میتوانیم بگوئیم که اکثریت چشم گیری از نویسندگان کشور و ارباب جراید وطن خود را دوست دارند بآن عشق میورزند، سرباز راه انقلاب ایرانند، از اغراض شخصی بدورند و قلم خود را فروخته اند.

من ایمان دارم که قضاوت مردم نسبت به مطبوعات جز این نیست.
من ایمان دارم که مردم نویسندگان واقع بین و صالح و پاکدل را دوست دارند و برای آنها احترام قائلند و باین نیز واقفم که مطبوعات هنوز راهی بس دراز درپیش دارند تا به سطحی برسند که از هر جهت پاسخگوی انتظارات عمومی و تقاضای حق مردم باشد، به جامعه مطبوعات بحق یا ناسحق انتقادهائی میشود، و این انتقادات که اکثراً اصولی است در صفحات همین جراید منعکس است.

مفهوم این عمل آنست که ارباب جراید و نویسندگان کشور نه تنها خود را موظف به رعایت اصول دموکراسی و اجرای قانون مطبوعات میدانند، بلکه معتقدند که انتقاد سالم و سازنده دلیلی است بر رشد فکری و پختگی سیاسی يك جامعه و پذیرفتن آن نیز هم به صلاح است و هم بصرفه به صلاح از آن جهت که ایستادگی در برابر حرف حق مردم و منطق گویای منتقدین در شأن مطبوعات نیست و بصرفه از آن رو که تا افکار عمومی نشریهای را تأیید نکند و آنرا تقویت ننماید آن نشریه چون ورق پاره بی ارزشی خواهد بود که از آن سلب هر گونه حیثیت و اعتبار

شده باشد و البته تردید نداریم که انتشار چنین باصطلاح نشریه‌ای بصرف ناشر آن نخواهد بود و لو آنکه بصورت نامشروع منبع درآمدی باشد. نویسندگان که بضرورت شغل و حرفه‌ی خود و یا بدلیل عشق و علاقه باطنی و تمایلات روانی و اجتماعی، با افکار عمومی در ارتباط مستقیم هستند، قدرت و اصالت خود را از مردم کسب میکنند آنها باید تأیید مردم را پشت سر خود داشته باشند والا خود بخود نیروئی بشمار نمیروند و هرگز در انجام وظایف اجتماعی خود موفق نمیشوند، چه اگر غیر از این باشد حکمت وجودی آنها و رسالتی که در برابر تاریخ دارند باطل است و نا مفهوم و باین حقیقت از آفتاب روشنتر، جامعه مطبوعات کشور باید بدرستی توجه کند و بر اساس آن با تلاش پی گیر به اصلاح خود بپردازد تا کمبود ها را جبران کند.

آیا مطبوعات که رابط مستقیم بین مردم و دولت شناخته میشوند. مطبوعات که نماینده دموکراسی حاکم بر کشور هستند و یا لاقلاً میخواهند که چنین باشند احتیاج به ایجاد انقلاب و تحولی عمیق در داخل خود ندارند؟

بهمن ماه ۱۳۴۶

تجاوز

ایران پایگاه صلح و امنیت در خاورمیانه است، سیاست خارجی مثبت و روشن ما در صحنه بین‌المللی هیچ نقطه ابهامی در این مورد باقی نمیگذارد، برداشتهای واقعیهما از اوضاع جهانی، از برخورد های گوناگون بین کشورها و از کشمکشها و ناهم آهنگی های موجود، مبتنی است بر حفظ صلح و بسط و توسعه روابط دوستانه با ملل گیتی در کادر تأمین حقوق دموکراتیک مردم ایران و تحکیم قدرت و ثبات هر چه بیشتر سیاسی و اقتصادی مملکت.

اهمیت چین دیپلماسی مطمئن و شایسته در تعیین خط مشی سیاست خارجی، زمانی دوچندان میشود که استنباط میگردد نحوه تماس هر کشور با مسائل بین‌المللی نمیتواند محصول نظام حاکم بر مسائل داخلی آن کشور نباشد.

از نظر داخلی جامعه ما توانسته است در مدتی کوتاه موقع خود را چنان استوار کند و مراحل ترقی را با سرعتی پشت سر گذارد که بی تردید میتوان گفت کمتر مانند داشته است.

طبیعی است که افزایش توانائی ایران در تسریع اصلاحات عمیق و بکار بستن ابتکار در زمینه های سازندگی و همچنین بسیج قوای روحی و جسمی مردم بمنظور

از بین بردن انواع تضادها و تحریک‌ها و رقابت‌های فلج‌کننده موجب شده که در جبهه خارجی نیز کشور ما از یک تحول اساسی در ترسیم خطوط سیاسی بهره‌مند گردد و این همان تحولی است که ما آنرا بحق انقلابی می‌نامیم، زیرا افزایش قدرت اقتصادی و دفاعی ایران در منطقه و بالارفتن حیثیت و اعتبار این کشور نزد ملل دنیا بسود صلح جهانیست، بسود همه آن ملت‌هاییست که در راه بنای جامعه نو و برای بشر رساندن برنامه‌های عمرانی احتیاج به حفظ آرامش و ثبات سیاسی و اجتماعی دارند، جامعه ایرانی امروز کاملاً باین حقیقت توجه پیدا کرده است که همه پیروزی‌هایش در داخل و خارج مدیون امنیتی است که در پرتو دموکراسی نظام کنونی نضج گرفته است، امروز ما در منطقه خود از قدرت و امکاناتیکه در اختیار داریم جز برای درستی و در نظر گرفتن حقوق همسایگان و دوستانمان بشرطیکه نه به حقوق خودمان لطمه‌ای وارد شود و نه امر صلح را متزلزل کند استفاده نکرده و نخواهیم کرد. این را باید قبول کرد که ایران قدرتمندترین کشور منطقه شناخته می‌شود، این را باید قبول کرد که این کشور قادر است از کلیه حقوق خود در هر صورت پاسداری کند، ما که خود با هر گونه تجاوز با هر کمیت و کیفیتی که باشد مخالفیم و شدیداً آنرا محکوم می‌کنیم بطریق اولی اجازه نخواهیم داد که حقوق مسلممان مورد دستبرد و تجاوز قرار گیرد.

فعالیت‌هایی که اخیراً از جانب بعضی از دولتها پیرامون خلیج فارس و مسائل مربوط به آن بعمل آمده در صورت‌های ارائه شده هم‌آهنگی با مقاصد صلح‌جویانه و محققانه ایران نداشته است، وقتی ملت ایران خود را آماده برای اتخاذ روش‌های دوستانه و مسالمت‌آمیز کرده و قدم‌های اساسی در این راه پیش گذاشته است و در حداعای نیک‌اندیشی به بررسی اوضاع منطقه خلیج فارس پرداخته دیگر بهیچ عنوان نمیتواند قبول کند که در برابر این همه حسن‌نیت احياناً اقدامات تحریک‌آمیز صورت گیرد و آسمان دوستیها را کدر کند. در روابط ما با همسایگانمان در آن طرف خلیج فارس نقطه تاریکی وجود ندارد، سیاست و روش ما نسبت باین دوستان کاملاً روشن

است. ما معتقد بحفظ سنتهای دیرینه‌ایکه اساس این دوستیاست هستیم و هرگز تمایل به بروز سوء تفاهماتی که امکان داشته باشد در صورت های معینی به نحوه ارتباط صمیمانه بین ملل مسلمان لطمه وارد سازد نداریم ، ما اعتقاد داریم در شرایط کنونی، بصلاح هیچیک از کشورهای این منطقه نیست که نیروی خود را جز در راه حفظ صلح و سازندگی کشور خویش و توسعه مناسبات پسندیده سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بمصرف رسانند، وجود زمینه‌های سیاسی متنوع و متضاد که از سوی بعضی باصطلاح قدرت‌های شناخته‌شده تقویت میشود نباید منافع عمومی ملل این منطقه را تحت تأثیر خود بخطر اندازد و روح بدبینی و عدم اطمینان بدوستی‌های پایدار را تضعیف کند، ملت و دولت ایران همانطور که بارها اعلام شده است برآستی علاقمند است که با همه کشورها و شیخ نشینهای خلیج فارس هم‌آهنگی کامل داشته باشد و از هیچگونه کوشش در راه چنین موضوع حیاتی و مهم خود داری نکرده و نمیکند، اما این نمیتواند و نباید یکطرفه باشد؛ زیرا حفظ امنیت و آرامش لازم، در خلیج فارس قبل از هر مسئله دیگر احتیاج به یک تفاهم همه جانبه و اصولی دارد. (تفاهمیکه باید اساسش بر همکاری و صمیمیت باشد. ادعای پوچ گره‌ای را نمیگشاید. مسأله‌ای را حل نمیکند و راه روشنی را پیش پای همسایگان ما نمیگذارد.

آنها که روحیه تفرقه‌طلبی و تشّت و چندگانگی را بین اعراب تقویت کرده‌اند باید بدانند که با دست خود تیشه بر ریشه وحدت اعراب می‌زنند باید بدانند که ملل مسلمان را در برابرهم قرار میدهند و آنچنان تضادهائی بوجود می‌آورند که سرانجامش جز فلاکت و بدبختی نیست. و اما این مردم سرزمینهای عربی هستند که قاعدتاً بعد از آنهمه تجربیات تلخ، قبل ازما باین حقایق توجه پیدا کنند. و اجازه ندهند منافع ملی آنها لگد مال سیاستهای مخرب و فریب کار شود. نغمه های شومی که در باره خلیج فارس بلند شده است کجا میتواند در جهت حفظ منافع ملل عرب باشد. کجا میتواند در دلهای متعدد و نامرادیهای جامعه اعراب را درمان کند، کجا میتواند سرپوشی برای اشتباهات و خیا تهای بعضی از باصطلاح رهبران کشورهای عربی باشد.

این حقیقت را باید همه بدانیم که هدف اصلی از چنین بلندپروازی‌ها مختومه اعلام کردن آن فضااحتیای گذشته است .

گذشته‌هایی که ملل عرب نمیتوانند و نباید از یاد ببرند . و الا هر کس این را قبول دارد که با این تبلیغات آبرورفته‌ای که مانند طبل تو خالی میماند نمیشود بحقوق دیگران تجاوز کرد . نمیشود حق مشروع ایران را در سراسر خلیج فارس نادیده گرفت . ملت ایران به ملل برادر عرب احترام میگذارد و درست بهمین جهت انتظار دارد که آن برادران عزیز قدر و قیمت این دوستی و احترام را بشایستگی دریابند و اجازه ندهند از سیاست صلح‌جویانه و انساندوستانه ایران سوء استفاده شود.

ملت ایران بردبار و صبور است

ملت ایران آزادگی و آزادمندی را که میراث نژادیش میباشد در خون خود دارد این ملت بزرگی و غیرتمند در گفتار کردار و پندار خود صادق و صمیمی است . در طول قرن‌ها و تحت شرایط بسیار نامساعد استقلال خود را حفظ کرده و هر بار از کوره تاریخ سر بلند و مفتخر بدرآمده است . پس بحال نباید انتظار داشت که در آینده جز این باشد ایرانی استقلال کامل کشورش را با هیچ قیمتی معاوضه نمیکند و هرگز از حق خود نمیگذرد . و همسایگان جنوبی ما باید تا کنون فرصت پیدا کرده باشند که این خصوصیات را بدرستی درک کنند . و از لغزیدن براه خطائیکه مسلماً منافع ایشان را در بر ندارد احتراز جویند و مصالح بزرگتری را که همان حفظ دوستی با ایران باشد فدای مطامع سیاستهای مخرب و دشمنانه نکنند .

دربار این واقعیات، نیز باید اشاره کرد که بدون تردید زمینه‌های مساعد برای تفاهم فکری و هم‌آهنگی هر چه بیشتر ملل عرب با مردم کشور ما فراهم است . زیرا مشی اساسی در سیاست خارجی مامبتهنی است بر آئین اجتماعی جدیدیکه اکنون

نظام دهنده راه و روش مسالمت آمیز ملی و بنیان گذار قدرت وسیع تدافعی است. برای پایه، از یکسودوستان خود را ستایش میکنیم و از جان و دل خریدار همکاری و معاضدت با ایشان هستیم و از سوی دیگر در برابر هر نوع تجاوزی که بخواهد حقوق ملی و جهانی ما را مورد تخطی قرار دهد از امکانات تدافعی خود در حد متناسب و ضروری استفاده خواهیم کرد. زیرا جز این راه معقولی که درخورشان تاریخی ملت ما باشد وجود ندارد.

اسفند ماه ۱۳۴۶

تفاله‌های استعمار، وصله‌های ناجور

هنوز هستند در جامعه ما کسانی که نمیخواهند و یا بعلت تعهداتی که در گذشته داشته و دارند نمیتوانند بحقیقت و پا کدلی سربه اطاعت موج تازه‌ای که در جریان زندگی جدید ایران حادث شده است گذارند ، اینها معدودند و ناچیز باندازه‌ای که در برابر این موج عظیم بحساب نیایند اما بهر صورت وصله ناجوری هستند بر پیکر جامعه نو طلب . و یا اگر صریح‌تر بگوئیم ننگی هستند که نشانه‌هایی از روزگار محنت‌زای گذشته نزدیک را به‌مراه خود کشیده‌اند و اینك اگر خیلی حسن نیت داشته باشیم اینطور بنظر میرسد که بعلت انجماد فکری خود از درك شرایط زمان پیش‌تاز و عصر آزادی ملی ایران و رونق روز افزون انقلاب اجتماعی مملکت درمانده‌اند .

این بر جای ماندگان که در حقیقت بازمانده مرتجع‌ترین قشر سیه‌کار ایام نه چندان دور بشمار می‌روند اگر چه شاهد پایان قطعی زندگی تباه و بدفرجام خود و اربابان‌شان هستند ولی از آنجا که هر گز دل سیاه و طینت ناپاك اهریمن با نور حقیقت و انصاف آشنا نشود و ره بسوی روشنی‌ها نگشاید باز گاه و بیگاه سر از لاک خود بیرون میکشند تا مگر خواری بر سر راه سعادت ملتی پیاخته باشند .

برخورد با چنین صحنه‌های تأسفانگیز، بدور اینکه مملکت در حال تحول و دگرگونی دوران انتقال ازمرحلۀ پست به عالی است قابل قبول است زیرا تصور اینکه ارتجاع در همان مراحل اولیه انقلاب تمام مواضع خود را تسلیم کند و از همه امتیازات و برتری‌هایی که از راه سلب حقوق مردم و اکثریت زحمتکش بچنگ آورده و از آن خود ساخته روی برگیرد منطقی و اصولی نیست، مهره‌های اصلی ارتجاع معمولاً با آخرین موج‌های نوآور، مقهور نظام شکوفان و مترقی میشوند و آنها که در آغاز بعنوان دشمنان انقلاب بمیدان می‌آیند همان‌هایی نیستند که باید نقش‌های حساس‌تری را در شرایط مساعدتر برعهده گیرند، همان‌هایی نیستند که باید فرمانبراز با بان استعمارطلب در لحظات باریکتر باشند.

زیرا این عوامل در سلسله مراتب خدمت به بیگانگان و در جمع جیره‌خواران خاص، مقامی والاتر از سایر همدستان خود دارند، اینها حادثه‌سازند و آن دیگران مهره‌های بی‌ارزش و کم‌قدر.

اینها در پناه بیگانه و تحت حفاظت او باقی میمانند تا مگر از تاریکی تیری بروشنائی رها کنند و از کمین‌گاه به ناجوانمردی سنک در راه امیدهای مردم اندازند.

و این روش که بهتر است آن را عقب نشینی بمنظور فراهم آوردن فرصت مناسب بنامیم همه‌جا مددکار ارتجاع در حال احتضار بوده است. پس این امکان را نباید از نظر دور داشت که عوامل دست اول حتی سال‌ها پس از پیروزی انقلاب مانند علف‌های هرزه سر میکشند و خود را نمایان میکنند و از آنجا که بغلط میپندارند مردم فراموشکارند با ماسکی جدید و چهره‌ای تازه، خود را عرضه میدارند.

این رمال‌های بازار سیاست‌های شوم، این غلامان حلقه بگوش انحصارات مالی بیگانه و این حقوق بگیران سفارتخانه‌های خارجی که هرگز برای مردم وفادار نبوده‌اند از آنجا که در عوام‌فریبی تجربیات فراوان اندوخته و در گردآوری

بی‌مقدارترین قشر فرصت طلبان حرفه‌ای، کارشناس و متخصص، بهر زمان تعدادی را در محفل خود دارند و این را بحساب مردم‌داری و یا ارتباط حسنه با طبقات مختلف مردم داشتن، می‌گذارند.

روزگاری بود که این صحنه‌سازی‌ها و این قبیل جنجال‌های تبلیغاتی کم و بیش عده‌ای را در شناخت ماهیت واقعی این افراد دچار تردید میکرد. آنها قیافه‌قهرمانان انقلابی را بخود می‌گرفتند و وعده میدادند که حقوق مردم را محترم شمارند و به‌تعدد و اجحاف پایان دهند و بدین ترتیب برای یورش‌های وسیع‌تری نسبت با آزادی‌های مردم و نسبت به تمامیت مملکت زمینه‌سازی میکردند - یکی از همین افراد شناخته شده که روزی عالی‌ترین مقام دولتی را در اختیار داشت در نطق‌هایی که بیشتر جنبه لفاظی داشت تا حقیقت گوئی این‌طور عنوان میکرد که گویا او از مردم جدا نیست و نهایت اشتیاق و علاقه را دارد که مردم نیز او را از خود بدانند.

می‌گفت: آرزو دارد در میان مردم باشد تا هر چه بیشتر با دردها و آلام آنها آشنا شود تا در رفع آنها کوشش و مجاهدت کند، می‌گفت: من قبول مسئولیت نکردم مگر برای اینکه در پیشاپیش صفوف متحد مردم پاک و شریف و آزاده و وطن پرست ریشه تباه‌کنندگان اخلاق عمومی و متجاوزین بحقوق مردم را از بیخ و بن براندازم و این علف‌های هرزه را بدور ریزم.

او می‌خواست باین ترتیب خود را وابسته بمردم و عنصری وطن پرست معرفی کند ولی چه کسی در این مملکت و در بین این مردم بود که موقع طبقاتی، ماهیت اصلی و سوابق سیاسی او را نمیدانست.

او و امثال او مقصرین واقعی ناتوانی و آشفتگی اقتصادی کشور، و ورشکستگی‌های پی‌درپی، بحران ارزی، فقر و روزافزون و فقدان بودجه لازم برای بهداشت و فرهنگ، وابستگی به سیاست‌های خارجی، غارت سرمایه‌های ملی و پایمال ساختن ابتدائی‌ترین آزادی‌های مردم بودند، چنین فردی کجا میتواند دردهائی را که خود و دستیارانش

ایجاد کرده بودند درمان کند، کجا میتوانست با فساد مبارزه کند، ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که بود هستی بخش.

آن مرد هزارچهره که از فتودالهای بنام مملکت بود کجا میتوانست حافظ منافع افراد طبقه خود نباشد طرز فکر و شیوه عمل او در هیچ صورت با حقوق زحمتکشان ایران هم آهنگ نبود، او در اوائل زمامداریش روش خود را ضمن بیان مثالی اینطور توضیح داد:

مالکین باید اگر يك تومان دارند سه ريال آن را بدهند تا بتوانند هفت ريال بقیه را برای خود نگاهدارند، و این بود هم آن برداشتی که آن نخست وزیر اسبق از اصلاحات ارضی مملکت داشت.

پس همانطور که باصلاح مبارزه او با فساد کاملاً سطحی بود همانطور که در مورد وضع اقتصادی مملکت فقط به لفاظی و پرگوئی اکتفا کرد، همانطور که حتی يك قدم در راه بهبود زندگی مردم و تأمین رفاه عمومی برنداشت، همانطور هم نظر او درباره اصلاحات ارضی مملکت بهیچوجه با آرمان شاهنشاه ایران و مردم کشور تطبیق نمیکرد. قصد واقعی او حفظ منافع مالکین بود که خود نیز از بزرگترین آنها بشمار میرفت. بعلاوه در رأس این کارنامه سیاه باید از حس جاه طلبی و اغواگریهایش صحبت کنیم، از زدوبندهایش با کمپانیهای غارتگر نفت از توطئه سازیهایش بخاطر دوروز بیشتر حکومت کردن.

آن روز آن نخست وزیر نالایق اتکاء به دستیاران داخلی و اربابان خارجیش داشت، آن روز هنوز انقلاب مردم ایران پا نگرفته بود، هنوز عوامل فساد و جاسوسی همه جا بسود بیگانه و بضر مردم در تلاش مذبح خانه بودند. هنوز آن عصاهاى ارتجاع حاکمیت خود را برای دوران بازهم طولانی تری پیش بینی میکردند ولی امروز، امروز در پر توسعات و نیکبختی پایداری که انقلاب شاه و مردم بارمغان آورده، بدورانی که امر سازندگی وسیع درهمه زمینههای جامعه با سرعت دنبال میشود و کشور عزیز ما با قدرت و شتاب منطقی همه مراحل عقب ماندگی و اسارت را پشت سر گذاشته بدون

تردید دیگر جائی برای خودنمایی این تقاله‌های استعمار و این چکیده‌های ارتجاع محکوم شده وجود ندارد.

با آنچه که گفته شد فقط حق گوشه‌ای از مطلب ادا گردید لکن هنوز يك نکته مهم باقی است، و آن اینکه، روزیکه این جناب به حکومت رسید با شیوه ترساندن و ارعاب بر کرسی صدرات تکیه زد و برسم فریبکاران گفت که من مانند طبیبی هستم که بعیادت بیمار محتضر رفته است، اگر بیمار بمیرد از بد قدمی طبیب نیست، این سخن بی پایه دل وطن پرستان ایران را به تپش درآورد، و این گزافه گوئی شایعاتی را بسود بیگانگان فرصت طلب، و اکاذیبی را بزبان ملت ایران موجب شد، و باین ترتیب او توانست مدتی از آب گل آلود ماهی بگیرد اما چه زود گذشت زمان ثابت کرد که ملت ایران بیمار محتضر و در حال مرگ نیست و در حقیقت این سیستم برده داری و ورژیم ارباب ورعیتی بود که آخرین دقایق عمرش را میگذرانید و در حال احتضار مینمود.

و این دیگر قابل تحمل نیست که آن فریبکاران حرفه‌ای دیروز، بخواهند با کمک انحصارات نفتی از ایران امروز، ایرانی که بندها را گسیخته و دوشادوش ملل مترقی جهان به پیش میرود بیماری محتضر بسازند.

چنین آرزوئی که بیگانگان پشتوانه آن بشمار میروند مدتهاست بگورفته است.

۱۳۴۶/۱۲/۱۶

مارش آزادی انسانها و زنجیر اسارت فکر

فئودالیزم در همه جای دنیا یکسان سرکوب نشد ولی هدف آخرین از این سرکوبی همه جا یکی بود. گسستن بندهای جامعه عقب مانده - ایجاد حاکمیت ملی و تأمین حقوق اکثریت زحمتکش و تولید کننده.

پس بکار بردن اصطلاح رهایی بخش در مورد جنبش های ضد فئودالیزم بامفهوم واقعی خود همراه است.

نظام جدیدیکه بر ویرانه کاخ استبداد فئودالها بنا میشود بآن جهت که محصول کاملاً منطقی پدیده های بنیان گرفته جامعه تحول پذیر است نمیتواند نشانه های اصیل زمان خود را بر چهره نداشته باشد.

این نشانه ها کدامند

محکوم ساختن هر گونه استثمار زحمتکشان .

ایجاد شرایط مساعد برای رشد مناسبات صنعتی.

فراهم آوردن امکانات بمنظور سرمایه گذاری وسیع و متعادل در صنایع و کشاورزی که کمترین نتیجه آن رشد موزون و هم آهنگ نیروهای مولد این رشته ها

و همچنین توسعه بازار داخلی است،

تهیه میدان فعالیت برای سرمایه‌های بزرگی که عملاً در محیط بسته و محدود اقتصاد عقب‌مانده روستائی امکان جنبش و حرکت ندارند.

برقرار کردن ارتباط بین تولید ملی و بازار جهانی. و باین ترتیب پیدایش شرایط جدید زندگی با مقیاس‌های تازه، مقررات جدید و روش‌های بدیع، که بناچار روابط اجتماعی مردم را تحت تأثیر خود بمجرای نو میکشد و بی‌پایگی شیوه‌های نامطلوب گذشته را متظاهر میسازد،

مبنای ارزیابی نسبت به قوانین را در هر زمینه عوض میکند و تعهدات جدیدی برای افراد در برابر اجتماع و اجتماع در برابر افراد بوجود می‌آورد و البته باین اکتفا نمی‌کند زیرا محصول عمده و اساسی قیام علیه نظام کهنه باید این باشد که امکانات متعدد و مقتضی برای تربیت و پرورش نیروی انسانی متخصص و کارآمد ایجاد کند تا از این راه مقدمات بروز تحول کیفی اجتماع فراهم شود.

جنبش ضد فئودالیزم در کشور ما نیز نمیتوانست دارای چنین خصیصه‌ای نباشد.

هدف مرحله اول انقلاب اجتماعی ایران این بود که با سرعت و قاطعیت بر روابط قرون وسطائی داغ باطله بگذارد زیرا در غیر این صورت ظلم ارباب و مباحثان آنها همچنان بعنوان یک امر طبیعی یا یک رسم و سنت پذیرفته شده باقی میماند.

و تا این حریم بی حرمت شکسته نمیشد روستائین و کشاورز ایرانی که بیش از ۷۵٪ جمعیت کشور را تشکیل میداد اسیر و بنده مشروطه عتیق و قانون باصلاح مقدس مالکیت عمده اربابان و دستیاران شان بود.

و ابتداء بعد از پیروزی در این مرحله انقلاب توانست از زارع زحمتکش و فعال، انسانی آزاد و از قیدرها شده بسازد.

انسانی که با نیروی تمامی ناپذیر و با عشق بی‌پایانش قادر است کشتزارهای سرزمین خود را شکوه زندگی و جلوه حیات بخشد.

آرزویی که در طول زمان از نسلی برای نسل دیگر باقی مانده، وقتی برآورده

شود خالق آنچنان قدرت و عظمتی است که نه تنها تغییر سریع وضع اجتماعی و اقتصادی جامعه را ممکن میسازد بلکه راه‌های متناسب با نظام جدید برای ایجاد صنایع و کشاورزی مدرن و مکانیزه تعیین میکند .

لذا پیشرفتهای وسیع صنعتی و زراعی ایران در مدتی کوتاه و همچنین نمو شایسته سطح زندگی و درآمد عمومی نمیتواند تصادفی باشد. همانطور که نمیتواند صرفاً نتیجه اجباری باشد که نسبت به تبعیت از تکامل اجتناب ناپذیر دنیائی داریم .

رمز این موفقیت‌های درخشان که هر انسان منصف و واقع بین را وادار به ستایش میکند بیشتر در این است که توانسته‌ایم بطرز بیسابقه با دقت خاص و نه با شتابزدگی نافر جام شیوه‌های جدید را جانشین بدعت‌های منحط سازیم .

تجدید حیات ملیونها دهقان و کارگر و روشنفکر ایرانی و تثبیت موجودیت آنها بعنوان فرم‌دهندگان و سازندگان اجتماع نو ، در تعیین سرنوشت آینده کشور نقش تاریخی داشت و راه رشد جهشی جامعه را مشخص کرد، و این مسأله ایست که تنها پس از انتقال قدرت از دست ارتجاع سیاه به طبقات تولید کننده و ترقیخواه امکان پذیر بود ،

و طبیعی است که این انتقال قدرت برای اینکه بصورت کامل باشد نمیتواند خود را به صحنه عمل محدود کند یعنی ، گرچه سرکوبی نظام فئودالیزم و متدهای مخصوص بان، گام نخستینی است که در تبدیل جامعه عقب مانده به جامعه پیش‌تاز حکم نطفه را دارد ولی این نطفه باید به برومندی گراید بال و پر گشاید و سیطره و نفوذش را بدورترین زوایای وجود انسان گسترش دهد .

پس باید فکر را عوض کند ، طرز بر خورد با مسائل و جزرومدهای جامعه را دگرگون سازد . انقلاب ضد فئودالیزم در ایران هدفش تنها این نبود که قدرت فئودال را در روستا بشکند ، هدف مهم‌ترش این است که هر گونه حاکمیت فکری فئودالیزم را معدوم کند ، کشور ما دارد صنعتی میشود ، کشاورزی ما دارد مکانیزه میشود .

نیروهای تولید کننده که تا همین گذشته خیلی نزدیک اسیر محدودیت‌های نظام ارباب ورعیتی بودند اکنون بمیدان زندگی آمده‌اند ،
تعهدات قدیمی نامناسب، با سرعت جای خود را بروش‌های مطلوب زمان برتری آشکار بشریت بر طبیعت میدهند. دوران خیال پروری و موهوم پرستی، رمالی و سر کتاب باز کنی به پایان رسیده است .

پرتو تابنده علم و منطق انسان نیمه دوم قرن بیستم، از دریچه‌هایی که بسوی جهان نوظلمت باز کرده ایم به کشتزارهای وطن ما، به شهرهای آباد و نیمه آباد کشور ما، و به کانوهای گرم خانواده های ما ره گشوده، و مرگ آن افسار گسیختگی های نامقبول عصر فر توت را اعلام میدارد .

زیرا این دیگر امکان ندارد که مارش آزادی انسانها از بردگی نظامهای بی اعتبار شده در شرایطی نواخته شود که هنوز زنجیر اسارت فکر پاره نشده باشد، و این زنجیر بزمانی گسسته خواهد شد که بیسوادی ریشه کن شود،

تحول آموزشی صورت گیرد، در قالبهای اجتماع نو فقط افکار نوحق زندگی و حیات خواهند داشت، یعنی نظام جدید انسانی احتیاج به تفکر پیشرو انسانها دارد .

در عصر حاکمیت وسیع تکنولوژیک برخلاف آنچه که مادیون اظهار میدارند انسان اسیر و بنده ماشینیزم و موازین مشخص اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن نمیشود و یا بهتر بگوئیم نباید بشود، ولی بشریت اجبار دارد که تابع بی چون و چرای حاکمیت علم و معرفت انسانی و نظام مخلوق آن باشد. رمز پیشرفت کشورهای در حال توسعه در این نیست که با اندک زمان از راه وارد کردن عظیم ترین صنایع و تدارکات ماشینی غنی شوند، بلکه در این است که در حداقل زمان، حداکثر نیروی انسانی را برای کار و زندگی در عصر حاضر با معیارهای علمی، تربیت کنند.

لازمه صنعتی شدن این است که فکر صنعتی بوجود آید و بر این اساس روابط تولیدی و اجتماعی جدید بنیان گیرد و تحقق این امر مستلزم توسعه پیکار با بیسوادی

است، مطلبی که بعنوان آغاز تحول آموزشی شناخته میشود.

در این مورد طراح و معلم بزرگ انقلاب ایران چنین تعلیم میدهند:

«ما تصمیم راسخ داریم که در مملکت خودمان که تا چندی پیش، بیش از هشتاد درصد افراد آن بیسواد بودند. تا چند سال دیگر بیسوادی را بکلی ریشه کن کنیم و در این مورد حتی به تأمین این هدف عالی انسانی در مملکت خود اکتفا نکرده و برای کمک به از میان بردن بالای بیسوادی در سراسر جامعه بشری ابتکار ایجاد و تقویت يك نهضت جهانی مبارزه با بیسوادی را عهده دار شده ایم که نخستین قدم آن تشکیل کنگره جهانی پیکار با بیسوادی در سال ۱۳۴۴ در پایتخت ایران بود.

مساعی ما و بخصوص تجارب حاصله از کار سپاه دانش ایران باعث شد که سازمان جهانی یونسکو مملکت ما را يك کشور پیشرو و نمونه در امر مبارزه با بیسوادی اعلام کرد و تجارب ما، مورد استفاده و پیروی بسیاری از جوامع دیگر جهان قرار گرفت، چنانکه اطلاع دارید ما در راه پیشرفت این جهاد مقدس بشری کمک مالی جالبی نیز از بودجه خود در اختیار یونسکو گذاشتیم.

بمنظور پیشرفت سریعتر و قاطع تری در امر ریشه کن کردن بیسوادی در ایران لازم است همچنانکه عده ای از افراد ذکور ایرانی بصورت سپاهیان دانش و بهداشت و ترویج و آبادانی در روستاهای کشور انجام وظیفه میکنند عده ای از دوشیزگان و زنان کشور نیز که از نظر مدارج تحصیلی دارای همان شرایط باشند طبق قانونی موظف به آموزش بیسوادان و انجام وظایف بهداشتی در شهرهایی که خود ساکن آنها هستند بشوند.

در این مورد مطالعات لازم در جریان است تا بر اساس نتایج آنها بهترین صورتی

که مقتضی باشد عمل شود.»

شك نیست که توجه این چنانی به مسأله آموزش و پرورش در اجتماع ایران، بمنزله محصول انقلاب شاه و مردم، می تواند پی گذار نظام فکری جدیدی باشد که تأمین حاکمیتش ضرورت اجتناب ناپذیر دارد. چه فقط در آن صورت است که

می‌توانیم دوره انتقال کامل از جامعه کهنه را به جامعه نو تمام شده بدانیم.
در آن صورت است که کشور ما نه تنها روبنای صنعتی خواهد داشت بلکه
زیربنایش نیز صنعتی می‌شود؛ سرزمینی با تمام خصوصیات و مختصات يك جامعه مرفقی
و پیش افتاده عصر تسخیر فضا .

اسفندماه ۱۳۴۶

حزب و افکار عمومی

تجربه نشان داده است که سیستم حزبی در اداره امور جامعه بر سایر روشهای حکومتی برتری و رجحان دارد و این بدو علت است یکی آنکه حزب اجتماعی است متشکله از نیروهای مختلف جامعه پس امکان شرکت مستقیم طبقات اجتماع را در اداره امور کشور فراهم میسازد و دیگر آنکه افراد با پذیرش عضویت حزب عملاً با شیوه کار جمعی آشنا میشوند و لذا توجه ایشان به اهمیت مشاوره و تبادل نظر در مسائل مربوط به زندگی داخلی و روابط خارجی اجتماع جلب میگردد و یا بارزش متدهای دموکراتیک که به تحقیق تضمین کننده سلامت و پیشرفت جامعه خواهد بود پی میبرند .

براین اساس اختصاصی ترین امتیاز حزب در این است، که نه فقط نیروی وسیع انسانی را بکار جمعی میکشد بلکه با حفظ موقع فرد و تثبیت شخصیت او، بمثابة قدرتی که مستقیماً در تعیین سرنوشت جامعه مؤثر است، اینرا نیز آشکار میکند که فرد به تنهایی و بدون اینکه از تفاهم کامل با اجتماعی که در آن زندگی میکند برخوردار باشد قادر بانجام هیچ کار مفید و مؤثری در محیط فعالیتهای عمومی و حتی خصوصی نخواهد بود.

از دیر باز ما شاهد این حقیقت بوده‌ایم که وحدت و همبستگی افراد و تجمع آنها بمنظور اجرای برنامه‌های اجتماعی و سازندگی محیط بدون هیچ استثنائی با موفقیت و پیروزی همراه بوده است و درست برخلاف این، دیده‌ایم که هرگز اقدامات فردی، تک‌رویها و یکه‌تازیها در اشکال و قواره‌های گوناگون، در فرم‌ها و روش‌های ابداعی و یا تقلیدی جز به عقب‌ماندگی اجتماعی به فلاکت ملی و به ازهم گسیختگی بطنی و تزلزل عمقی نیا انجامیده است.

در کشور ما حزب بمفهوم عمیق و بمعنی اصیل سیاسی دارای سابقه طولانی نیست و لذا از دموکراسی حزبی بعنوان يك سیستم حکومتی ریشه‌دار در ایران نمیتوان سخن گفت. گرچه گذشته سیاسی نه چندان دور این مملکت کم‌وبیش پهنه فعالیت‌های پرخروش احزاب بوده است،

احزابیکه هرگز نتوانستند و حقاً هم نمیتوانستند جلب حمایت توده‌های میلیونی کشور را کرده و از همکاری و همراهی مردم ایران برخوردار شوند زیرا یا تحت شرایط خاص زمان و مکان محدود و جزرومدهای داخلی و تضاد منافع قشرهایی از طبقه حاکمه بوجود آمده بودند و یا محصول نفوذ سیاست خارجی، دخالت‌های آشکار و نهان بیگانه و سود طلبی عوامل سرسپرده شناخته میشدند.

بنابراین، نتیجه بررسی تاریخچه فعالیت احزاب در ایران نه آنکه درخشان نیست بلکه نشانهائی از خیانت و بی‌بندوباری، تبهکاری و خودکامگی را به‌مراه دارد. نشان‌هائی که براستی میتوانند بعنوان سرنخ در پی بردن به علل گوناگون بر جای ماندگی‌های این کشور کهنسال لااقل از آغاز جنبش آزادیخواهی و شروع نهضت مشروطه طلبی بحساب آیند.

امروز در سایه حمایت دموکراسی حاکم بر کشور این حقیقت تلخ را میتوان بی‌ترس از ترور عقاید و افکار مطرح ساخت که خلاء فکری ایران، سرگردانی روشنفکران این جامعه، عصیان‌های بی‌دلیل و با دلیل انسانهای این سرزمین

و بالاخره تأثیر پذیری مردم در مقابله با تحریکات و تلاشهاییکه بمنظور تخریب افکار بعمل آمده بی ارتباط با مفاسد و انحطاط فعالیت گذشته احزاب در این کشور نبوده است .

احزابیکه هرگز در جهت پایدار ساختن سیاست مستقل میهنی و تحقق آرمان ایرانی برای ایرانی گامی برنداشته اند .

و حال آنکه درحقیقت این مطلب اساسی تردید نیست که مبنا و بنیان هر رژیم دموکراتیک ، هر رژیمی که بتوان بر آن اتلاق ملی کرد حزب است . زیرا درحزب افکار عمومی شکل میگیرد ، این افکار عمومی مجلس ملی را بوجود میآورد و آن مجلسی که نماینده افکار عمومی باشد دستگاه مجریه‌ای انتخاب میکند که وابسته بمردم ، و برخوردار از تأیید افکار عمومی است ، و آنوقت همه این عوامل یعنی حزب ، افکار عمومی ، مجلس و دولت بشرطیکه دارای تمام ضوابط و خصوصیات لازمه باشند بصورت قدرتی واحد ' رژیمی را پایه می‌نهند که همان رژیم دموکراتیک است ، از اینرو ملاحظه میشود که حزب در ایجاد حکومت دموکراتیک و در حفظ و حراست از آن نقش مادر را ایفا میکند ، نقشی که میتواند دموکراسی را برومند و بارآورد سازد ، اما هر حزبی با هر کیفیت و کمیتی شایستگی و لیاقت تقبل این وظیفه خطیر را خواهد داشت ؟

به یقین چنین نیست ، ما در کشور خود شاهد این واقعیت بوده ایم که احزاب نه آنکه زیر بنای مطمئنی برای دموکراسی ایران نبوده اند بلکه بمثابه آلات سیاستهای مخرب بیگانه و وسیله ازضای شهوات مادی و ومعنوی قدرت‌های محدود و مشخص ، در تضعیف بنای دموکراسی و متزلزل ساختن اساس حکومت ملی دخالت مسیقیم و عیان داشته اند .

در آن کشورهایی از جهان که فعالینهای حزبی ریشه دارد و لااقل به آغاز قرن گذشته میرسد سنن حزبی محترم شمرده میشوند این سنن عبارتند از همان معیارها و ضوابطی که برای تشکیل يك حزب ضرورت تام دارند . بر این اساس حزب

تشکیلاتی است که هرگز نمی‌تواند و نباید بمردم تحمیل شود یعنی حزب باید پیام‌آور صدیق ایده‌آل‌های مردم برای هیات مجریه و صاحبان مشاغل حکومتی باشد نه منتقل‌کننده اراده و تمایلات قدرت‌های اجرائی و بالای جامعه به طبقات پائین و توده‌ها.

«لذا حزب را نمیتوان ساخت بلکه حزب خود در بطن جامعه ساخته میشود» و تنها در این حالت است که مظهر قدرت ملی و اراده افراد اجتماع خواهد بود. چنین حزبی هم اصیل است و هم ریشه‌دار، اصیل بمعنی منطقی‌ترین فرم پیوند و همبستگی عوامل سازنده اجتماع، و ریشه‌دار بمعنوم نفوذ عمیق به ژرفای طبقات جامعه.

در اینجا فرق عمده بین حزبیکه بوسیله معدودی بمنظور رفع احتیاجات فردی و مآلاً تجاوز بحقوق مردم بوجود می‌آید و حزبیکه ایجادکننده و پاسدار دموکراسی ملی و حافظ منافع افراد يك جامعه باشد قابل رؤیت است، آن اولی بی‌ثبات است و پوشالی و تهی از فکر و اندیشه و این دومی با ثبات است و قدرتمند، با کیفیتی درخورد ستایش و مسلح به کیاستی تابناک و روشنگر راه مردم.

احزابی از این دسته و با این خصوصیات تنها باین دلیل که پرورش یافته شرایط عینی و مقتضیات ریشه‌ای محیط خود هستند و از آنجا که محصول نیاز جامعه بشمار می‌روند و میثاقشان با توده ملت به ظواهر محدود نمی‌شود، از اعتماد کامل مردم که شرط اولیه و حتمی بقای حزب است برخوردارند.

و درست بهمین جهات است که ملاحظه میکنیم احزابی از این دسته حتی در تاریک‌ترین ادوار يك جامعه نه تنها به آرمان دموکراسی وفادار مانده‌اند بلکه در دفاع از مضامین و مظاهر آن بجان کوشیده و راه بسوی رستاخیز ملی گشوده‌اند. پس ارزش يك حزب و اعتبار سیاسی و اجتماعی آن نخست به طرز پیدایش و چگونگی تولد آنست زیرا از همین آغاز کار است که افکار عمومی قضاوت خود را نسبت بحزب روشن میکند و براساس این داوری آن را بخود می‌پذیرد یا داغ باطله بر

سیمایش میگذارد.

ازسوی دیگر باید متوجه بود که افکار عمومی جز از واقعیات عینی و یا محسوسات منطقی پیروی نمیکند، منظور اینست که تا افکار عمومی حقانیت مطلبی را خود بخود نپذیرد در داوریش تغییری نخواهد داد، ولو آنکه از آزادی لازم برای ابراز این داوری محروم باشد.

در جهان ما شواهد بسیاری بر اصالت این طرز تحلیل نسبت بمسائل اجتماعی وجود دارد شواهدی که نشان میدهند حتی در جزئی ترین مسائل هم نمیتوان افکار عمومی را از درك واقعیات منحرف ساخت.

من فکر میکنم حوادث کشورهای اروپای شرقی و تحولات خیره کننده ای که بعد از سالها حکومت مطلقه حزب کمونیست در این کشورها بظهور رسیده و میرسد خود گویاترین سندی باشد که نشان میدهد افکار عمومی در تنگنای تهاجم و فشار میلیتاریسم و تروریسم هم، باز به حیات خود ادامه میدهد و هرگز تحت تأثیر قلدری دیرپای یا زود گذر، درك و استدلال خود را نسبت به قضایا عوض نمیکند و نه این بلکه بزمانی که روزنی نمایان شود و فرصتی دست دهد بمیدان میآید تا وجود خود را بدشمن تحمیل کند.

پس بدرستی صادق است که ادامه حیات و بقای يك حزب و پذیرفته شدن آن بعنوان جریانی اصیل و کاملاً طبیعی مستلزم تأیید و حمایت همه جانبه مردم است و این اصل عمومیت دارد یعنی نه تنها در مورد حزب بلکه در باره هر موضوع دیگری هم که بشکلی با اجتماع و سر نوشت افراد ارتباط پیدا کند قاطع است.

قبلاً اشاره شد که حزب را نمیتوان ساخت بلکه این افکار عمومی است که حزب را بوجود میآورد، اینك ذکر این مطلب نیز ضروری است که حزب مخلوق افکار عمومی الزاماً در مراحل بعدی با تأثیری که بر افکار عمومی میگذارد دیدگاههای اجتماعی و زمینه های فکری را تغییر می دهد و گرایش های جدید ایدئولوژیک ایجاد میکند و تنها در این حالت است که می تواند رهنمون توده ها در دسترسی

بمقاصد عالی ملی باشد ، باین منظور حزب ناگزیر از توجه بدو اصل کلی و بسیار اساسی است .

اصل اول- درك مختصات شعارهای ملی و نیازهای فکری جامعه برای پی ریزی مبنای فلسفه حاکم بر حزب .

اصل دوم- بنای تشکیلات و سازمانی که از هر جهت قابلیت برقراری مناسبات منطقی را با نیروهای خارج از حزب و افراد عضو وابسته بآن داشته باشد.

از اینرو مشاهده میکنیم که هم آهنگی در «فکر و عمل» که بمفهوم تجانس در شکل و مضمون تلقی میشود، اگر آنطور که در عرف سیاسی معمول است قوام نگیرد حزب را در مراحل مختلف فعالیتهای سیاسی و اجتماعی مواجهه با واکنش محیط خارجی و تضادهای شدید عوامل درونی میکند .

در ایران تا قبل از انقلاب اجتماعی سال ۱۳۴۱ تضادهای داخلی و دخالتهای مستقیم و غیرمستقیم خارجی امکان هر گونه فعالیت اصیل و سالم حزبی را از بین برده بود و لسی تغییرات اساسی حاصله از دگر گونیهای انقلابی ایران با فراهم ساختن زمینههای مساعد فکری، لزوم متشکل ساختن نیروهای اجتماعی را در جهت تحکیم بنای جدید ایران غیر قابل اجتناب مینمود.

انقلاب ایران برای پیروزی نهائی احتیاج به سازمان و تشکیلاتی داشت که قدرت جذب نیروهای متحرك و پیشرو را داشته باشد .

این نیروها که در نتیجه پیدایش شرایط تازه اجتماعی و درهم شکستن نظام فاسد و قدیمی کشور اینك برای تقبل وظایف اداره امور جامعه و شرکت در تعیین سرنوشت مملکت راه بمیدان فعالیت یافته بودند ، ناگزیر از متمرکز ساختن قدرت خود در تشکیکلاتی بودند که از هر لحاظ دارای خصوصیات ملی و آرمان میهنی باشد.

پس پیدایش گرایش و بروز تمایل شدید بمنظور ایجاد سازمان سیاسی زمان انقلاب نمیتوانست محصول فکر جدیدی که زائیده جهش تودههای ایرانی ، برای رهائی از ستم قرون وسطائی بود نباشد، افکار عمومی مردم ایران احساس کمبود يك

حزب ملی را داشت و باین خاطر از گام‌هایی که در این راه برداشته‌میشد با علاقه‌مفرط استقبال میکرد.

تردید نیست که جریان فعالیتهای حزبی جامعه ایران، بعد از انقلاب اخیر، بعلت وجود زمینه‌های سالم فکری جریانی اصیل و هم‌آهنگ با منافع عمومی و دور از نفوذ و اراده خارجی بوده‌است، ولی اینکه این جریان توانسته باشد در حد لزوم بوظایف خود در قبال ایران عمل کرده باشد مورد تردید است.

در این باره که احزاب دوران انقلاب اجتماعی ایران تا کجا بوظایف خود عمل کرده‌اند، میتوان و باید سخن گفت، بنظر من این مطلبی است که با آینده سیاسی ایران ارتباط مستقیم دارد، باید به ارزیابی افکار عمومی نسبت به این فعالیت‌های حزبی عمیقاً توجه کرد، احزاب کنونی میتوانند خود را مدافع منشور انقلاب ایران معرفی کنند ولی هرگز بوجود آورنده و یا سازنده این منشور نبوده‌اند این افتخار بزرگ از آن شاهنشاه زحمتکش و روشنفکران ایران و ملت‌غیوری است که زیر پرچم رهبر انقلاب گرد آمدند. معظم‌له را ستودند و فرمان‌هایش را بجان خریدند. پس این مردم حق دارند انتظارات خود را از احزاب زمان انقلاب که بعد از پیروزی شاه و مردم براه‌ریمن فساد و تباهی و ارتجاع و سیدروزی بوجود آمدند اعلام دارند.

اردیبهشت ماه ۱۳۴۷

نه فقط دولت بلکه مردم هم وظیفه‌ای دارند

مسئله کنترل قیمت‌ها و رسیدگی دقیق به چگونگی و کیفیت مواد غذایی، یکی از مشکلات اساسی جامعه ما شده است.

از سال‌ها پیش مردم می‌شنوند که سازمانهای مسئول میخواهند يك فکر اساسی برای حل این مشکل کنند ولی نتیجه اقدامات بعمل آمده کافی برای تأمین رضای خاطر و سلامت مردم و جلوگیری از اجحاف تولیدکننده و فروشنده نسبت به مصرف‌کننده نبوده است.

عدم تعادل قیمت‌ها و همچنین رعایت نکردن اصول و مقررات بهداشتی در تهیه مواد غذایی که بارها بصورت تقلب در تولید و فروش مشاهده شده است افکار عمومی را شدیداً متأثر ساخته و مردم را بر آن داشته تا از سازمانهای مسئول بخواهند برای جلوگیری از این تعرض تصمیمات فوری اتخاذ کنند.

تردید نیست که به مسئله کنترل مواد غذایی، هم از نظر قیمت و هم از نظر کیفیت و حتی کمیت باید هرچه زودتر توجه اساسی و دقیق شود.

شهرداری، وزارت بهداشت، وزارت دادگستری و همچنین وزارت تولیدات کشاورزی و مواد غذایی که مسئولیت مستقیم در ایجاد چنین کنترل همه جانبه‌ای دارند، بسادگی میتوانند از راه برقرار کردن همکاری وسیع بین خود بمنظور وضع

و اجرای مقررات جدید، نسبت به امر تولید و فروش مواد غذایی اقدام کنند ، در حال حاضر سازمانهای بزرگی برای فروش اجناس و مواد غذایی گوناگون در تهران و بعضی از شهرهای درجه يك کشور تأسیس شده است .

این فروشگاهها گرچه تا حد زیادی موجب تأمین رفاه عمومی و برطرف ساختن مشکلات خرید، برای مصرف کننده شده اند، ولی بآن خاصیت دومی که باید داشته باشند چندان توجهی نکرده اند، این فروشگاهها بدلیل آنکه از امتیازات و امکانات متعدد تجاری - تولیدی و اقتصادی بر خوردارند ، لازم است از نظر قیمت نیز درمقایسه با فروشندگان جزء ، منافع مصرف کننده را در نظر بگیرند و از سود غیرطبیعی و نامعقول چشم پوشی کنند ، حال آنکه افکار عمومی معتقد است این سازمانهای بزرگ فروش کمتر باین مطلب توجه دارند.

اصولاً حکمت تأسیس چنین فروشگاههایی این است که مصرف کننده در حالیکه بتواند همه اجناس مورد احتیاج خود را یکجا تهیه کند از قیمت و شرایط مساعد خرید هم بهره مند گردد و در حقیقت مطمئن باشد که مغبون نشده است . و این امر امکان پذیر نیست مگر آنکه سازمانهای مسئول اولاً برای کلیه اجناس و بخصوص مواد غذایی مورد مصرف عمومی تعیین قیمت کنند ثانیاً با گرانفروشی بهر شکل و ترتیبی که باشد جداً مبارزه شود. و صاحب کالا یا فروشنده متخلف را تحت تعقیب قانونی قرار دهند تا از گرانی مصنوعی که نتیجه مستقیم سودجویی تولید کننده و یا عرضه کنندگان کالا است جلوگیری بعمل آید .

اما مطلب دومی که توجه بآن بمراتب مهمتر از این است و قبلاً نیز بآن اشاره کردیم موضوع رعایت اصول بهداشتی در تولید محصولات غذایی است . زیرا عدم رعایت این اصول نه تنها سلامت فرد را بخطر میاندازد بلکه بهداشت جامعه را نیز متزلزل میکند.

کسانیکه در فرآورده های غذایی تقلب میکنند اگر متوجه بودند که با عمل ضد انسانی خود چه جنایت عظیمی را مرتکب میشوند شاید هرگز باین عمل مبادرت نمیکردند.

تقلب در کالاهای مورد مصرف عامه مردم قبل از هر چیز دلیل قاطعی است بر جهل و نادانی تولیدکننده و فروشنده نسبت به گراحت عمل خود و اثرات زیان بخشی که در جامعه دارد.

آن تولیدکننده ای که مواد غذایی تقلبی بخورد مردم میدهد و یا دارو فروشی که داروی فاسد شده را بجای داروی قابل استفاده میفروشد و آن دیگری که آب در نفت میریزد و یا خاک را با چای و شکر مخلوط میکند و مثال های دیگری که همه میدانیم و در زندگی روزمره خود با آنها برخورد کرده ایم اگر واقعاً متوجه بود که عملش با هیچیک از موازین دینی و اجتماعی و انسانی هم آهنگی ندارد و در هر مسلک و مذهبی مذموم و محکوم است بچنین آلودگی و فساد تن نمیداد. پس درحالی که برای مقدمین به تقلب در مواد غذایی بنام حفظ مصالح عمومی و جان مردم باید مجازات های سنگین و عبرت آور در نظر گرفت لازم است اثرات این عمل خلاف اخلاق و معرفت انسانی را نیز طی آموزش عمومی و راهنمائی های شایسته با اطلاع همه کسانی که بنحوی در امر تهیه و فروش مواد غذایی و سایر مایحتاج عمومی دخالت دارند رساند و ایشان را نسبت به خطر یکبارگی باین شکل جامعه را تهدید میکند آگاه کرد. تردید نیست که چنین آگاهی قبل از هر مسأله در ایجاد طرز فکر صحیح برای کسانی که از این راه با مردم در تماس هستند نقش اساسی خواهد داشت. آنها نه تنها با مسئولیت شدیدی که دارند آشنا میشوند بلکه با وجدان بیدارتری وظایف خود را انجام خواهند داد.

گرچه در هیچ نظام اجتماعی دولت نمیتواند و امکان ندارد که کار یکایک افراد را کنترل کند و با نظارت دائم بر اعمال فرد، از لغزش و انحراف او جلوگیری کند ولی از راه توجه به بهداشت روانی جامعه بمنظور بالا آوردن سطح اعتقاد و احترام عمومی نسبت به مقررات و قوانین موضوعه چنین نظارتی به وسیله خود فرد عملی خواهد شد. و اگر این مشکل اساسی حل شود آنوقت انتخاب شیوه های درمانی برای همه دردهای جامعه آسان بنظر میرسد.

چه اگر طرز برخورد عمومی با مسائل مربوط به اجتماع بر اساس منطق و

فضیلت انسانی باشد، فرد احساس مسئولیت نسبت به جامعه خود بکند، به مقررات احترام بگذارد و اجازه تجاوز بآنها را بخود ندهد. نظمی که همه طالب آن هستیم بسهولت قوام میپذیرد و راه برای اصلاح امور جامعه هموار میشود.

این بشرطیست که همه معتقد شویم سالم سازی محیط و سازندگی اجتماعی را باید از خودمان شروع کنیم، وظیفه ارشادی دولت و مسئولیت سازمانهای مربوطه بجای خود، ولی مردم هم از هر طبقه و هر صنفی که باشند تکالیفی دارند که باید در انجام آنها صداقت و صمیمیت نشان دهند و از لغزش و انحراف پرهیز کنند.

قانون و مقررات زمانی ارزش و اعتبار خواهد داشت که مردم خود پاسدار و حافظ آن باشند، اغلب مشاهده میکنیم که افراد فقط حریم شخصی خود را محترم میدارند و نسبت به خارج از آن حریم علاقه‌ای نشان نمیدهند و حتی نسبت به حقوق همسایه خود کاملاً بی‌اعتنا هستند، دیده میشود که روح همکاری عمومی و اجتماعی در مردم ضعیف است و بهمین مناسبت طرز برخورد های ما باهم اغلب صحیح و عادلانه نیست، بسادگی و بار غبت منافع اجتماع را فدای تمایلات و تمنیات غیر منصفانه خود میکنیم و کمتر از اقدام و یا رفتاری که منافع آنی ما را بقیمت تجاوز بحقوق دیگران و پایمال کردن حقیقت و عظوفت انسانی تأمین میکند روی گردان هستیم.

روح گذشت و فداکاری و انصاف در ماضیست و جامعه از این جهت کمبودهای اساسی دارد، برای درمان این بیماری عمیق و ریشه دار اجتماع باید بخود آئیم و الا اقدامات ضروری دولت، به تنهایی کافی نیست اگر چه لازم است. پس واقعاً نه فقط دولت بلکه مردم هم وظیفه‌ای دارند.

اردیبهشت ماه ۱۳۴۷

انقلابی که در بطن نظام ورشکسته فئودالیزم قوام گرفت

این حقیقت که کشور ما در سالهای اخیر گامهایی بلند و سریع در راه ترقی و تکامل همه جانبه برداشته است قابل کتمان نیست. ملت ایران که به اصالت انقلاب نجات بخش خود واقف است و اهمیت و ارزش کارهای انجام شده را به نیکی دریافته در حالیکه با غرور و ثبات محصول تلاش جانانه خود را عرضه میدارد در این اندیشه نیز پی گیر است که هنوز احتیاجات و انتظارات جامعه مافزون از کار عظیمی است که انجام داده ایم و به این سرحد نرسیم مگر آنکه یکپارچه و متشکل، مؤمن و امیدوار همه نیروی خود را بسیج کنیم تا جهش آغاز شده را بسر منزل مقصود رسانیم.

این را نادیده نگیریم که سازندگی در هر شرایط زمانی و مکانی و با هر کمیت و کیفیتی که باشد احتیاج به همبستگی و وحدت نیروهای سازنده دارد، اگر ارتباط مداوم و ناگسستگی بین عوامل و عناصر سازنده وجود نداشته باشد و اگر همه نیروها و امکانات بدرستی و براساس بنیانی تجهیز نشود کمترین ضرر و صدمه اش پراکنده شدن قدرت و نیروئی است که بار ساختمان جدید اجتماع را بر دوش میکشد،

این را تکرار میکنیم که طبقات درهر اجتماع سازنده و در حال رشد باید متناسب وضع و موقع خود انجام وظایفی را بر عهده گیرند و در حسن جریان تعهدات خود صادقانه و صمیمانه بکوشند و این در صورتی امکان پذیر است که اولاً کلیه مهره ها در جای خود قرار گیرند و ثانیاً همه مهره ها به صحنه کوشش و فعالیت کشانده شوند.

بررسی دقیق و همه جانبه پاره ای از مسائل جامعه رشد پذیر ایران مخصوصاً آن قسمت از مسائلی که نقش ترمز کننده را ایفاء میکنند بسادگی این حقیقت را آشکار میسازد که درنوسازی ایران هنوز از بهترین و ارزنده ترین نیروهای جامعه به شایسته ترین صورت استفاده نشده است.

در این تردید نکنیم که انقلاب اجتماعی ایران نقطه عطف تاریخ جدید وطن ماست و این را قطعاً باید قبول کرد که در این تحول بار آور نمیتوان و نباید اجازه داد که قسمتی از نیروهای اجتماع خارج از صحنه تلاش مداوم باقی بماند.

انقلاب ایران در آنچنان شرایط جهانی و با استفاده از آنچنان اقدامات داخلی ریشه گرفت که لازمه تحقق آرمانهایش، همبستگی و وحدت همه طبقات و قشرهای اجتماع است، توجه مخصوص باین مسئله مستلزم تشریح زیر بنای انقلاب سفید ایران و تعیین نقش روبنا در بثمر رساندن برنامه های انقلابی و مشخص ساختن نوع ارتباط آنها با یکدیگر است.

شك نیست که چنین درون بینی نسبت بانقلاب، سازمان انقلاب و برنامه های انقلابی تنها باین جهت که مبتنی بر حقایق موجود و متکی بر کلیه عوامل عینی خواهد بود، عملاً توازن جامعه را بسوی جریان تحولی و بنیانی انقلاب رهبری میکند.

خصوصیات فلسفی و ایدئولوژیک انقلاب اجتماعی ایران تقویت خصلت تحرك درونی آنرا ایجاب میکند و نسل حاضر را بر آن میدارد که این تلاش عظیم را با شورو هیجان بیشتری دنبال کند زیرا این دیگر پوشیده نیست که سازمان انقلاب باید بمثابة ماشینی مجهز در راه تحقق بخشیدن به آرمان مقدس شاه و مردم

حرکت کند.

هدف انقلاب اعتلای همه جانبه جامعه ایرانی است و براین اساس بر دو جریان اصلی استوار است. جریان اول حاکمیت نامحدود تکنولوژی عصر حاضر و جریان دوم استعداد و شایستگی جامعه ایران در پذیرش روش های نو بمنظور انطباق احتیاجات با امکاناتش، در مورد جریان اول و برای روشن شدن مقصود ما از بکار بردن حاکمیت نامحدود تکنولوژی عصر حاضر باید گفت که بعد از جنگ بین المللی دوم مردم دنیا مشتاقانه شاهد پیشرفت سریع و بی سابقه تکنولوژی در کلیه زمینه های زندگی خود بوده اند .

طی این زمان کوتاه ولی پر خروش سرعت دگرگونی قالب های فنی، اقتصادی، حقوقی، اجتماعی و سازمانی در جهت پیشرفت و تکامل برق آسا اعجاب انگیز و سرسام آور بوده است .

این سرعت رویتزاید که شتاب حرکت آن بصورت تصاعدی و غیر قابل تصور افزایش مییابد بنحوی زندگی بشر را تحت انقیاد و تسلط خود کشیده که گریز از آن مطلقاً امکان پذیر نیست .

در حقیقت سرعت پیشرفت تکنولوژی زمان ما و همراه با آن ایجاد تحول در صور قدیمی ساختمان و روابط اجتماعی، اقتصادی و سازمانی بنحوی است که از یکطرف عقب ماندگی سرزمینهای در حال رشد را نسبت به گروه کشورهای متمدن و پیش افتاده کاملاً نمایان میکند و از طرف دیگر بمنزله قدرت شکفت انگیز و نیرو دهنده ایست که موجبات برهم زدن این ترکیب ناموزون را که ننگ عصر حاضر است فراهم میسازد.

ملل بر جای مانده که خود را در زنجیر اسارت آور قوانین و نظامات کهنه گرفتار می بینند چگونه میتوانند در برابر عظمت تکنولوژی حاکم و پیشرفتهای اعجاب آور دنیای خارجی خود بی تفاوت باشند و همچنان در خواب غفلت باقی بمانند .

در اینجاست که مسئله پذیرش روشها، قالبها و معیارهای جدید زندگی بصورت جبر زمان، جبری که پیشگیری آن امکان ندارد ظاهر میشود اثر قطعی خود را در تعیین سرنوشت انسانهای قرن ما اعمال میکند، و این همان توازنی است که محصول تکنولوژی نیمه دوم قرن بیستم است، توازنی که میرود تا شرایط زندگی و زیستن را برای همه ملل دنیا هم آهنگ کند، لذا آشکار است که حرکت انقلابی تکنولوژی معاصر بمعنای اعم خود شامل پیشرفت در کلیه زمینههای حیات جامعه انسانی است و بنحوی بدیع و عمیق خصلت دوران حاضر و شکل تکامل اجتماعات بشری را بصورت کلی و جزئی دگرگون ساخته است.

همه معیارها، الگوها، مقررات و قوانین اقتصادی سیاسی و اجتماعی گذشته و همچنین مانیفستها، دکترینها و حتی ایدئولوژیها که مخصوصاً از نیمه دوم قرن نوزده به بعد متریقی و فعال شناخته میشدند در برابر جهش عظیمی که تکنولوژی نیمه دوم قرن بیستم بنیان نهاده ارزش و اعتبار علمی و عملی خود را از دست داده و بکلی کهنه و فرسوده شده اند.

قبلاً اشاره کردیم که نه فقط دنیای پیش افتاده بلکه ملل عقب مانده و کم رشد نیز مقهور احکام و قوانین عام این تکنولوژی بوده و ناگزیر از قبول آن هستند.

اینك ذكر این حقیقت ضروری است که چگونگی واکنش هر جامعه اعم از پیشرفته، در حال رشد و یا عقب مانده در قبال این تحولات شگرف بستگی قطعی بساختمان و شرایط اجتماعی و همچنین قدرت درك و جهان بینی برگزیدگان آن جامعه خواهد داشت، باین معنی که جوامع بشری در مورد پذیرش حاکمیت تکنولوژی معاصر و بر اساس امکانات مادی و معنوی خود، آمادگی نشان داده و از این قدرت شکوفان و خلاق و توانگر بفرخور حال بهره گیری میکنند - از این

تحلیل اینطور استنباط میشود که پس بطور دائم کشورهای پیش افتاده در استفاده از تکنولوژی به مفهوم وسیع کلمه دارای امکانات وسیعتری خواهند بود ، در اصالت این استنباط تردید نباید داشت زیرا درست بهمین لحاظ است که موضوع سازندگیهای بنیانی در جامعه بخصوص در جوامع عقب مانده و در حال رشد اهمیت ممتاز کسب میکند ولی در این مورد بدو مسئله نیز باید توجه داشت یکی آنکه تکنولوژی خود پایه گذار هر نوع سازندگی بنیانی است و دیگر آنکه سرعت نفوذ تکنولوژی در حال پیشرفت بصورت نسبی در جوامع عقب مانده و در حال رشد بیشتر است و این خود در انتها گرچه از زمان ما دور باشد موجبات توازن جهانی را فراهم خواهد ساخت و این همان معجزه ایست که اصالت مکتبهای مختلف را در دوره حاضر بنحو غیر قابل تصور و ضمناً به ساده ترین شکل متزلزل ساخته است .

انقلاب ایران با کلمه خصوصیات خود در واقع نشانه درك صحیح و به موقع رهبر کشور از الزامات و مقتضیات عصر تسخیر فضا و احکام تکنولوژی دوران نو است که همراه با تائید ملت آگاه دل و مبارز ایران رنگی خاص خود یافت .

اما در مورد جریان دوم یعنی استعداد و شایستگی جامعه ایران در پذیرش روشهای نو باید گفت که از دیر باز کشور عزیز ما ایران از وجود يك ذخیره قابل توجه مغزهای متفکر و آزادمنش برخوردار بوده است، تاریخ ایران مشحون است از سرگذشت افتخار آمیز شخصیتهای بزرگ علم و ادب که در مقیاس جهانی عرض اندام کرده و بر صفحات زرین تاریخ دنیای مرقی و متمدن نامی ارجمند و مقامی بلند دارند .

ولی در دوران اخیر و بخصوص در سالهایی که چندان دور نیست با توسعه فرهنگ عمومی و با استفاده از امکانات وسیع ارتباطی و همگانی شدن وسائل آموزش، عامه مردم کشور ما در جریان تحولات علمی و اجتماعی دنیای خارج قرار گرفتند و از طرف دیگر بر اثر اعزام گروههای وسیعی از دانشجویان ایرانی بدانشگاههای

کشورهای پیش افتاده و مترقی و همچنین با توسعه دبستانها - دبیرستانها - دانشگاهها - مدارس عالی آموزشی و ایجاد سازمانهای فرهنگی و تربیتی متعدد در داخل کشور، قشر روز افزونی از نسل جوان بر نظریات و مفاهیم جدید علمی - اجتماعی، اقتصادی و آموزشی آگاهی یافت، مخصوصاً در سالهای بعد از ۲۸ مردادماه ۱۳۳۲ با بجریان افتادن درآمد نفت و افزایش سریع آن، کشور ما امکان یافت بدون احساس محدودیت تعداد بسیار قابل توجهی از دانشجویان ایرانی را بکشورهای مختلف خارجی اعزام دارد.

همراه با بازگشت اینان ذخیره های عظیمی از مغزهای متفکر مجهز با آخرین تکنیکها و دانشهای جهان پیش افتاده بوجود آمد که در اغلب کشورهای در حال رشد نمیتوانست بوجود آید.

غالب کشورهای در حال رشد قبل از هر چیز با مسئله کمبود ارز مواجه بودند و اجباراً در اعزام دانشجو بخارج امساك میورزیدند بدین جهت امروزه در کمتر کشور از کشورهای در حال رشد، نسبت طبقه روشنفکر دارای تحصیلات عالی بکل جمعیت بسطح کشور ما ایران میرسد.

برای این مغزها دیگر آسان بود که قالبهای کهنه و پوسیده اجتماعی - اقتصادی - حقوقی و سازمانی کشور ما را که طی سالها تقریباً بدون تغییر مانده بود با قالبهای جدید و مترقی دنیای پیشرفته مقایسه کنند.

برای روشنفکران جهان دیده ما دیگر آسان بود که مسائل و مشکلات اساسی و بنیادی جامعه را از نقطه نظر علمی شکافته و تضادهای آنها را با مقتضیات دنیای نو کشف کنند.

طبیعتاً این چاره جوئیها به لحاظ اختلاف شدیدی که بین ساختمان اجتماعی موجود و ساختمان اجتماعی مورد تقاضا وجود داشت دارای خصلت انقلابی بود - انقلابی که در بطن نظام ورشکسته فئودالیزم قوام میگرفت، اما هنوز تاپیروزی راهی بس صعب و مشکل درپیش داشت.

دهقان ایرانی بعلت عقب افتادگی فرهنگی و اجتماعی اجباراً تسلیم نظام ارباب ورعیتی بود.

ستمی که بر دهقان ایرانی میرفت تنها از جانب ارباب نبود - از نظر دستگاه حکومتی که پایه‌های قدرت خود را بردوش فئودالها نهاده بود نیز برای طبقه دهقان و سایر زحمتکشان حقی وجود نداشت. بنابراین آنجا که صحبت برسر توزیع خدمات عمومی دولتی از قبیل خدمات فرهنگی - بهداشتی و اجتماعی بود، روستابکلی بی نصیب میماند و حتی مالیات حاصل از دسرنج دهقان نیز در شهرها و در جهت تأمین منافع اربابان و به میل و اراده آنها بمصرف میرسید. کارگر ایرانی ضمن این که از حد اقل دستمزد محروم بود اجازه نداشت بعنوان يك طرف معامله بطور مشترك با کارفرما وارد مذاکره شود و در حدودی که رشد اجتماعی و اقتصادی کشور اجازه میداد برای خود احقاق حق کند.

زنان کشورما از حقوق مساوی با مردان در زندگی اقتصادی - اجتماعی - و سیاسی حتی با داشتن تحصیلات عالی محروم بودند .

بنظر طبقه روشنفکر و متفکر ایران که تدریجاً نیروی عظیمی را تشکیل میداد ادامه این وضع در داخل کشور انفجار غیر قابل اجتنابی بهمراه داشت و در خارج از کشور مایه سرافکندگی و خجلت هر ایرانی آزاده و وطنپرست بود. و اما پیشاپیش این مسائل شاهنشاه ایران بودند که می توانستند وضع موجود آن روز را به نفع نسل مترقی کشور تغییر دهند و از آنجا که رهبر ایران کاملاً در جریان تحولات علمی اقتصادی - اجتماعی - حقوقی و سازمانی جهان پیشرفته قرار داشتند با در نظر گرفتن شرایط جدید تاریخی نمی توانستند شاهد زوال تدریجی کشور باشند.

شاهنشاه تصمیم گرفتند جریان مبارزه را بنفع آزادیخواهان و ترقی طلبان به نفع روشنفکران و جوانان، بنفع طبقه تولید کننده و بالاخره به نفع ملت ایران، در راه نوسازی کشور و حفظ استقلال و تمامیت ارضی و حاکمیت ملی رهبری کنند و باین ترتیب اتحاد دو نیروی اصیل و پیشرو شاه و مردم ایران که در واقع منعکس کننده

حقانیت ملت در جهاد علیه عقب ماندگی ، جهل ، فساد و تباهی بود
تحقق یافت .

در این انقلاب پیوند شاه و مردم بر پایه پذیرش نظمی نوبسته شد و از آن بعد
بطور مداوم ووقفه ناپذیر با اجرای شعارها و برنامه های انقلابی و تطبیق اصول و
قالب های حقوقی، اداری و سیاسی موجود « که هنوز از نظام دیرین و منهدم شده متأثر
بود » با شرایط جدید، رشته های این پیوند محکم تر شد، به طبقات تولید کننده و
روشنفکر فرصت داده شد تا برنامه سازندگی بعد از انقلاب را در قالب اصول جدید
بریزند و از طریق تطبیق سازمان های دولتی و سیاست های اقتصادی و اجتماعی با مقتضیات
انقلاب، زنگ کهنگی را از دستگاه های حکومتی بزدايند و عملاً آرمان انقلاب را
زنده و جاوید نگاهدارند.

هدف این بود و این هست که همه فرمان های انقلاب با سرعت عملی
شود و هر نوع رادع و مانع در این راه از میان برود بنابراین بجاست
که گفته شود انقلاب سفید ایران نه تنها از يك رهبری آگاه برخوردار
است بلکه تأئید و حمایت قاطبه مردم کشور را نیز همراه خود دارد.

بر اساس این تجزیه و تحلیل میتوان بخوبی روشن ساخت که چرا در اکثر
کشورهای در حال رشد ، علیرغم پدیده ها و رویدادهای شگرف جهانی در زمینه
دگرگونی قالب های قدیمی تکنیک و روابط تولیدی و اجتماعی ، علیرغم وجود
تضادهای طبقاتی و اقتصادی، در درون این کشورها هنوز انقلابی از نوع انقلاب ملی
ایران شکل نگرفته است .

بخوبی مشهود است که فقر این کشورها از لحاظ رهبری عادلانه و صحیح و
همچنین از نظر طبقه روشنفکری که قدرت درك مسائل را داشته باشد مانع از آن است
خواست مردم این کشورها در جهت موافق تحولات عمیق جهانی، بصورت انقلاب های
اصیل و منطقی شکل بگیرد. بدینجهت تضادهای داخلی در این ممالك گاه به گاه
بصورت کودتاهای نظامی و جدال های خونین بی فرجام تظاهر میکند، بدون آنکه

در بهبود شرایط زندگی طبقات تولید کننده مؤثر باشد.

پس بدرستی آن خصوصیتی که انقلاب میهن ما را از جدالهای خونین اجتماعی و از قدرت نمائی‌های بی منطق و مخالفت اصول آزادی و دموکراسی متمایز میکند، نداشتن خصیصه انتقام جویانه و جنگ طلبانه است، انقلاب سفید ایران، یعنی آنچنان رفورمی که با توجه به حفظ منافع نسبی کلیه طبقات و با روش کاملاً مسالمت آمیز صورت گرفته است، انقلاب ایران اصل عدالت اجتماعی را که از مظاهر اولیه هر سیستم دموکراسی است محترم می‌شمارد و بر این پایه راه ترقی و تعالی کشور را هموار ساخته است، انقلاب ایران زنجیر اسارت طبقاتی را گسست و نیروهای اجتماعی را از قید استثمار و بندگی آزاد ساخت، با اجرای قانون اصلاحات ارضی مانع بزرگ‌رشد اقتصادی کشور بر طرف شد. زمینه مساعد برای پرورش طبقه تولید کننده و نضج سرمایه داری ملی و کشاورزی صنعتی فراهم آمد، شرکت کارگران در سود کارخانه‌ها نه تنها شرایط لازم برای احیای صنایع ملی کشور بوجود آورد، بلکه ایجاد صنایع جدید را با معیارهای جهانی ممکن ساخت و این خود مقدمه‌ایست که تحول در گردش سرمایه صنعتی را بمنظور توسعه میدان عمل صنایع، با اطمینان بیشتر مقدور می‌سازد.

بسیج سپاهیان انقلاب از یکسو، فرهنگ - بهداشت و فعالیت‌های عمرانی را در سطح روستا با دگرگونی عظیمی روبرو ساخت و از سوی دیگر با گسترش تمدن و صنایع شهری بروستا، این فرصت بدست آمده است که روستائیان ایران از مظاهر پیشرفت و امکانات وسیع سازندگی برخوردار شوند و زمینه روشنی به منظور هم‌آهنگ شدن سطح رفاه در شهر و روستا بدست آید.

شرکت زنان در امور اجتماعی و سیاسی و استفاده منطقی از این نیروی فعاله در امر ساختمان کشور موجب شده که ماشین جامعه با سرعت و آمادگی بیشتری حرکت کند و از این جهت نیز عقب ماندگی مانسبت بجهان پیش رفته جبران شود. ملی شدن جنگلها و فروش سهام کارخانه های دولتی بعنوان پشتوانه اصلاحات ارضی همچنین کلیه اقداماتی که در مورد تعاونیها و شوراهای داوری بعمل آمده

است و گام‌هایی که به منظور اجرای مفاد انقلاب اداری و آموزشی برداشته شده، هر يك به نوبه طلیعه پیروزی‌های جدیدی در تحکیم مبانی ایران آباد و آزاد بشمار میرود. پس بحق باید انقلاب ایران را انقلابی علیه نظم قدیم، علیه کهنه و کهنه پرستی و علیه عقب ماندگی و اسارت طبقاتی دانست، انقلاب ایران واضح و مبتر آنچنان قوانینی است که هم آهنگ با شرایط جدید بوده و موجب رفع موانع رشد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور شده است.

شك نیست تا زمانیکه جامعه ایرانی اسیر نظم فئودالیزم و مغلوب آن بود، تا زمانیکه نقش ارزنده دهقانان، کارگران و روشنفکران در تعیین سرنوشت کشور و بنای آینده آن بی اهمیت گرفته میشد و تا زمانیکه اکثریت مردم این کشور از حق دخالت در امور مربوط به جامعه و مملکت خود محروم بودند، تضاد بین حقوق اکثریت مظلوم با منافع ظالمانه اقلیت حاکم و مقتدر اجازه نمیداد که کشور مادر جهان پیشرو، وضع و موقعی کسب کند که در خور مقام تاریخی آن و شایسته و برارنده ملت کهن سال و آزادمش ایران باشد.

اما انقلاب ایران بآن وضع رقت بار که وطن ما را بصورت یکی از کشورهای عقب مانده و بی ثبات درآورده بود خاتمه داد و با جهشی موزون و به نحوی استوار جامعه ایرانی را بطرف ترقی و کمال هدایت کرد، و امروز وطن مادر راه سازندگی و صلح و دموکراسی پیش میرود، امنیت ما شاخص است، سیاست خارجی ما بر اساس حفظ منافع ملی کاملاً روشن است، سیاست داخلی هدفهای مشخص دارد و برنامه‌های عمرانی هر روز بیشتر از پیش با شرایط مختص جامعه متحول ایران هم آهنگ میشود و همه جا تلاشی بزرگ، نجاتبخش و پراج، تلاشی که آینده مملکت را تضمین کرده است دیده میشود، ما در هفت سال گذشته بسرعت پیش رفته ایم و هر روز این سرعت حرکت فزون میشود، تمرکز انقلابی تحکیم مییابد و زمیند بهبود شرایط تکامل به مفهوم وسیع کلمه بیش از پیش فراهم میآید.

بکار بستن روش‌های انقلابی در حل مشکلات همگانی میشود و اثرات مطلوب خود را در تمام شئون زندگی مردم برجای میگذارد.

تحويل آغاز شده مي‌رود تا بصورت قطعي بانجام رسد و اين پيروزي عظيم نه تنها سطح رفاه عمومي را در زمان حاضر بنحو بارز و كاملا استثنائي ارتقا داده است بلكه آينده مملكت را از هر جهت تضمين مي‌كند.

آينده اي كه جامعه ايراني با اعتقاد به حقانيت خصلت انقلاب شاه و مردم مشتاقانه بسويش مي‌رود و اميدهاي بزرگ خود را در آن جستجو مي‌كند و اين رمز بقاي جاودانه ملتي كه نسل با آرماني بزرگ است .

اردیبهشت ماه ۱۳۴۸



